

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روشنی

سال دهم، شماره ۲۴

پاییز ۱۳۸۸

ویژنامه زبانهای سغدی و یغناپی

# رودکی

فصلنامه ادبی - فرهنگی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

سال دهم، شماره ۲۴، پاییز ۱۳۸۸

مؤسس و صاحب امتیاز: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

مدیر مسئول و سردبیر: محمدحسین امیر اردوش

ویراستار: عبدالرحیم بهروزیان

دبیر علمی این شماره: سیف‌الدین میرزاده

هیئت تحریریه و شورای مشاوران:

سیدعلی آل داوود، محمدحسین امیر اردوش، علی  
بهرامیان، عسکر بهرامی، مطلوبه خواجه‌اوا،  
محمدتقی راشد محصل، حسن رضایی باغبیدی، قهرمان  
سلیمانی، دادخدا سیم‌الدین، محمدجان شکوری،  
خدایی شریفزاده، ولی صمد، کمال عینی، جوره‌بیک  
نذری، عبدالمنان نصرالدین، رسول هادی‌زاده،  
محمدجعفر یاحقی

- آرا و نظریات ارائه شده در مقاله‌ها لزوماً مورد تأیید گردانندگان رودکی نیست.

- مسئولیت درستی مطالب به عهده مؤلفان آنهاست.

- رودکی در اصلاح و ویرایش مقاله‌ها آزاد است.

- مطالب ارسال شده، باز پس فرستاده نمی‌شوند.

- استفاده از مطالب رودکی با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی: جمهوری تاجیکستان، شهر دوشنبه، خیابان

رودکی، شماره ۱۳۰

تلفن: ۲۲۴۱۳۹۴ و ۲۲۳۵۶۱۷ (کد ۳۷۲-۹۹۲+)

دورنگار: ۸۱۰۰۷۴ ، ۲۱۲۰۳۲ ، ۲۱۲۰۳۲ ، ۳۷۲-۹۹۲+

پست الکترونیک

پایگاه

فهرست مطالب

۵	محمدحسین امیر اردوش / یادداشت مدیر مسئول
۹	آلبرت خروموف / واژه‌های سغدی در گویشهای تاجیکی
۱۷	آلبرت خروموف / rāt - هدیه جشن عروسی مردم یغنا
۲۳	بدرالزمان قریب / تاریخچه زبان سغدی
۶۵	بحرالذین علی زاده / چند پسوند سغدی در اسامی خاص جغرافیایی وادی زرافشان
۷۵	ولادیمیر لیوشیتس / واژگان سغدی در زبان تاجیکی
۹۵	سیفالذین میرزاده / یغنا میهنیم هستی، زیواکیم سغدی
۱۰۷	سیفالذین میرزاده / سرودهای شفاهی مردم یغنا
۱۲۳	عالمجان محمدجان / نام‌واژه‌های یغنا در بافت‌شناسی اسامی جغرافیایی وادی حصار
5-8	چکیده مقالات به سرلیک

---

- فصلنامه ادبی - فرهنگي رودکی طبق قوانین و با مجوز شماره ۴۹۹ مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۹۹۹ به نام رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در وزارت فرهنگ جمهوری تاجیکستان به ثبت رسیده است.  
- محور اساسی فصلنامه رودکی زبان و ادب فارسی، فرهنگ و میراث مشترک فارسی‌زبانان و جنبه‌های مرتبط با آن است که هر شماره آن به صورت ویژه‌نامه منتشر می‌گردد.

---

#### شرایط ارسال مقالات:

- مقاله ارسالی نایستی قبلاً در جایی چاپ شده باشد.
- مقالات ارسالی الزاماً بایستی به خط فارسی، یا سریلیک و خوانا باشند.
- مقاله‌های ارسالی بازپس فرستاده نمی‌شوند.
- گزینش و تأیید نهایی مقالات بر عهده هیئت تحریریه و شورای مشاوران فصلنامه است.

\* ترتیب مقاله‌ها، بر مبنای نام خانوادگی مؤلف، بر اساس حروف الفبای فارسی است.

نسخه الکترونیکی هر شماره بعد از چاپ، از پایگاه اینترنتی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان به نشانی [www.dushanbe.icro.ir](http://www.dushanbe.icro.ir) قابل دریافت است.

از خوانندگان و پژوهشگران گرامی درخواست می‌شود پیشنهادها، انتقادات و دیدگاههای خود را راجع به رودکی، به نشانی این رایزنی ارسال فرمایند.

## یادداشت مدیر مسئول

سغد نامی است آشنا برای آشنایان با تاریخ و تمدن ایران بزرگ؛ سرزمین پهناوری که امروزه سه کشور ایرانی‌تبار و چندین کشور انباز در فرهنگ ایرانی، واحدهای سیاسی مستقلی را در آن شکل می‌دهند.

نام سغد یادآور سرزمینی است در ورارود یا ماوراءالنهر، میان آمودریا یا جیحون و سیردریا یا سیحون.

بود باش قوم اصیل و اصلی آسیای مرکزی، هم نام با نام این سرزمین؛ سغد. و نام زبانی که مهم‌ترین شاخه زبان‌های ایرانی شرقی شمرده می‌شود.

زبان سغدی از دورگاهی در تاریخ تا سدهٔ دهم میلادی/ چهارم هجری و شاید بیشتر، از چین تا دریای سیاه، گویش‌کنندگانی داشته است و روزگاری زبان نوشتاری فرهنگ و به ویژه عظیم‌ترین سهم آن؛ دین، و نیز اقتصاد و سیاست اقوام گوناگون باشندهٔ این سرزمین پهناور بوده است.

سغد، سغدیان و سغدی، بارها در کتیبه‌های بازمانده از ایران باستان از عصر هخامنشی تا دوران ساسانی و متون زرتشتی یاد شده‌اند. در فهرست کشورهای اهورایی و ندیداد، دومین نام، سغد است. در آثار دیگر ملتهای باستانی، مانند

یونانیان و به ویژه چینیان نیز این نام‌های دیرآشنا به دفعات ذکر گردیده‌اند. دولت‌شهرهای سغدی بر تارک دنیای قدیم می‌درخشید. سمرقند شکوهمند و بخارای شریف ستارگان درخشان جهان سغدی پیش و پس از اسلام بوده‌اند.

دولت‌شهرهای سغدی در دوران‌های ایمن عهد باستان و عصر اسلامی، هم‌اره کانون ثروت مادی و معنوی و تعاطی اندیشه و عقیده و آمیختگی فرهنگ و هنر بوده‌اند.

مهاجرنشین‌های سغدی راه ابریشم، در واقع بخش شرقی این شاهراه جهانی را مدیریت می‌نمودند. شاهراه حیاتی داد ستد کالای سوداگران و بیش از آن، متاع عقیده‌مندان و اندیشه‌ورزان و فرهنگ‌پروران و هنرمندان.

زبان سغدی که برای سده‌ها زبان نوشتاری بین‌المللی منطقه‌ای وسیع و تاریخ‌ساز از جهان بود، تا بدانجا که «زبان میانجی» راه ابریشم نامیده شده است، امروزه از زبان‌های مرده به شمار می‌آید.

این زبان به تدریج جای خود را به فارسی جدید یا دری، وارث خویشاوند غربی خود؛ زبان فارسی میانه یا زبان پهلوی داد.

تردید نیست که سغدی در بالندگی فارسی جدید ایفای نقش نمود و این مهم‌ترین زبان از خانواده زبان‌های ایرانی را که می‌رفت، بی‌رقیب در گستره‌ای بی‌نظیر جاری شود، وامدار خویش ساخت.

البته هم امروز نیز شاخه‌ای از زبان

سغدی به نام زبان «یغنابی» که سغدی جدید نیز خوانده می‌شود، در دیه هایی از تاجیکستان گویندگانی دارد. پژوهشگرانی از این سرزمین سغدتبار؛ تاجیکستان، تلاشی درخور ارج برای حفظ و ثبت و ضبط زبان و فرهنگ یغنابی می‌نمایند.

کتاب «باورها و تعبیرهای زبان شناختی مردم یغناب» اثر دانش‌پژوه تاجیک؛ جناب آقای طغای مراد یارزاده، کارشناس زبان در آکادمی علوم تاجیکستان، در شمار این تکاپوهای ارزشمند علمی- فرهنگی است، که برگردان آن به خط فارسی توسط رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، در دست انتشار است.

این شماره از نشریه رودکی ویژه زبانهای سغدی و یغنابی است؛ با تکیه بر زبان سغدی. زبانی که با وجود دیرینگی و غنای آن، و نشان‌های بی‌شمار فرهنگ متعلق بدان در جای جای میراث تاریخی- تمدنی ما و جهان، تا آغازین سال‌های سده بیست میلادی و سال‌های پایانی سده سیزده هجری، در پرده‌ای از راز و رمز پیچیده بود.

تکاپوهای کاوشگران و پژوهشگرانی که این پوشیده را آشکار ساختند، گرامی باد. به ویژه در این میان، عمری تلاش گران‌بار پژوهشگر بلندنام ایرانی سرکارخانم دکتر بدرالزمان قریب که اثر سترگ «فرهنگ سغدی» را به بار آورد. از همین روی به پاسداشت جایگاه رفیع این دانشمند گران‌مایه حوزه سغدشناسی، و نیز کاهش نقص این دفتر، در شماره ۲۴ نشریه رودکی، بخشی

از مقدمه ارزشمند ایشان بر کتاب «فرهنگ سغدی» آورده شده است.

قطعاً برای خوانندگان این شماره که این مقدمه را ندیده‌اند، خواندن آن ضرور می‌باشد. و برای آنانی که خوانده‌اند، باز خوانی آن مفید و بی‌ملاک است.

سپاس خود را تقدیم تمامی فرهیختگان که در فراهم آمدن این دفتر سهم داشته‌اند می‌نمایم. به ویژه دبیر علمی این شماره، فاضل ارجمند جناب آقای دکتر سیفالدین میرزازاده، «خادم کلان علم» و همکار پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی، وابسته به آکادمی علوم تاجیکستان، و نیز فرهیخته گرامی، جناب آقای عبدالرحیم بهروزیان، که به موضوع این شماره دلبستگی خاص دارد و چون دفترهای پیشین، نقشی به مراتب فراتر از ویراستاری ایفا نموده است.

امید دارم که این شماره رودکی، گامی دیگر در حوزه ایران‌شناسی و برگی دیگر از شناسنامه فرهنگ مشترک ایرانیان و تاجیکان به شمار آید.

بمنه و کرمه

دکتر محمدحسین امیر اردوش  
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران  
در تاجیکستان



آلبرت خروموف\*  
واژه‌های سغدی در گویشهای تاجیکی

موضوع واژه‌های دخیل سغدی در فارسی نو و زبان ادبی و گویشهای تاجیکی بارها است که از جانب ایران‌شناسان شوروی و غربی مورد بررسی قرار گرفته است.<sup>۱</sup> از جمله، در یکی از این پژوهش‌ها بر ضرورت گردآوری و تحقیق واژگان گویشهای بالآب زرافشان، سمرقند و بخارا تأکید شده است. طبق مشاهده‌ها، معلوم گردید که در این گویشها بایستی شماری واژه‌های دخیل سغدی وجود داشته باشد.<sup>۲</sup>

اینجانب، در تحقیقی که در زمینه گویشهای مسچاه انجام دادم، تلاش نمودم تا این نوع واژه‌ها را در گویش تاجیکان مسچاه مشخص نمایم.<sup>۳</sup> در نتیجه تحلیل مواد واژگان گویشهای مناطق یغناپ و فلغر که در تابستان ۱۹۶۳ و پاییز ۱۹۶۴. گردآوری شده بود، شماری از واژه‌های سغدی یافت شد. بیشترین میزان این واژه‌ها، مربوط به گویشهای وادی رود یغناپ است. در ذیل به برخی از این واژه‌ها اشاره می‌گردد.

---

\* ایران‌شناس فقید روس.

۱- kamask (روستای وارساوت) «کام»،  
 یغناپی غربی kamesan؛ به همین معنی در  
 تاجیکی ادبی kâm.

۲- kapčak (روستای وارساوت)، kapčäk  
 (روستای نوآباد) «بخشی از آسیای آبی،  
 عبارت از ظرفی چوبین نعلمانند که از آن  
 گندم می‌ریزد». در این زمینه مقایسه شود  
 با سغدی kpc و kpc'kk «واحد وزن» که در  
 اسناد تجاری و اقتصادی سغدی زیاد به کار  
 رفته است.<sup>۴</sup> می‌توان احتمال داد که واژه  
 یغناپی kapčak برای تعیین نسبتاً دقیق  
 ریشه‌شناختی واژه‌های سغدی kpc و kpc'kk  
 مساعدت می‌نماید.

۳- kermeč (روستای وارساوت) «یک دسته  
 چوبهای باریک از گیاه tabalyaw که برای  
 سوراخ کردن خمیر نان پیش از به تنور  
 بردن، استفاده می‌شود». یغناپی kerepč.

۴- kotta (روستای نوآباد) «سگ ولگرد»،  
 یغناپی kot «سگ»، سغدی kwt و kwt'.<sup>۵</sup>

۵- lakka «قطعه زمین نه چندان بزرگ  
 صحراپی»، یغناپی lakka.

۶- mopin (روستای وارساوت) «گوشه ای از  
 خانه که آتشدان در آن واقع است»، یغناپی  
 mor.

۷- arfāza (روستای وارساوت) «حفره ای در  
 فرش آسیا که برای جمع آمدن آرد در زیر  
 سنگ آسیا قرار دارد»، یغناپی artfārza (قس).  
 یغناپی vārza «ظرف چوبی».

۸- pažyal (روستای وارساوت) «کوتاه»،  
کوتاه قامت»، یغنابی pažyalt.

۹- parč (روستای وارساوت) «زیربنای  
پایه پل که از سنگ در کنار ساحل رو  
بنیاد شده است». یغنابی parča، قس. با  
سغدی prch «پشت».<sup>۶</sup>

۱۰- pažyanta / pasxanta (روستای وارساوت)  
«کمر کوه»، یغنابی pažyanta، pasxanta.

۱۱- paček (روستای وارساوت) «غرم»،  
یغنابی غربی peček.

۱۲- rūjāk (روستای وارساوت) «سوراخ  
دودکش بام خانه»، یغنابی rūjāk.

۱۳- talya (روستای نوآباد) «جواز،  
دستگاه روغن‌کشی»، یغنابی tūlya.

۱۴- čaxnek «نام جزئی از اجزای آسیای  
آبی»، یغنابی چَخَنیک.

۱۵- wān (روستای وارساوت) - «بند  
علف»، یغنابی wān.

۱۶- yada (روستای وارساوت) - «چوبهای  
کوتاهی که به پَرچ (نک. parč) بسته شده  
برای چوبهای طولی پُل به عنوان تکیه به  
کار می‌روند»، یغنابی عَدَه؛ عَدَه در بین  
تاجیکان مستچاه نیز به همین معنی استفاده  
می‌شود.<sup>۷</sup>

امکان اقتباس بعدی این واژگان از  
زبان یغنابی مستثنی است، زیرا روند  
تکوین زبان یغنابی، عکس این حالت را  
نشان می‌دهد؛ یعنی ورود واژه‌های تاجیکی

به نظام واژگانی زبان یغناپی، به شدت واژگان اصیل زبان یغناپی را تهدید نموده است. از جانب دیگر، هم از روی شکل آوایی و هم از روی ویژگی‌های واژه‌سازی، پذیرش این امر که اکثر این اقتباسها در گویشهای تاجیکی را به زبان یغناپی مربوط دانستن، دشوار است. ما تنها در خصوص اصل پیدایش آنها می‌توانیم اظهار نظر کنیم، نه بیشتر.

این واقعیت که روستاهای تاجیک‌زبان خشارتاو، وارساوت (در غرب وادی رود یغناپ)، کُنسی و کِریانتی (در شرق)، در گذشته سغدی‌زبان بوده‌اند، جای تردید نیست. در این باره، مکان واژه‌ها، بعضی معلومات مردم‌نگارای و نهایت واژگان سغدی اصیل شهادت می‌دهند. دقیقاً نمی‌توان گفت که در تحول زبانی از چه زمانی رخ داده و یا این که آیا قبل از آن، دو زبانی عمومی حکم فرما بود یا خیر. اگر این تخمین را به نظر گیریم که در بالآب زرفشان (مستچاه و فلغر) لهجه‌های سغدی را گویشهای تاجیکی در سده‌های ۱۲-۱۴م.<sup>۸</sup> از میدان معاشرت بیرون کرده بودند، اما، در وادی یغناپ این روند خیلی دیرتر امکان وقوع آن می‌رود و تنها در سده‌های ۱۷-۱۸م. ممکن است اتفاق افتاده باشد.

حقیقی بودن این فرضیه با دلایل ذیل تأیید می‌گردد:

بر اساس مواد گردآوری شده توسط س. ا. کلیمچتسکی، مهاجرت اهالی یغناپی زبان که بعدها زبان مادری خود را گم کرده، در منطقه نشیب شرقی سلسله کوه‌های ترکستان، تقریباً در سده‌های ۱۶-۱۷م. رخ داده است.<sup>۹</sup> هنگام سفر نگارنده به روستای وارساوت در سال ۱۹۶۴م. در روستاهای پُشت آتخانه<sup>۱۰</sup>، دلیان بالا و دلیان پایین (در نشیب‌های شرقی سلسله کوه‌های ترکستان) ساکنان بومی روستای متروک پُشایتمین زندگی می‌کنند. این روستا در ساحل چپ رود یغناپ تخمیناً سه کیلومتر در غرب روستای وارساوت واقع بود. در «روزنامه سفر اسکندر کول» و مواد دیگر مربوط به یغناپ، از این روستا ذکری نمی‌شود و از این می‌توان نتیجه گرفت که این روستا در سال ۱۸۷۰م. دیگر وجود نداشته است.

علاوه بر این، می‌توان این دلیل را فزود که یغناپیان ورزاب نام روستاهایی را که گذشتگان آنها از آنجا مهاجرت کرده بودند، هنوز هم در خاطر دارند، از جمله روستای وارساوت. طبق معلومات م. س. اندریاف مهاجرت یغناپیان ورزاب تقریباً در سده‌های ۱۶-۱۷م. به وقوع پیوسته است.<sup>۱۱</sup> از سال ۱۸۷۰م. یعنی از زمان آشکار گردیدن زبان یغناپی از جانب نخستین پژوهشگران، حدود گسترش این زبان تا حال تغییر نیافته است:

از روستای مَرخْتَمَین در غرب تا روستای  
دِه بَلَنَد در شرق.<sup>۱۲</sup>

اما در گویشهای فَلَغَر واژه‌های منسوب  
به زبان سغدی اصیل، به شرح ذیل آشکار  
گردید:

۱ - اَرُونْگَه (روستای درغ) -  
«شاه‌دانه»، یغناپی arwanka.

۲ - زایاک (روستای درغ) - «شدگار،  
مزرعه»، یغناپی زای «زمین، خاک، صحرا،  
مزرعه»، سغدی z'y, z'yh زمین، منطقه، محل.<sup>۱۳</sup>

۳ - کَتک (روستای درغ) - «پیاز کوهی»،  
یغناپی کَتک.

۴ - نرغول (در تمام بالاآب زرفشان) -  
«جوان تنومند سالم»، قس. سغدی nyrywō «نر  
نسلده»؛<sup>۱۴</sup> قس. نرغول (محلی) «درشت،  
جاهل».<sup>۱۵</sup>

۵ - پَلَنَد (در تمام فلغَر) - «چارچوبه  
در»، سغدی pōynd - «درگاه، آستان».<sup>۱۶</sup>

۶ - پَراخه (روستای درغ) - «تراشه»،  
یغناپی پَراغه.

۷ - سَتیغ (روستای درغ) - تنها در  
ترکیب ستیغ ایستادن استفاده می‌شود -  
«راست ایستادن، بطور عمودی ایستادن»،  
سغدی 'st'yγ «افراشته، قلّه».<sup>۱۷</sup> این واژه به  
شکل ستیغ / ستیخ در زبان ادبی کلاسیکی  
تاجیکی فارسی وجود دارد، ولی در زبان  
ادبی تاجیکی معاصر مستعمل نیست.

۸ - تَسَه (روستای درغ) - «سرگین خر یا

اسب»، قس. یغنانی تِسَه - «باد شکم»، تیسَه ده - «باد سردادن».

تا به امروز واژگان گویشهای بالآب زرفشان و گویشهای مناطق همجوار تنها به مقدار ناچیز گردآوری شده‌اند. می‌توان احتمال داد که در جریان جمع‌آوری تدریجی بعدی، واژه‌های تازه‌ای که از لهجه‌های گمشده سغدی باقی مانده‌اند، کشف شود. در کنار این باید در خاطر داشت که ما نه همیشه می‌توانیم در مواد باقیمانده سغدی و یا در زبان‌های معاصر شرقی ایرانی، از جمله در زبان یغنابی برای آنها معادلی پیدا کنیم، زیرا این واژگان می‌توانند در زمان رواج زبان سغدی، واژگان لهجه‌ای باشند. در این حالت با نظرداشت نشانه‌های واژگانی، ممکن است آنها را شرطاً سغدی به شمار آورد.

این گروه از زبانها، واژگان لهجه‌ای سغدی و همچنین بافت‌شناسی نام‌واژه‌های جغرافیایی بالآب زرافشان سرچشمه‌ای ارزشمند به شمار رفته که تحقیق آن در نظر است در سال ۱۹۶۶م. شروع گردد.

## پانوشتها:

1. В. А. Лившиц. Согдийские слова в таджикском языке. Изв. отд. общест. наук. АН Тадж ССР, 12, 1957, стр. 31-34; W/ Henning. Sogdian Loan-words in Newpersian, BSOS, vol. X, p. 1.
2. В. А. Лившиц, ук. соч., стр. 33.
3. А. Л. Хромов. Говора таджиков Матчинского района. Душанбе, 1962, стр. 74-75.
4. Согдийские документы с горы Муг. Вып. II اسناد سغدی از کوه مُغ  
Юридические документы и письма. Чтение, перевод и комментарии В. А. Лившица, М., 1962, стр. 60, 202.
5. М. С. Андреев и Е. М. Пещерова. Ягнобские текста, М.-Л., 1957, стр. 278.
6. М. С. Андреев и Е. М. Пещерова. ук. соч., стр. 303. Textes Sogdiens. Edites, traduits et commenter par E. Benveniste. Paris, 1940, стр. 265; I. Gershevitch. A Grammar of Manichean Sogdian, Oxford, 1961, § 275.
- 7 - تفسیر این واژه که اینجانب در لغت‌نامه کتاب «گوشه‌های تاجیکان ناحیه مسجده» (ص. ۱۹۴) بیان کرده‌ام، باید اصلاح شود.
8. А. А. Фрейман. Хорезмийский язык. М.-Л., 1951, стр. 9; Народы Средней Азии и Казахстана, 1, М., 1962, стр. 137.
9. С. И. Климчицкий. Ягнобцы и их язык. Тр. Таджикской базы АН СССР, т. IX, М.-Л., 1940, стр. 138.
- ۱۰ - در نوشته س.ا. کلیمچتسکی «پُشت» و «اخته‌خانه».
11. М. С. Андреев. По Таджикистану, Ташкент, 1927, стр. 20
- ۱۲ - برای آگاهی مفصل از این موضوع، نک.:



А. Л. Хромов. Некоторые результаты экспедиции в Ягноб, Изв. отд. обществ. наук. АН Тадж. ССР, 2(37), 1964, стр. 90.

13. М. С. Андреев и Е. М. Пещерева. Ук. Соч., стр. 369; Согдийские документы с горы Муг, II, стр. 215.

14. Согдийские документы с горы Муг. вып. I. А.А. Фрейман. Описание, публикации и исследование документов с горы Муг, М., 1962, стр. 87.

15. Таджикско-русский словарь. М., 1964.

16. W. Hening. p. 99. همان جا ص.

۱۷ - همان جا، ص ۹۵

آلبرت خروموف  
ترجمه نظر نظراف

rāt - هدیه جشن عروسی مردم یغنا

در یکی از متنهای یغنا بی که ضمن بازدید از دره یغنا در سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۰ گردآوری شده است، این جمله دیده می‌شود:  
*waxti xēs-u tabār čām akunār, šay-i kati-sa vāwāšt, tīk axtit rāt ūrāšt, kūm suture, kūm-iš vuz, kūm-š latta ūrāšt.*

وقتی که خویش و تبار گردهم آمده، به خانه داماد می‌آیند، آنها با خود هدیه عروسی، برخی گوسفند، دیگری بزغاله و بعضی یک تکه پارچه می‌آورند (خروموف ۱۹۷۲، صص. ۱۳۶-۱۳۸، ۱۷۹).

در قطعه مذکور، واژه rāt «هدیه عروسی» توجه را به خود جلب می‌کند. در مطالب چاپ شده راجع به مردم‌شناسی یغنا بیان (اندریف (Андреев) ۱۹۷۰؛ پشیریوا (Пешерева) ۱۹۷۶) و در «متون یغنا» م. س. اندریف و ا. م. پشیریوا (۱۹۵۷) این واژه دیده نمی‌شود. قضاوت در مورد عدم وجود این واژه در مواد ا. م. پشیراوا که جشن عروسی یغنا بیان را به تفصیل نوشته (۱۹۵۷)، مشکل است، اما ممکن است تصادفی بیش نباشد.

معنای rāt محدود است: این واژه به معنی «هدیه» ای است که در مراسم عروسی و مراسم ختنه‌سوران از جانب خویشاوندان و مهمانان به پدر و مادر داماد تقدیم

می‌گردد. واژه *rāt* بیانگر چیست، مثالهای ذیل نشان می‌دهند:

*Man tūyi ī suture rāt uxta-š āy*

«در جشن عروسی من، او یک گوسفند (به عنوان) هدیه عروسی (به من) داد».

*Yaynāb suture , γāw yā vuz rāt varāšt*

در یغناپ، گوسفند، گاو یا بز هدیه عروسی می‌دهند.

بدین ترتیب، *rāt* را می‌توان به عنوان یک اصطلاح مراسم عروسی یغناپان قلمداد کرد. در کنار این، واژه *sawyāt* وجود دارد که عبارت است از «هدیه» ای که برگزارکنندگان جشن عروسی، در خاتمه به مهمانان می‌دهند. این هدیه از نظر ارزش، کمتر از هدیه عروسی *rāt* نباید باشد. این واژه در زبان تاجیکی، مرادف سوغات تحفه، هدیه، رهاورد می‌باشد.

در همه لهجه‌های یغناپی، اصطلاح *rāt* به همین شکل استفاده می‌شود. در لهجه جنوبی *rāt* «هدیه جشن عروسی» مشابه واژه *rāt* «راه» (در لهجه‌های شرقی *rās*: *yari rāt vasts xast* «راه از طریق کوهها بند است») می‌باشد. بنابراین در یغناپی، دو واژه یک شکل با دو معنی (و دو ریشه) مختلف دیده می‌شود: *rāt*<sup>۱</sup> (غربی) «راه»، *rāt*<sup>۲</sup> «هدیه جشن عروسی».

اشتقاق *rāt*<sup>۱</sup> (غربی) *rās* (شرقی) «راه» به خوبی مشخص است: *rāθ* «راه»، باختری میانه *r'δ*، خوارزمی میانه *rāθ* (Gauthiot 1914-23, 17; Gershevitch 1961, p.292)، اوستایی *raθa-* «گردونه»، سنسکریت *rathyā-* «راه»، فارسی میانه *rāh*، فارسی *rāh* (Nyberg 1974, 165-166)، پشتو *lār* (اندرف، پشیریاوا ۱۹۵۷). همخوان *θ*- در

واژه  $rā\theta$  طبق قاعده در بخش غربی به  $t$  و در بخش شرقی به  $s$  تبدیل می‌شود، چنان که در یغناپی  $rāt/rās$  «راه»؛ غربی میانه  $met$ ، شرقی  $mes$ ، سغدی «روز»  $mē\theta$  (خرموف ۱۹۸۷، ۶۵۵). حال به وجه اشتقاق  $rāt^2$  «هدیه عروسی» می‌پردازیم.

در سغدی  $r't(h)$ ، مانوی  $r't$  «هدیه»، خوارزمی  $r't$  «هدیه»؛ سغدی بودایی  $mzy\gamma r'th$  «هدیه بزرگ» (VJ 36, 62)، خوارزمی  $\gamma r\beta y r't yty nm'čq$  «هدایای زیاد و پیشکش‌ها» (Benveniste 1959, 854, Fragment C, 1.3)، خوارزمی  $t n'zwyrt myd r't$  «و این هدیه را باز نگردان» (sims williams 1985, 69v24). برخی از مشتقات  $rāt$ : سغدی مانوی  $r'twx$  «بخشنده، کریم» (Henning)، قس. سغدی مانوی  $š'twx$  «شادمان، خوشحال» (Gershevitch 1961, §.236, 269, 1243)، فارسی نو  $šād$ ؛ - مانوی  $p'cr't$  «پاداش»، پارسی باستان  $pati-rāta-$  (Henning S. 130);  $Ggershevitch 1961, §.12, 674$ ؛ - مانوی، - بودایی  $r't$  «هدیه دادن»، مشابه آن مصدر  $r't$  «گریستن»، از ریشه  $rāy-$ ، اوستایی  $raya-$  از  $*rāya-$  (Gershevitch 1961, p.565).

بدون تردید واژه یغناپی  $rāt$  «هدیه جشن عروسی» مستقیماً با واژه سغدی  $r't$  «هدیه» ارتباط دارد. به نوبه خود، واژه سغدی  $r't$  با  $rata-$  پارسی باستان از ریشه  $rā-$  «دادن؛ رساندن؛ سرافراز کردن»، اوستایی  $rātā-$  (مؤنث) «هدیه»،  $rātai$  «هدیه»، سنسکریت  $rāti$  «هدیه»، هندی باستان  $rātai$  (مؤنث) «هدیه، فدی» (Bartholomae 1961, S.1519؛ Reichelt 1911, 254؛ Macdonald 1976, 205؛ Kent 1953, 317؛ Bailey 1967, 266؛ Mylius 1975, S. 401)، فارسی میانه  $rād$  «گشاده دل»، سخاوتمند» (Mackenzie 1971, 70)، پارتی میانه

مانوی rād (Boyce 1977, 77)، فارسی نو rād «راد»، جوانمرد» (Horn 1974, 419; Wolff 1953, 419).

rād فارسی میانه باز به معنی اصطلاحی «هدیه؛ پاداش» نیز می‌آید، که در «ماتیگان هزار دادستان» (Mātakdān ī hazār dāstān) آمده است (پری‌خانیان ۱۹۷۳، ۲۰۳، ۵۱۷). در همان بخش «دادنامه ساسانی» (۶۷، ۱۳-۶۸). (۱) که سخن راجع به دادن مال کسی به کس دیگر است، اصطلاح rād به معنی هدیه‌ای است که ضمن مناقشه بین اشخاص حقوقی باز گردانیده نمی‌شود؛ مثل هدیه شوهر به همسرش (Shaki 1983, 183-193). در همان جا، اصطلاح متضاد آن ذکر می‌شود که به صورت هزوارش HDYY نوشته شده، اما قرائت و معنی درست آن معلوم نیست. ا.گ. پری‌خانیان قید می‌کند که این واژه برای وی نامفهوم است (Perikhanian 1973, 203)، ولی منصور شکی واژه dārišn «چیزی را بدون مالکیت حقوقی صاحب شدن» را احتمال می‌دهد (Shaki 1983, 187). از این دیدگاه \*HDYY احتمالاً به معنی چیزی باشد که هم ارزش rād بوده، که مثلاً هنگام تقسیم اموال، پس از فسخ عقد نکاح می‌دهند (Shaki 1983, 185). از این رو، ناگزیر مقایسه رابطه اصطلاحات rād<sup>2</sup> - سوغات (هدیه) در زبان یغناپی و \*HDYY - rād (hadiya?) در متن «دادنامه ساسانی» پیش می‌آید. به هر حال، بعضی عمومیت‌ها در معانی اصطلاحات یغناپی rād<sup>2</sup> و فارسی میانه rād را نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا در هر دو حالت، سخن از هدیه‌ای بی‌بازگشت است. علی‌رغم این، حتی بر اساس این عمومیت، من نمی‌توانم نتیجه‌گیری درستی کنم. اما صرف نظر از این نکته، به خود

جرات می‌دهم، پیشنهاد کنم که ممکن است در  $rāt^2$  یغناپی در مقایسه با واژه \*HDYY (hadiya?) «سوغات»، بازتاب مناسبات حقوقی قبل از اسلامی باشد.

در رابطه با  $rāt^1$  و  $rāt^2$  یغناپی، باز یک دلیل مقایسه لغوی یغناپی-سغدی مشاهده گردید. در آینده بر اساس جمع‌آوری لغات یغناپی و بررسی دقیق واژگان متون سغدی، بی‌شک امکان مقایسه بیشتر و حصول دلایل موثقت‌تر خواهیم یافت. در نتیجه نه تنها وجه تسمیه واژه قدیمی یغناپی، بلکه معنای شماری از واژگان در متنهای سغدی را نیز می‌توانیم تشریح کنیم. در تأیید این گفته، واژه یغناپی  $re'ra$  «بن دندان» است که هنگام اقامت در یغناپ ثبت کرده بودم که از جانب محققان پیشین زبان یغناپی، قید نگردیده است. در قطعه سغدی مانوی (Toyoq) (Tü) که از طرف و.ب. هنینگ (W.B. Henning 1940, 5-6)، تحلیل شده، واژه‌ها به ترتیبی معین آورده شده‌اند که شامل فهرستی از قسمت‌های مختلف روی و دهان انسان است:  $mz'$  «مژگان»،  $\delta ym$  «مردمک چشم»،  $\gamma wš$  «گوش»،  $\gamma wš \beta wn'kh$  «صدف گوش»،  $ryt$  «چهره، رو (قسمت تختانی صورت؟)»،  $kwc'kh$  «دهان»،  $pr'y nk$  «سوراخ دهان»،  $pšt$  «لبها». سپس به ترتیب واژه‌های  $dnt'kh$  «دندانها»، و  $ryr'kh$  که آن را و.ب. هنینگ «آب دهان» معادل پشتو  $lāra$ ، ترجمه می‌کند (Henning 1940, 6). تا حال مطابقت مستقیم با این واژه در سایر زبانهای ایرانی پیدا نشده است، اما واژه فارسی نو  $līp$  «آب دهان» و پشتو  $lāri$  «آب دهان»، شاید با واژه سغدی  $*rīre$  ( $*rēre$ ) مربوط باشند. و.ب.

هیننگ همچنین اشاره می‌کند که تصادفاً rīr  
 یهودی و آرامی (سریانی rīrā) با واژه مذکور  
 سغدی شباهت زیادی دارند (Henning 1940, 6).  
 باید اقرار کرد که مقایسه کردن  
 زبانهای یغناپی و سغدی مانند جستجوی  
 ذره‌های طلا از شن است؛ زیرا امروزه زبان  
 یغناپی بر اثر مهاجرت گویشوران آن به  
 دیگر نواحی تاجیکستان و تحت تأثیر محیط  
 خارج از خود، با تغییرات کلی مواجه گشته  
 است و مخصوص لغات اصیل خود را از دست  
 می‌دهد.

## منابع:

1. Андреев М.С. Ягнобский язык. М., 1972.
2. Андреев М.С. Материалы по этнографии Ягноба. Душанбе, 1970.
3. Андреев М.С, Пещерева Е.М. Ягнобские тексты. М.- Л., 1957.
4. Пещерева Е.М. Ягнобские этнографические материалы. Душанбе 1976.
5. Периханян -А.Г. Сасанидский судебник. «Книга тысячи судебных решений». Ереван, 1973.
6. Хромов А.Л. Ягнобские архаизмы в топонимических названиях // Иранское языкознание. М., 1976.
7. Хромов А.Л. Ягнобский язык // Основы иранского языкознания. М., 1987.
8. Bartholomae Chr. Altiranisches Worterbuch. 2. Berlin, 1961.
9. Bailey H.W. Prolexis to the Book of Zambasta, Cambridge, 1967.
10. Benveniste E. Etudes sur quelques textes sogdiens chretiens. 11 // Journal Asiatique. 247. 1959.
11. Benveniste E. Etudes sogdiennes. Wiesbaden, 1979.
12. Boyce M. A word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian // Acta Iranica 9a. 1977.
13. Gauthiot R. Essai du Grammaire sogdienne. P.I. Phonetique. Paris, 1914-23.
14. Gershevitch I. A Grammar of Manichean Sogdian. Oxford, 1961.
15. Henning W.B. Ein manichaisches Bet -
16. Henning W.B. Sogdica. London, 1940.
17. Horn P. Grundriss der Neupersischen Etymologie Hildesheim, 1974 (Strassburg 1893).
18. Kent R. Old Persian. New Haven, Connecticut, 1953.
19. Macdonell A.A. A practical Sanscrit Dictionary. Oxford University Press, 1976.
20. Mackenzie D.N. A Coincise Pahlavi Dictionary. London, 1971.
21. Mylius K. Worterbuch Sanskrit-Deutch. Leipzig, 1975.
22. Nyberg H.S. A Manual of Pahlavi. II. Wiesbaden, 1974.
23. Reichelt H. Avesta Reader. Strassburg, 1911.
24. Sims-Williams N. The Christian Sogdian manuscript C2 // Berlin Turfan texte XII. Akademie Verlag, Berlin 1985.
25. Shaki M. Revertible and irrevertible grants in Sasanian law // Studia Iranica. 12.F.2. 1983.
26. Vessantara Jataka. Texte sogdien edite, traduit et commente par E. Benveniste. Paris, 1946.
27. Wolff F. Glossar zu Firdosis Shahname. Berlin, 1935 (Hildesheim, 1965).



## بدرالزمان قریب تاریخچه زبان سغدی

### پیشینه تاریخی

زبان سغدی از شاخه زبان‌های ایرانی میانه شرقی است که از قرن اول تا سیزدهم میلادی در گستره جغرافیایی عظیمی، از دریای سیاه تا چین، مردمانی ایرانی‌تبار بدان تکلم می‌کردند. این شاخه، بر عکس زبان‌های ایرانی میانه غربی، گروه‌های مختلفی را دربر می‌گیرد که وجوه اختلاف آنها به اندازه شباهتها و وجوه اشتراکشان، چه از نظر تغییرات آوایی و چه از نظر مشخصه‌های صرفی و نحوی، زیاد است.

زبان سغدی، از نظر تنوع و حجم ادبیات، مهم‌ترین زبان ایرانی میانه شرقی است و از دیدگاه جغرافیایی و زبان‌شناختی، موضعی بین زبان‌های سکایی-خُتنی، خوارزمی و بلخی دارد. زادگاه این زبان، مرز و بوم سغد است، ناحیه‌ای که در قرون گذشته، اقوام ایرانی‌زبان سکایی، خوارزمی و بلخی آن را احاطه کرده بودند. آثار مکتوب این زبان، که از نواحی نزدیک سمرقند تا یکی از برج‌های داخلی دیوار بزرگ چین، و از مغولستان شمالی تا دره‌ علیای رود سند در شمال پاکستان کشف

شده، گستره جغرافیایی آن را در آسیای میانه، و نفوذ فرهنگی این زبان را از قرن دوم تا سیزدهم میلادی نشان می‌دهد.

در سال ۱۹۰۴ میلادی، دو سال بعد از اعزام نخستین هیئت اکتشافی آلمان به آسیای مرکزی، یکی از محققان که مأمور رسیدگی مدارک و نسخه‌های بازیافته از تُرفان (واقع در ترکستان چین آن زمان و ایالت سین کیانگ امروز) شد، در میان آن گنجینه، قطعه کوچکی را متعلق به یک زبان ناشناخته ایرانی تشخیص داد. شواهد تاریخی و کشفیات بعدی معلوم کرد که آن زبان تا آن روز ناشناخته، زبان سُغدی است. اکنون بیش از نود سال از آن واقعه می‌گذرد. طی این مدت مدارک بسیاری به زبان سُغدی پیدا شد. خط ناشناخته آن خوانده و متون آن ترجمه شد. از شصت سال پیش، به مدارک باز یافته از چین، مدارک تاجیکستان (زادگاه اصلی قوم سُغد) هم افزوده شد و کوشش دانشمندان در کشف راز این اسناد به تنوع بیشتر ادبیات سُغدی انجامید.

شن‌های سوزان ترکستان چین در ناحیه تُرفان، کتابخانه نُه قرن پنهان‌مانده یکی از غارهای هزاربودا در دون‌هوان (تون هوانگ) چین، خرابه‌های دژی در کوه مغ نزدیک شهر کهن پنجیکند در تاجیکستان، و ویرانه یکی از برج‌های دیده‌بانی دیوار

بزرگ چین گنجینه ادبیات سغدی را بیش از یک هزار در سینه خود به امانت نگه داشتند و راز قوم شهرنشین، بازرگان، فرهنگدوست، هنرمند و مبلغ دین و دانش سغد را در مقابل دیدگان حیرت‌زده دانشمندان و پژوهشگران قرن بیستم باز گشودند. به این مدارک، که پس از کشف رهسپار کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ چهار شهر اروپا، پاریس، لندن، برلین و لنینگراد (سابق) شدند، کتیبه‌های مکشوف در مغولستان، دیوار نوشته‌های شهر قدیمی افراسیاب نزدیک سمرقند در ازبکستان، و سنگ‌نوشته‌های نویافته در شمال پاکستان را نیز باید اضافه کرد تا گسترش فعالیت مدنی و فرهنگی این قوم کهن‌ایرانی و نقش آن در اشاعه و انتقال فرهنگ، هنر و کالا را به خوبی نشان داد.

#### مآخذ تاریخی

نخستین مآخذ تاریخی نام سغد، متون اوستایی و کتیبه‌های هخامنشی است. در هر دو زبان اوستایی و فارسی باستان، سغد هم به معنی سرزمین و هم به معنی مردمی که در آن سکونت داشتند به کار برده شده است. در سنگ‌نوشته‌هایی که از داریوش و خشیارشا باقی مانده، نام سغد، *sug(u)da*، چند بار در شمار ایالات شاهنشاهی ایران

آمده و اغلب با بلخ و خوارزم و هری (نام قدیم منطقه هرات)، که همسایگان نزدیکش بوده‌اند همراه است. دو بار نیز نام سغد با سکا در عبارتی به مضمون «سکاهای آن سوی سغد» آمده است. همچنین در کتیبه معروف شوش که داریوش ساختمان خود را توصیف می‌کند، از سنگ‌های لاجورد و عقیق که از «سغد» آورده شده، سخن می‌گوید. در سنگ‌نگاره‌های آرامگاه داریوش در نقش رستم و دیوارِ پلکانِ قصرِ آپادانای تخت‌جمشید که مانند موزه مردم‌شناسی اصیل و ارزنده‌ای نقش نمایندگان ملل گوناگون امپراتوری هخامنشی را با لباس‌های ملی خود بر سینه سنگ ضبط کرده است، پیکر مرد ریش‌درازی با شلوار بلند و گشاد در میان نمایندگان آسیای مرکزی دیده می‌شود (که جلب توجه سیاحان چینی را کرده است) و گمان می‌رود که نقش یک نفر سغدی باشد. همچنین، در هفدهمین هیئت نمایندگی هدیه‌دهندگان که بر دیوار پلکان شرقی آپادانای تخت‌جمشید تصویر شده است، دانشمندان پیکر پنج نفر سغدی را با ردای جبه‌وار و حاشیه‌داری که بالا و پایینش برش گرد خورده و شلواری گشاد که در قوزک پا بسته شده و کلاهی باشلق‌مانند که سر و گوش را می‌پوشاند تشخیص داده‌اند؛ هر پنج نفر مسلح به تیغ کوتاهی پوشیده در زیر ردا هستند و یک شمشیر، دو حلقه بازوبند، یک تبرزین و یک اسب هدیه

آورده اند.

نام سغد در مهریشت به صورت *suγda*، و در فصل اوّل وندیداد به صورت ترکیب *suγda-šayana* یا «محلّ سکونت سغدی‌ها» دیده می‌شود. در وندیداد، در فهرست کشورهای که اهورمزدا آفریده، دوّمین نام، نام کشور سغد است. نام سغد در اوستا همیشه همراه با *gava* است، و بعضی از محققان این واژه را، که در ترکیب *gava-šayana* و *gava-šati* می‌آید، مترادف سغد دانسته‌اند؛ به علاوه، بیلی (Baily) با مقایسه *gava* و واژه آسی *qaeu*، آن را به معنی «محلّ سکنی»، خصوصاً ده یا شهر، گرفته و ترکیبات بالا را به معنی «سکونت در شهرهای کوچک» می‌داند. گرشویچ در کتاب سرود اوستایی مهر، برای *gava* دو معنی پیشنهاد کرده: یکی «محل سکنی» و دیگری «سکونت مطلق» که نام دیگر سغد یا قسمتی از آن بوده است. بدین طریق، سغد خود مترادف می‌شود با «مسکن یا محلّ سکونت مردم شهرنشین و مستقر» در مقابل مردم بیابان‌گرد و چادرنشین استپهای شمالی. کاوش‌های اخیر دانشمندان شوروی (سابق) در آسیای مرکزی و آثار درخشانی که از زندگی شهرنشین پیدا شده، این ادعا را تا حدّی ثابت می‌کند.

در مآخذ یونانی، نام سغد و سغدی به صورت *Soghdoie* و *Soghdiane* آمده است. هرودوت سغد را در فهرست ملّتهایی که در قلمرو

فرمانروایی شاهان هخامنشی بوده، و سغدیان را در لیست افراد سپاهیان خشیارشا می‌آورد. حدود سغد، بنا به نوشته‌های استرابن، رود جیحون در جنوب و رود سیحون در شمال بوده است. یکی از مشخصات سغد که نظر نویسندگان یونانی را جلب کرده، وجود شهرهای بزرگ در آنجا است. این مطلب را نتیجه کاوش‌های جدید تأیید می‌کند، چه باستان‌شناسان شوروی (سابق) ثابت کرده‌اند که آسیای مرکزی از قرن هفتم پیش از میلاد تمدن شهرنشینی داشته است، و مظاهر تمدن آن جامعه را در سازمان منظم شهرها، سیستم آبیاری و کانالکشی و سدسازی، و ساختمان برج و باروی دفاعی می‌دانند. همچنین گواهی استرابن در باره زبان سغدی خالی از اهمیت نیست، چون بنا به گفته او مردم هری (هرات)، بلخ و سغد کلام همدیگر را می‌فهمیده‌اند و تفاوت زبانشان زیاد نبوده است.

در مآخذ ساسانی و متون پهلوی، نام سغد به صورت‌های مختلف دیده می‌شود. در متن پارتی کتیبه کعبه زردشت که از شاپور اول مانده و در ترجمه یونانی آن، نام سغد در میان ایالات قلمرو امپراتوری ساسانی همراه با نام کوشان شهر و کاشغر و تاشکند ذکر شده است. در متن یونانی همین کتیبه، نام سغد اشکال سولیک، سوت و سوپتیک آمده است. صورت اول *swl(y)k*، با نام سغد در

مآخذ شرقی مانند مراجع چینی، تبتی، سنسکریت و خروشتی شباهت زیاد دارد. صورت دوم متون پهلوی *swt* که یقیناً «سوذ» تلفظ می‌شده، در واژه سریانی *sōdiqāyē* به معنی «سغدی‌ها» واژه چینی *su-tě* و ترجمه یونانی متن کتیبه کعبه زردشت منعکس است. صورت سوم، *swptyk* با تلفظ احتمالی «سوپدیگ»، با واژه ارمنی *sovdik* قرابت دارد. می‌توان تصور کرد که صورت‌های مختلف نام سغد در متون پهلوی نمایانگر لهجه‌های گوناگون آن زمان باشد. در اینجا باید اعتراف کرد که اطلاعات مآخذ پهلوی راجع به سغد زیاد نیست.

نام سغد در متون فارسی میانه ترفان به صورت *swγl-yy* (سوغل) آمده که با واژه سغد در متون سغدی نزدیک است، چنان که در قدیم‌ترین نوشته‌های سغدی، یعنی در نامه‌های باستانی، نام سغد به صورت *swγdyk* آمده و در اسناد کوه مغ *swγdy'nk* و *swγdyk* مشاهده شده و در یکی از متون سغدی موزة بریتانیا *swγdy'n'k* است.

احتمال می‌رود که نام سغد در زبان سغدی دوهجایی بوده و به صورت «سوغد» یا با قلب واو و غین «سغود» خوانده می‌شده است (قلب /u/ و /γ/ در سغدی نمونه‌های دیگری دارد). به نظر می‌رسد که مراجع ترکی و اسلامی نام سغد را مستقیماً از سغدی‌ها گرفته‌اند، چنان که صفت سغد در ترکی *أرغن*

*soydiq* است.

در قرن هفتم میلادی، جهانگرد معروف چینی هیون تسانگ (هسون تسانگ) از کشوری به نام سو لی عبور می‌کند. وسعت سرزمین از رودخانه چو در شمال شرق سیراشیه تا شهر کش در جنوب سمرقند بوده است. کلمه سو لی به کشور و مردم، و همچنین زبان و خط آنها اطلاق می‌شده است. همچنین از نوشته‌های این سیاح می‌توان استنباط کرد که خط سغدی الفبایی بوده و بیست و دو علامت داشته است، چنان که می‌نویسد: «واژه‌ها از ترکیبات این علامات درست می‌شود، این ترکیبات مجموعه لغات غنی و متنوعی را تشکیل می‌دهد. سغدی‌ها صاحب ادبیاتی هستند که همگان آن را می‌خوانند و روش خطنویسی آنها از یک استاد به استادی دیگر بدون گسستگی منتقل شده و محفوظ مانده است». در اینجا از تفصیل ذکر مآخذ دیگر چینی خودداری می‌شود؛ فقط باید متذکر شد که غیر از سو لی، نام سغد در مراجع چینی به صورت سوتیه هم آمده است. همچنین احتمال دارد که نام سوهی که در متون کهن برای تسمیة ناحیة کش آمد و تلفظ قدیم آن سو گیت بوده، در اصل از همان نام سغد مشتق شده باشد.

در مراجع اسلامی، سغد یا صغد به سرزمین و ملتی در ماوراءالنهر اطلاق می‌شود، ولی جغرافیای‌نویسان اسلامی مانند اصطخری، مقدسی، یاقوت، ابن حوقل و



یعقوبی در باره حدود جغرافیایی این سرزمین هم عقیده نیستند. بیرونی که اخبار سودمند او در باره تقویم سغدی توجه خاورشناسان را به وجود زبان مستقّلی به نام سغدی و حیات آن زبان در دوره‌های اسلامی جلب کرد، حدود سرزمین سغد را به تفصیل نمی‌دهد. امّا هنگامی که در باره جشن‌های سالیانه سغدی‌ها سخن می‌گوید، از اهالی بخارا و بیکند و شهرهای کوچک کم‌جکت و طو اویس یاد می‌کند و از سمرقند نامی نمی‌برد (همچنین در جای دیگر، ضمن ذکر القاب شاهان عالم، شاه سمرقند را طرخون، شاه بخارا را بخاراخدا، شاه کش را بیدون‌شاه، اسروشنه را افشین، و شاه فرغانه را اخشید می‌خواند). در صورتی که دیگر جغرافی‌نویسان اسلامی سمرقند را اصل سغد می‌دانند و اصطخرای سغد اصلی را در مشرق بخارا، از دبوسیّه تا سمرقند می‌دانند و شهر اشتیخن در هفت فرسخی شمال سمرقند را قلب سغد می‌نامد. امّا اضافه می‌کند که دیگران سغد را شامل بخارا و کش و نسف (نخشف فارسی) می‌دانند.

یعقوبی، نسف و کش را جزو مرز و بوم سغد، ولی بخارا را از آن جدا می‌داند. و این نظریه لااقل در دوران بنی‌امیه صدق می‌کند، زیرا وقتی یزید بن معاویه، مسلم را والی خراسان کرد، خاتون بخارا از ترس مسلمین از پادشاه سغد کمک خواست. یاقوت

از دو سغد یعنی سغد بخارا و سغد سمرقند صحبت می‌کند.

از گفته‌های نویسندگان قرون نخستین اسلامی و از یادداشت‌های جهانگردان چینی چنین مستفاد می‌شود که کشور سغد شامل درّه رود زرافشان و زمین‌هایی بود که به وسیله شاخه‌های آن رود سیراب می‌شد. همچنین توصیف جالبی از سرسبزی و حاصلخیزی کشور سغد، که در تمام آثار نویسندگان اسلامی به چشم می‌خورد، وجود این کشور را در درّه رود زرافشان (رود سغد) تأیید می‌کند.

#### نکته‌های برجسته تاریخ سغد<sup>۲</sup>

مدارک مکتوب سغدی، همراه با یافته‌های باستان‌شناسی و داده‌های تاریخی (ایرانی باستان و میانه، یونانی، چینی و اسلامی)، نشان می‌دهند که قوم سغد، که حدود هزاره دوم پیش از میلاد در نواحی سمرقند و درّه زرافشان ساکن بود، هزاره اول پیش از میلاد به قسمتی بزرگی از جلگه میان دو رود جیحون و سیحون (ماوراءالنهر) دست یافت و در جوار اقوام هم‌نژاد خود، یعنی قوم سکایی (سیت‌های مآخذ یونانی)، بلخی (باکتریای مآخذ یونانی) و خوارزمی مستقر شد، و از قرن ششم تا چهارم پیش از میلاد تابع هخامنشیان بود. با فروپاشی آن امپراتوری، که وحدت سیاسی اقوام ایرانی شکست، و هجوم لشکریان اسکندر و غارت شهر

سمرقند (مرکند باستانی)، تعداد زیادی از آن قوم به سوی شرق و مرزهای چین مهاجرت کردند و در مسیر جاده ابریشم مهاجرنشین‌هایی تشکیل دادند. آن گروه از سغدیان که در زادگاه خود ماندند، بعد از دوره کوتاهی از سلطه سلوکیان بیرون آمدند، و دولت‌شهرهای کوچکی برپا کردند که گاه زیر سلطه کشورهای نیرومند زمان و گاه در معرض تهاجم اقوام کوچ‌نشین قرار می‌گرفت، اما توانستند در هر دو مورد، و در طول چندین قرن، نفوذ فرهنگی و اقتصادی خود را حفظ کنند.

نام یوچی (یئوچی)‌ها در منابع چینی، از سال ۱۷۵ ق. م. دیده می‌شود.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد که در حدود سالهای ۱۶۰ تا ۱۵۰ ق. م. یوچی‌ها از چین به سوی غرب یعنی مرزهای فرغانه و سغد حرکت کرده و شاید خاک سغد را کمی قبل از ۱۳۰ ق. م. تسخیر کرده باشند. در زمان فرمانروایی یوچی‌ها، که با دولت‌شهرهای محلی آمیخته و رنگ کاملاً سغدی گرفته بودند، یک ژنرال چینی (*Wu-Ti*) از سلسله هان به طرف مرزهای دوردست غرب گسیل شد. این ژنرال، که چانگ چین نام داشت، به قصد درخواست کمک از یوچی‌ها علیه قوم وحشی و زردپوست هزییونگ (هسییونگ)، که خطر بزرگی در مرزهای شمال غربی چین ایجاد کرده بودند، به سفارت اعزام شد.

ژنرال چینی بعد از ماجراهایی طولانی در بیابان‌های آسیای میانه شرقی و سالهای اسارت در دست اقوام دشمن، به ماوراءالنهر رسید و در آنجا با تمدنی آمیخته از عناصر ایرانی و یونانی آشنا شد. یوچی‌ها بعد از اقامت در این سرزمین وارث فرهنگ غنی ایرانی-یونانی شده بودند. در باره یوچی‌ها مطالب بسیار نوشته شده است. به عقیده بعضی از دانشمندان، یوچی‌ها یکی از اقوام سکایی و بنابراین ایرانی‌تبار بوده‌اند؛ ولی به عقیده برخی دیگر، آنها باز مانده اقوام هند و اروپایی آسیای مرکزی بوده‌اند که به زبان هند و اروپایی، شاخه کنتوم، سخن می‌گفتند و زبان‌شناسان قرن بیستم این زبان را تخاری خوانده‌اند.<sup>۴</sup> در هر حال یکی از اقوام وابسته به یوچی‌ها پادشاهی بزرگی به نام کوشانیان در ناحیه جنوب قلمرو خویش برقرار کرده و دین بودا را پذیرفته بود. این امپراتوری که شمال پاکستان و جنوب افغانستان را در بر می‌گرفت، در زمان پادشاهان قدرتمند خود چون کانشکا، به شمال شبه قاره هند و تمام افغانستان کنونی گسترش یافته و مرزهای اشکانیان را در ماوراءالنهر تهدید می‌کرد.

ژنرال فرستاده امپراتور چین در انجام مأموریت خود موفق نشد، زیرا یوچی‌ها که سرزمین آباد و خرمی یافته بودند دیگر

قصد بازگشت به سوی شرق و درگیری با وحشیان زردپوست را نداشتند؛ اما توانست اطلاعات گرانبهائی از فرهنگ مردم غرب آسیا به چین ارمغان آورد. چین برای دستیابی به اسبهای سغدی تا یوان (*Ta-yuan*) چند هیئت سیاسی به سغد فرستاد و به علت عدم موفقیت اقدام به لشکرکشی نظامی کرد. در مقابل این تجاوز، سغد از کشورهای متحد همسایه یاری خواست. چین در اولین عملیات با حدود سی هزار سپاه شکست خورد، اما در لشکرکشی دوم، با دو برابر سپاه، موفق شد سغد را محاصره کند. فرماندار سغد راضی به بستن قرارداد صلح شد که طبق آن سپاهیان چینی بدون ورود به پایتخت، خاک سغد را ترک کردند و در مقابل، سغدیان سی رأس اسب اصیل و سه هزار رأس اسب معمولی به هیئت چینی دادند.<sup>۵</sup> این رویداد حدود سال ۱۰۱ ق.م. اتفاق افتاد. سغدیها بعد از این واقعه با چین روابط دوستانه برقرار کردند.

از این رو، در سالنامه‌های سلسله هان مطالب جالبی در باره سغد و شهرهای ماوراءالنهر می‌توان یافت. از جمله نوشته شده است: «از فرغانه تا مرز پارت مردم به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند، ولی کلام یکدیگر را می‌فهمند». به نظر می‌رسد که در آن زمان ترکستان غربی از نظر زبانی، واحدی کاملاً ایرانی‌زبان بوده است و اقوام

ترک هنوز بدانجا راه نیافته بودند. همچنین اطلاعاتی که منابع چینی راجع به حکومت سغد می‌دهند، قابل توجه است. بنا به روایت چینی‌ها، امور کشوری در شورای بزرگتران یا پیران تصمیم‌گیری می‌شد و یک فرمانروا کارهای اجرایی را در دست داشت. در حدود ۱۰۲ ق. م. فرمانروای سغد موگوا (*Mugua / Mukua*) نام داشت که با سپاهیان چین به جنگ برخاست.<sup>۴</sup> موگوا به یک هیئت چینی، که برای گرفتن اسب آمده بودند، جواب رد داد و این هیئت در بازگشت چند اسب سغدی را دزدید. سرانجام موگوا دزدان را دستگیر کرد. در پی این واقعه چین دست به لشکرکشی نظامی زد. چینی‌ها بعد از قرارداد صلح با سغد، شخص دیگری را به جای او گذاشتند، ولی در سال ۱۰۰ ق. م. مردم با رأی شورای بزرگتران او را کشتند و برادر موگوا را بر تخت نشاندند.

سفر ژنرال چانگ‌چین و لشکرکشی چینیان، افق دوردست غرب را گشود و چین خریداران جدیدی برای کالاهای خویش یافت. این واقعه به رونق جاده ابریشم کمک کرد و اولین کاروان چین در حدود ۱۰۶ ق. م. به سرحدات خراسان رسید. همچنین تصور می‌شود که سفیرانی که در دوره هان از آسیای مرکزی به چین رفتند احتمالاً بازرگانان سغدی بودند که برای تقدیم هدایای خویش و جستجوی بازاری برای کالای

غرب به دربار امپراتور چین گسیل شده بودند. می‌توان به یقین گفت که همزمان با استقرار روابط سیاسی چین با دولت‌های مرز غربیش، دو جریان اقتصادی-فرهنگی از شرق به غرب، و از غرب به شرف قاره آسیا پدیدار شد. از شرق ابریشم چینی به سوی غرب، و از غرب دین بودایی و هنر ایرانی-یونانی به خاک چین راه یافت. البته نباید فراموش کرد که مهاجرنشینان سغدی در طول شاهراه ابریشم محرک و محافظ عمده این دو جریان تاریخی بودند. به عقیده سر اورل استاین، دامنه غربی دیوار چین برای نگهداری همین شاهراه حیاتی احداث شد. ژنرال چانگچین در باره شکوفایی دو کشور بلخ و سغد، شهرهای آباد، حصار دور شهر، بازارهای بزرگ، و بازرگانی پررونق این دو سرزمین گفته‌های شنیدنی دارد. بنابر مأخذ هانشو (*Han-shu*) این وضع محتملاً تا اوایل قرن نخست میلادی ادامه داشت. مدارک باستان‌شناسی<sup>۷</sup> نیز وجود کانال‌کشی‌های طویل برای آبرسانی به شهرها و آبیاری کشتزارها را تأیید می‌کند. سگه‌های یافت شده در دره زرافشان از نوع درهم انتونیوکوس با سر اسب در پشت سگه است. از سرنوشت سغد بعد از دوره یوجی‌ها که محتملاً نیروی برتر ماوراءالنهر در قرن دوم و اول ق. م. بودند، جز از راه سگه‌ها و اخبار مأخذ چینی، مدرک دیگری در دست

نداریم. شک نیست که در این دوره سغدیان در اتخاذ خط خود از اشکانیان، و دین بودا از کوشانیان بهره‌گرفتند، اما از نظر سیاسی اشکانیان به صورت گسترده و دائم در سغد فرمانروایی نکرده‌اند، در صورتی که پادشاهان ایرانی‌تبار کوشان، مخصوصاً فرمانروایان قدرتمند آن خاندان، قلمرو خود را تا مرز جیحون گسترده بودند و احتمال می‌رود که در زمان کانیشکا، کاشغر، سغد و فرغانه زیر سلطه کوشانیان در آمده باشند. اگر چه دین بودا با سیاست بودایی‌گرایی کانیشکا قسمت بزرگی از شمال هند و بیشتر خاک افغانستان را فرا گرفت و از مرز جیحون گذشت و در میان دولت‌شهرهای ثروتمند و سغدی طرفدارانی پیدا کرد، اما از آنجا که کوشانیان و اشکانیان از سیاست آزادی دینی هخامنشیان کم و بیش پیروی می‌کردند، بعید به نظر می‌رسد که دین بودایی در سرزمین سغد فراگیر شده باشد. آثار باقی‌مانده، وجود آیین زردشتی و همچنین شکوفایی آیین‌های محلی را در سغد تأیید می‌کند. با این همه، سغد از مراکز بزرگ بودایی ماوراءالنهر، حتی تا اوایل دوران حکومت اسلامی، باقی ماند. واژه‌های دخیل سغدی مثل «بت» و «فرخار» باید میراث آن زمان باشد.

در اواسط قرن سوم میلادی، در زمان



سلطنت شاپور اول، به گواهی کتیبه معروف او در کعبه زردشت، سغد قسمتی از امپراتوری ساسانی شد. احتمالاً تا قرن پنجم میلادی نفوذ ساسانیان به خصوص در شهرهای غربی سغد مانند بخارا کم و بیش باقی ماند. احتمال می‌رود که بعد از فتوحات بهرام دوم نیز در سال ۲۸۴ میلادی سغد و خوارزم زیر سلطه ساسانیان قرار گرفته باشد. در این دوره است که دین مانی و مسیح به این دیار راه یافت و همراه با دین زردشتی و بودایی و آیین‌های محلی و پرستش خدایان کهن، مجموعه‌ای از فرهنگ دوران خویش را متجلی کرد که همراه با شکوفایی اقتصادی، بنیان‌گذار هنر مخصوص سغدی شد.

قرائن باستان‌شناسی و شواهد سگه‌شناسی نشان می‌دهد که در سال‌های بین قرن دوم و پنجم میلادی، فرایند شهرنشینی افزایش یافت و همراه با آن شکوفایی اقتصادی و کشاورزی این سرزمین گسترش پیدا کرد. نگارنده ثابت کرده است که واژه «کشاورزی» به احتمال بسیار زیاد دخیل از سغدی است<sup>۱</sup> و این فرضیه با یافته‌های باستان‌شناسی، که نقش خدای کشاورزی را در یک دیوارنگاره پنج‌یکند به صورت پیرمردی که به او توده‌های گندم هدیه می‌شود و همچنین با موقعیت جغرافیایی کشور باستانی سغد، تأیید می‌شود. اما اتحاد دولت‌شهرها

بیشتر از نظر رابطه بازرگانی بود تا از نظر سیاسی، و به همین جهت در برابر قدرتهای بزرگ زمان مثل بعضی از پادشاهان کوشانی و ساسانی تاب مقاومت نداشتند. در این دوره، سرزمین سغد به دو بخش سغد بخارا و سغد سمرقند تقسیم شد. سگه‌های باقیمانده از آن نواحی، این نظریه را تأیید می‌کند. سگه‌های سمرقند با نقش یک تیرانداز ایستاده ضرب شده‌اند که کهن‌ترین نوع آن با واژه اِشتم به خط سغدی در یک روی سگه و نام آنتونیوکوس به یونانی در روی دیگر مشخص می‌شود. سگه‌ها بخارا، که بعداً به بخاراخدا معروف می‌شوند، در قرون اولیه میلادی همانند چهار دره‌ی یونان زمان اونتونیوکوس به کار می‌روند و از قرن چهارم به بعد، به تقلید از سگه‌های ساسانی، نقش آتشگاه را در یک روی، و نقش فرمانروا را در روی دیگر سگه نشان می‌دهند.<sup>۹</sup> در سمرقند، سگه‌های دوره بعد (قرن ششم و هفتم میلادی) بیشتر متأثر از سگه‌های چینی است. زیرا در این دوره نفوذ فرهنگی و سیاسی چین بر شرق ماوراءالنهر به ویژه شهرهای فرغانه و سمرقند افزایش یافت. در سگه‌های بخارا نفوذ ساسانیان لااقل در سطح فرهنگی پا برجا ماند و ضرب آنها نیز تا دوران اسلامی، ادامه یافت. در دوره اسلامی، خط عربی را به خط سغدی اضافه کردند، اما واژه سغدی غو (γωβ)

شاه) بر سگه‌ها باقی ماند. متأسفانه خطّ سغدی اثر و نشانی بر سگه‌های دیگر به خصوص در سمرقند نگذاشت. پیدایش سوراخ چهار گوش در میان سگه‌های سمرقند ردّ پای نفوذ چین است، چه سمرقند بازار واردات کالاهای چینی بود. این کالاها توسط سغدیان مهاجرنشین در طول جاده ابریشم به سمرقند می‌رسید، و خوارزمیان آنها را از سمرقند به اروپا منتقل می‌کردند.

مهاجران سغدی که به سوی شرق رهسپار شده بودند در طول شاهراه آسیای مرکزی و استپ‌های شمالی سکنی گزیدند و برای برقراری و ثبات و امنیّت جاده ابریشم زیر چتر قدرت نظامی چین تلاش می‌کردند، اما نفوذ فرهنگی‌شان تا قلب امپراتوری چین می‌رسید. در حقیقت یک راه سغدی از سمرقند تا دیوار چین بنیادگذاری شده بود. از همین راه تجاری بود که دستاوردهای هنر ایرانی مثل فرش، انواع منسوجات و نیز سنگ‌های قیمتی، عطریّات و محصولات کشاورزی به چین می‌رسید، و ابریشم چین که در ایران به صورت زربفت در می‌آمد دو باره به صورت کالای مورد علاقه درباریان به چین باز می‌گشت.

تاریخ تأسیس اوّلین مهاجرنشین معلوم نیست، ولی نخستین مدرک تاریخی که از مراجع سغدی داریم اسناد نوشته بر کاغذ است که نامه باستانی سغدی نامیده شده

است. این نامه‌ها، که در خرابه یکی از برج‌های دیده‌بانی دیوار شمال غربی چین پیدا شد و بعضی از دانشمندان آنها را کهن‌ترین اسناد مکتوب روی کاغذ دانسته و بعضی دیگر تاریخشان را بین نیمه دوم قرن دوم تا نیمه اول قرن چهارم میلادی تخمین زده‌اند، قدیمی‌ترین اثر مکتوب زبان سغدی است. نظریه کهن‌ترین سند نوشته بر کاغذ، که توسط سر اورال استاین کاشف این نامه‌ها در ۱۹۱۷ میلادی ارائه شد، طرفداران کمی دارد. محتوای یکی از نامه‌ها به عدم امنیت در جاده ابریشم و آشفته‌گی شهرهای شمالی چین بعد از حمله قبایل وحشی هون (خیون) و ویرانی و غارت پایتخت چین شمالی، لویانگ، اشاره می‌کند. از آنجا که تخریب و غارت لویانگ چند بار و در حملات متوالی انجام گرفته است، تاریخ‌گذاری این نامه‌ها نیز تزلزل وضع آشفته زمان خود را در رأی پژوهشگران تاریخ منعکس می‌کند. ولی به طور کلی تاریخ ۳۱۳ میلادی بیشترین توافق را در بین آراء دارد، هرچند تاریخ ۱۹۰ میلادی را نیز نمی‌توان از دیدگاه باستان‌شناسی نادیده گرفت. این نامه‌ها، که در حال حاضر قدیمی‌ترین متن شناخته‌شده زبان سغدی هستند، در داخل کیف نامه‌رسان میان زباله‌ها، همراه با چند اثر مکتوب به زبان چینی با تاریخ سده اول ق. م.، و سده اول و دوم میلادی، پیدا شد. هشت نامه

سغدی قابل خواندن و ترجمه بود. ظاهراً این نامه‌ها که از چین به سمرقند فرستاده شده بود، هرگز به مقصد نرسیدند و دست حوادث این درد دلهای خانوادگی را، که در لابه‌لای آنها حوادث تاریخی زمان و شرح سرگردانی بازرگانان سغدی و خانواده‌هایشان در دوران بسیار دشواری از تاریخ چین آشکار می‌شود، خرابه‌نشین برج دیده‌بانی دیوار کهنه چین کرده است. از متن یکی از نامه‌ها چنین برمی‌آید که در دو شهر مرزی ثروان/ ثوروان (تون‌هوانگ یا دون‌هوان) و کچان (کوتسانگ در منابع چینی) مهاجرنشین سغدی می‌زیستند و نمایندگان بازرگانی آنها در شهرهای مرکزی چین مثل شانگان و لویانگ از طرفی، و در سمرقند از طرف دیگر، فعالیت داشته‌اند.<sup>۱۰</sup>

فعالیت و حضور سغدی‌ها در دون‌هوان در مدارک متأخرتری نیز که در آنجا کشف شده است آشکار می‌شود. به نظر می‌رسد که در سال ۳۶۶ میلادی، که ساختمان غارهای هزار بودا آغاز شد، تعداد زیادی اهالی سغدی بودایی در دون‌هوان زندگی می‌کردند. در میان معابد و پرستشگاه‌های تو در تو بنا شده در دل غارهای هزار بودا، سر اورال استاین از راز کتابخانه معروف قرون وسطایی چینی با محتوای تعداد قابل ملاحظه‌ای از دست‌نویس‌های سغدی بودایی پرده برداشت. کتابخانه مدت ۹۰۰ سال با دیواره

نازکی از غار اصلی مجزا شده و از دستبرد حوادث زمان بر کنار مانده بود. این مجموعه نفیس اکنون در کتابخانه ملی پاریس و موزه بریتانیا نگه داشته می‌شود.

بعد از دون‌هوان، مهم‌ترین ناحیه‌ای که از نظر مدارک مکتوب سغدی بر فعالیت مهاجرنشین‌های سغدی دلالت می‌کند، ناحیه ترفان است که در اوایل قرن بیستم در پی کشف آثار برجسته هیئت آلمانی (۱۹۰۲ تا ۱۹۱۰ میلادی)، شهری صاحب‌نام در مطالعات ایران‌شناسی شد. ترفان از مراکز مهم تجاری و فرهنگی جاده ابریشم، و مدتی پایتخت جنوبی ترکان اویغوری بود و یکی از مراکز فعالیت مانوی‌ها نیز به شمار می‌رفت. یکی از نامه‌های مانوی رفت و آمد و سیر و سفر مبلغان مانوی را در طول جاده ابریشم از ترفان، که حدود ۱۰۰ متر زیر سطح دریاست، تا ارومچی پایتخت ترکان اویغوری، که در کوهپایه‌های سلسله جبال به ارتفاع ۵۰۰۰ متر واقع شده، با اصطلاح «پایین و بالا رفتن» ذکر کرده است. شهر خوچو (کوچانگ چینی) از مراکز بزرگ فرهنگی و هنری ترفان است که در متون سغدی از آن به نام چینانچ کنت (شهر چینی) نام برده می‌شود. در این شهر، تا قرن دهم میلادی، آثار مانوی، بودایی، زردشتی و مسیحی وجود داشته است. در بولایق در شمال ترفان، در یک کلیسای مخروبه نسطوری، تعداد زیادی

متون سغدی مسیحی پیدا شد و در یارخوتو دو متن سغدی بودایی کشف شد که بر تداوم دین بودا در آن سامان دلالت داشت. ولی از نظر اسناد زبان‌های ایرانی، سه منطقه نزدیک خوچو، به نام موریوق، سنگیم و به ویژه تویوق اهمیت بیشتری دارند. در خرابه‌های تویوق، معبد فراخی با چشم‌انداز بسیار زیبا توسط فون‌لو کوک آلمانی کشف شد که کتابخانه نیمه‌ویران آن گنجینه گرانبهایی از دست‌نویس‌های مانوی، مسیحی و بودایی به دنیای علم هدیه کرد. در این میان، یکی از قدیمی‌ترین نوشته‌های زبان فارسی به خط مانوی توجه دنیای دانش و فرهنگ زبان فارسی را جلب کرد.

تنوع مدارک بازیافته در چین، از تلاش خستگی‌ناپذیر مهاجران سغدی در تبلیغ دین و سنت‌های آیینی که بدان دل بسته بودند پرده بر می‌گیرد. سغدیان تا ترجمه متون بودایی، مانوی و مسیحی به زبان سغدی به غنای زبان خود افزودند و همزمان این ادیان را در میان اقوام دیگر آسیای میانه و چین گسترش دادند. متون مانوی سغدی تاریخچه فعالیت مبلغان مانوی و همچنین داستان‌ها و تمثیلات، ادعیه و مراسم آیینی، تقویم و سالنامه را در بر می‌گیرد که هر کدام در فرهنگ ایرانی جایگاهی ویژه داشت و بیشتر مکمل متون مانوی پارتی و فارسی میانه بود تا ترجمه آنها. مطالب

فلسفی و بینادی آیین مانوی و اسطوره پیچیده آفرینش آن گونه که در متون سغدی مطرح می‌شود، با تلاش توان‌فرسای دانشمندان کم و بیش روشن شده است. سغدی‌ها حتی سعی کردند اولین واژه‌نامه‌های زبان خود را، که در آن واژه‌های فارسی میانه و پارسی در مقابل واژه‌های سغدی قرار گرفته‌اند، بنویسند، که متأسفانه تنها چند برگ از این فرهنگ در خرابه‌های ترفان چون میراثی گرانبها برای ما باقی مانده است. مطلب دیگری که می‌توان استنتاج کرد این است که سغدی‌ها نه تنها در گسترش دین بودا در میان اقوام آسیای مرکزی و چین نقش چشمگیری داشتند، بلکه پناهگاه مهاجران ستم‌کشیده مانوی و مسیحی هم شدند.

باید یادآوری کنیم که بیشتر ادبیات مکشوف در ثروان (تون‌هوانگ) و ترفان چند قرن بعد از نامه‌های باستانی سغدی نوشته شده‌اند. از قرائن تاریخی می‌توان استنباط کرد که سغدی‌ان اقدام به مهاجرت دیگری در زمان ساسانیان کرده باشند و علت آن شاید سیاست سخت موبدان زردشتی در نیمه دوم قرن سوم میلادی بوده است. تأثیر عمیق هنر ساسانی در آثار ترفان مخصوصاً در نقاشی‌های مانوی‌ها و سبک معماری ویرانه‌های شهر خوچو این نظریه را تأیید می‌کند.

در حدود اواسط قرن پنجم هفتالیته‌ها (هیاطله در متون دوره اسلامی) عنصر نژادی



جدیدی در سرزمین سغد وارد کردند. شباهت نام هفتالیت، که در حقیقت نام فرمانروایان آن طایفه است، با نام سغدی هوتالیت (صورت جمع هفتالک / هوتاله) توجه دانشمندان را جلب کرده است. بدون شک هفتالیتهای آخرین موج مهاجران ایرانی‌تبار (یا هند و اروپایی‌تبار) بودند که از مرز چین و استپ‌های جنوبی سبیری به آسیای مرکزی گام نهادند. مآخذ چینی آنها را از اخلاف یوچی‌ها می‌دانند. دو نظریه دیگر در باره اصل و تبار هفتالیتهای ارائه شده است. طبق یک نظر، آنها از اقوام کوچ‌نشین ناحیه سین‌کیانگ با طبقه حاکمه از عنصر خیونی بودند و طبق نظر دیگر، از تبار ایرانیان کوه‌نشین بدخشان. به هر حال این مهاجران به کمک مردم بومی سغد و نواحی اطراف آن حکومتی تشکیل دادند که تا مدتی در برابر کوشانیان مقاومت کرد. آنها توانستند در افغانستان کنونی بر کوشانیان سلطه جویند و حتی یاد آنها را از خاطر مردم آن سامان ببرند.

در نیمه دوم قرن پنجم، هیاطله خطری بزرگ برای آرامش مرزهای شرقی امپراتوری ساسانی شدند. یک قرن بعد، حدود ۵۶۰ میلادی، خسرو انوشیروان با کمک ترکان، هیاطله را به کلی سرکوب کرد و جیحون، مرز ایران و سرزمین ترکنشین شد. از آن زمان سغد و کشورهای دیگر ماوراءالنهر،

لااقل از نظر نفوذ سیاسی، به دست اربابان جدید آسیای میانه افتاد و عنصر نژادی و زبانی تازه‌نفسی در صحنه تاریخ جلوه‌گری کرد.

ترک‌ها پادشاهی کوچک خود را از سرحدات چین تا مرزهای ایران و روم شرقی گسترش دادند و طول قرن‌های بعد عناصر ایرانی ماوراءالنهر یعنی ملل سغد، خوارزم و سکا را در خود جذب کردند. با وجود این، می‌توان یقین داشت که شهرهای سغدین که به درجه عالی تمدن شهرنشین زمان خود رسیده بودند استقلال داخلی خود را چه در زمان هیاطله و چه در دوره سلطه ترکان حفظ کردند. از طرف دیگر، سغدی‌ها در ترویج فرهنگ، هنر، خط و آیین‌های خود بین اقوام ترک نقش بینادی ایفا کردند. همچنین بازرگانان سغدی، که از قرون پیش تجارت ابریشم را در انحصار خود گرفته بودند، از قدرت سلاطین ترک به نفع خود سود جستند، به طوری که در موردی، حفظ منافع بازرگانان سغد باعث بروز اختلاف بین ایران و ترکان شد و خاقان ترک برای جلوگیری از ضرر بازرگانان سغدی با دولت روم شرقی تبادل نمایندگی کرد که در نتیجه این رویداد، ترکان با روم روابط اقتصادی برقرار کردند. در این دوره است که سغدی‌ها با حمایت ترکان یک امپراتوری بازرگانی بین امپراتوری‌های چین، ایران و

روم برپا کرده بودند که موقعیت بسیار برجسته‌ای در آسیای میانه داشت؛ امپراتوری‌ای که پایتختی چون سمرقند داشت، اما حکومت مرکزی سیاسی- مذهبی در آن نبود.<sup>۱۱</sup> به نظر می‌رسد که زبان نوشتاری ترکان غربی (همانند ترکان شرقی) در قرن ششم میلادی زبان سغدی بوده و ترکان در ابتدای حکومت خود، که هنوز به خط دست نیافته بودند، از این زبان استفاده می‌کردند. یکی از مآخذ رومی ذکر می‌کند که در ۵۶۸ میلادی سفیر ترکان به دربار روم شرقی نامه‌ای به همراه داشت که به خط سکایی (سیتی) نوشته شده بود و ژوستین، امپراتور روم، آن را به مترجمان داد. شک نیست که در آن تاریخ در دربار روم مترجمان زبان سغدی، که زبان تجاری جاده ابریشم بود، وجود داشتند و این خط سیتی هم باید اشاره به خط سغدی باشد.<sup>۱۲</sup>

قبلاً اشاره شد که سغدی‌ها در میان ترکان شرقی نفوذ فرهنگی عمیق داشتند. کهن‌ترین کتیبه‌ای که در زمان حکومت ترکان شرقی در مغولستان پیدا شده و معروف به کتیبه بوگوت (*Bugut. Insc.*) است، مضمون بودایی دارد، و این بدان مفهوم است که زبان ترکی قرن ششم از نظر گسترش واژگانی چندان غنی نبوده است که بتواند مفاهیم دین بودا را بیان کند. مراجع چینی به وجود مهاجرنشینی سغدی در میان ترکان

مغولستان همین زمان، و همچنین به توجّه حکمرانان ترک بر این مهاجران اشاره می‌کنند. تصوّر می‌رود که زبان دیپلماسی و رسمی ترکان شرقی در اواسط قرن ششم زبان سغدی بوده است.

در سال ۷۶۲ میلادی ترکان اویغوری شهر لویانگ چین را غارت کرده مدّتی در آنجا ماندند. فرمانروای ترکان با سغدیان مانوی، که در آن شهر بودند و از سال ۶۹۴ میلادی دین مانی را در چین رواج دادند، آشنا شد و به دین مانی گروید. وی بعد از بازگشت به وطن خود چند روحانی مانوی را به پایتخت خویش، اردوبالیک، برد. کتیبه متعلّق به یک قرن بعد از این واقعه، یعنی کتیبه کارابال کاسون (قربالقسون) که در مغولستان شمالی کشف شده، به سه زبان سغدی، اویغوری و چینی است و سند تاریخی گرایش ترکان به دین مانی است. در این زمان سغدی‌ها در اتخاذ خطّ برای نوشتن زبان اویغوری به ترکان کمک کردند و بعدها خطّ سغدی به نام اویغوری شناخته شد. مآخذ چینی نیمه اول قرن هفتم به وجود مهاجرنشین‌های سغدی در ایجو (هامی)، جنوب صحرای لوبنر، گواهی می‌دهند. چینیان از بازرگانان سغدی و چهارشهر، که در سال‌های ۶۲۲ تا ۶۴۹ میلادی به دست یکی از اشراف سمرقند تأسیس شد، سخن می‌گویند. شاید علاقه سغدیان به بازرگانی و دلبستگی آنها به

سازش و انعطاف دینی، انگیزه‌ای برای نگه داشتن ثبات و امنیت راه ابرایشم باشد. بی‌دلیل نیست که پلیو، دانشمند فرانسوی، زبان سغدی را «زبان میانجی» (*lingua franca*) راه ابریشم می‌داند. یادآوری می‌کنیم که سغدیان مردمان عامی و ناآگاه از جریان علمی و ادبی زمان خود نبودند. در متون چینی نام چند ستاره به زبان سغدی دیده می‌شود و داستان‌های جالب سغدیان نمودار تلاش آنها در آمیختن فرهنگ مردم آسیای میانه با فرهنگ ایرانی، یونانی و هندی است. افزون بر این، نقش آنها در اشاعه هنر از ایران به چین و تکوین هنر اصیل آسیای میانه بر کسی پوشیده نیست.

در مراکز بزرگ تجارتي دولت‌شهرهای سغدی، که کمتر زیر سلطه یک فرمانروای خودکامه بود، سیاست اعتدال و آزادی دینی آن‌چنان رعایت می‌شد که پیروان آیین‌های بودایی، مسیحی نسطوری، مانوی و زردشتی با رنگ محلی خود می‌توانستند آزادانه تبلیغ کنند و پرستشگاه‌های خود را برپا سازند و با هم در صلح و صفا زندگی کنند. این آزادی سیاسی-دینی، اختلاط فرهنگی، ثروت مادی و پیشرفت اقتصادی، انگیزه‌ای برای تکوین هنر سغدی بود که گرچه جوانه‌ای از هنر ایرانی به شمار می‌رود، ولی از موج تأثیر هنر یونانی و هندی و اصالت محلی خود نیز بی‌نصیب نبود. در

فاصله سقوط ساسانیان و فتح ماوراءالنهر توسط اعراب، دولت‌شهرهای سغدی خوش درخشیدند و میراث فرهنگی ساسانیان را به دوش کشیدند.

در حقیقت قرن هفتم را می‌توان تجدید حیات فرهنگی سغد دانست، که با وجود ویرانگری‌های اعراب، تا قرن یازدهم تداوم داشت. همچنین در قرن هفتم بود که تجارت چین و سغد توسعه چشم‌گیری یافت و دروازه شرقی سمرقند «دوازه چین» نامیده شد. سمرقند یکی از آبادترین و ثروتمندترین شهرهای ماوراءالنهر شد و شهرت آبادانی و شکوفایی فرهنگی و هنری آن تا اوایل دوران اسلامی برپا بود. توصیف هیجان‌انگیز جهانگرد چینی هیون تسانگ که در سال ۶۲۹ میلادی از این شهر دیدن کرد با روایات تحسین‌آمیز جغرافیای‌نویسان اسلامی مطابقت می‌کند. فرمانروایان کوچک‌شهرها که خود را شاه می‌نامیدند در حقیقت یکی از سران اشراف بودند، و تغییر سریع شاهان، انعکاس تداوم سلطه شاهی است. نیروی واقعی در دست اشراف، بازرگانان پیشه‌وران، و حامیان هنر و صنعت بود.

در این دوره است که بشقابها و ظروف دیگر نقره‌ای، به دست فلزکاران ماهر سمرقند تراشیده می‌شود؛ و در همین دوره است که دیوارنگاره‌های باشکوه، هنردوستی، تجمل‌پرستی و علاقه وافر به تجلی اسطوره‌های

باستانی دولت‌شهرهای سغدی را نه تنها در دربار شاه، بلکه در خانه‌های خصوصی اشرافی جلوه‌گر می‌سازد.

دیوارنگاره‌های داستانی که در چند ناحیه سغد (افراسیاب، پنجیکند) ضمن کاوش‌های چند دهه پیش کشف شده، نمایاگر هنری کاملاً خودجوش است که عناصر عامیانه آمیخته به خصیصه پهلوانی و نمایشی یک جامعه فئودالی را منعکس می‌کند. رنگ محلی و عنصرهای وام‌گرفته از هنرهای ساسانی، یونانی، هندی و چینی در هم جذب شده‌اند و هنر اصیلی ارائه داده‌اند که بدون تردید بر هنر مینیاتور ایرانی تأثیر گذاشته است. عنصر قهرمانی-پهلوانی این نگاره‌ها تجلی جامعه‌ای است که با جامعه اسطوره‌های شاهنامه شباهت شگفت‌انگیزی دارد. می‌توان تصور کرد که هنر تصویر پهلوان و نقاشی داستان قهرمانان، به دلیل اوضاع ملوک‌الطوایفی و عدم تمرکز جامعه در آن‌سوی جیحون، بعضی از عناصر پهلوان‌سالاری را که در ساخت فرهنگی آن نفوذی عمیق کرده بود حفظ کرده، اما این عناصر در هنر ایران ساسانی به علت مرکزیت حکومت و شاه‌سالاری از بین رفته باشد. در نتیجه این پدیده است که دیوارنگاره‌های پنجیکند حماسه رستم - پهلوان شکست‌ناپذیر ایران و تمام اقوام ایرانی‌تبار- را با آن همه نیرو و هیجان در قالب تصویر می‌آورد، و سوگ سیاوش -

قهرمان مظلومیت حماسه‌های ایرانی - را پر از اشک و فریاد می‌کند. شک نیست رستمی که هنرمند سغدی بر دیوارنگاره‌های پنجیکند در حال جنگ با دیوان و سوار بر رخس کشیده، همان رستمی است که در متون سغدی یازیافته در غارهای هزاربودای چین توصیف شده است. احتمال دارد که داستان رستم از زمان اشکانیان، که با سکاها رابطه نزدیک داشتند، تا زمان فردوسی، به صورت روایات شفاهی که توسط نقالان نسل اندر نسل خوانده می‌شده، وجود داشته و آفریننده شاهنامه آن را شنیده باشد. البته نبوغ فردوسی بود که رستم را با زبان زیبای فارسی در قالب تصویری چنین شگفت‌آور در آورده است.

مقایسه مدارک پیدا شده در تاجیکستان و ازبکستان با مراجع اسلامی از یکسو، و با مآخذ چینی از سوی دیگر، بسیاری از حقایق تاریخی نیمه دوم قرن هفتم میلادی، یعنی درست قبل از لشکرکشی اعراب، را در این مرز و بوم، که بعداً با وجود مقاومت‌های مردمی تسلیم شد، آشکار می‌کند. با توجه به سگه‌های پنجیکند، که به سگه‌های سغدی معروف شده، تصور می‌رود که کمی پیش از حمله اعراب، در حدود سال ۶۵۰ میلادی، پادشاهی به نام ورغومان در سمرقند حکومت می‌کرده و نام او را تاریخ‌نویسان چینی بخسومان ضبط کرده‌اند. دانشمندان



این نام را با بهرام یا ورهران مقایسه کرده‌اند.

نخستین حمله اعراب به ماوراءالنهر در زمان حکومت معاویه شروع شد. او سعید بن عثمان حاکم خراسان را مأمور لشکرکشی به بخارا کرد. بنا به روایت یعقوبی و نرشخی، با وجود درخواست صلح از جانب خاتون بخارا، سعید بعد از کشتاری عظیم سمرقند را محاصره کرد. پس از تصرف قلعه کهندز، که پناهگاه شاهزادگان سغدی بود، شهر تسلیم شد و آنان به اسارت سعید در آمدند. در بعضی مراجع آمده است که سعید این شاهزادگان را به اسارت گرفته و به مدینه برد و آنها را به کار گل گماشت. باز بنا به قول نویسندگان اسلامی در زمان یزید بن معاویه، مسلم بن زیاد والی خراسان دوبار به بخارا لشکر کشید و خاتون بخارا از طرخون، شاه سغد، یاری خواست و طرخون با سپاهی به کمک او آمد؛ ولی اعراب با خدعه سپاهیان سغد را در هم شکستند و احتمال می‌رود که طرخون در این جنگ کشته شده باشد. فتح حقیقی سغد در زمان ولید بن عبدالملک (۷۰۵ تا ۷۱۵ میلادی) و به دست قتیبه انجام شد، که بخارا و سمرقند را تسخیر کرد و قدرت اعراب را در آن سرزمین بنیان نهاد، ولی با مقاومت شدید مردم بخارا رو به رو شد.

نرشخی در تاریخ بخارا<sup>۱۳</sup> از کشتار و

غارت بیکند که در حدود ۷۰۶ میلادی به امر همان سردار عرب روی داده یاد می‌کند. بنابر روایت یعقوبی، قتیبه بعد از جنگ سخت با غورک، شاه سمرقند، صلح کرد و قرار شد که غورک که خود را اخشید سغد و افشین سمرقند می‌خواند، حاکم سغد، سمرقند، کش و نصف باقی بماند و هر سال سه هزار درهم باج بپردازد و به عهد و پیمان حجاج در آید. بعد از این قرارداد صلح، قتیبه از دروازه کش به شهر سمرقند وارد شد و از دروازه چین بیرون رفت و این واقعه در سال ۹۴ هجری، مطابق با ۷۱۶ میلادی، روی داد.

اسناد کوه مغ، که به ربع اول قرن هشتم (بین ۷۰۰ تا ۷۲۵ میلادی)، تاریخ‌گذاری شده‌اند، از شاهی به نام دیواستیج (دیواستیج) نام می‌برند. این اسناد که در خرابه‌های کوه مغ در دامنه بلندی‌های زرافشان نزدیک خرابه‌های پنجیکند قدیم پیدا شده، شامل نامه‌های سیاسی، اداری و تجاری سغدیان، و همچنین بایگانی، حسابداری و اسناد حقوقی و صورت‌حساب‌های مالیاتی است، و اطلاعات سودمندی در باره وقایع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن زمان می‌دهد. قسمت خصوصی‌تر این مدارک، مثل اجاره زمین، اوضاع بازار، عقدنامه ازدواج، از وضع اجتماعی-سیاسی سغد قبل از فتح آنجا به دست اعراب

پرده برمی‌دارد. قلعه‌ای که این اسناد در آن پیدا شده احتمالاً نزدیک محلی بوده که دیواستیج با اعراب جنگید و بعد از عقب‌نشینی به قلعه پناه برد و شاید در همان‌جا کشته شده باشد، اما قبل از مرگ توانسته است اسناد و مدارک حکومتی را در محلی پنهان کند؛ اسنادی که در دهه سی قرن بیستم، پیچیده در چرم، پیدا شد. این نامه‌ها با تقویم سال و ماه و روز سغدی تاریخ‌گذاری شده و مقایسه آنها با نام‌هایی که در یک متن سغدی مانوی پیدا شده، فهرست نام روزها و ماه‌های سغدی را کامل می‌کند. افزون بر این، اسناد کوه مغ از نام مکان‌های مختلفی یاد می‌کند و از رابطه اقتصادی بین دو شهر پنجیکند و فرغانه و اعزام سفارتی از طرف دیواستیج به نزد حکمران تاشکند سخن می‌گوید.

اسناد کوه مغ، که راهنمای کشفیات بعدی به خصوص حفریات شهر پنجیکند باستانی شد، از راز یک شهر سغدی با مدنیّت بسیار برجسته، که احتمالاً پایتخت یا محل سکونت دیواستیج بوده است، پرده بر می‌گیرد. اشیاء مکشوف در حفریات پنجیکند و ویرانه‌خانه‌ها، قصرها و دیوارنگاره‌های بسیار زیبای آن، نقش برجسته سغدی‌ان را در حفظ فرهنگ شهرنشینی و هنر ایرانی آشکار می‌کند.<sup>۱۴</sup>

یکی از دیوارنگاره‌ها، که پهلوانی را

در جنگ با اژدها و نبرد با دیوان نشان می‌دهد، خاطرة هفتخوان رستم را به صورت هیجان‌انگیز تجسم می‌بخشد. دیوارنگاره دیگری داستان خرگوش و شیر کليلة و دمنه و تدبیر خرگوش برای به چاه افکندن شیر را به صورتی زنده جلوه‌گر می‌سازد. نقش دیگری که طرف توجه پژوهشگران قرار گرفته است، تابوت مرد جوانی را بر دوش دخترانی در حال سوگ نشان می‌دهد که احتمالاً یادبودی از سوگ سیاوش است: شاهزاده اساطیری که گنگ دژ را ساخت و در آن مرز و بوم خویش بی‌گناه بر زمین ریخت و نویسندگانی مانند نرشخی یاد سوگ او را در میان مردم بخارا تا اوایل دوران اسلامی زنده نگه داشته‌اند.

در خرابه‌های شهر افراسیاب دیوارنگاره‌ای از ورود هیئت سفیران از طرف امیر چغانیان به سمرقند همراه با کتیبه‌ای در کنار نقوش که محتوای آن را حکایت می‌کند و معرف رابطه صلح‌آمیز بین دو شهر است، هم از نظر تاریخی و هم از نظر اختلاف آیینی بین این دو گروه فرهنگی قابل توجه است. سفیر چغانیان خود را «دبیر بد» و از سوی حاکم چغانیان «توران تَش» می‌خواند.<sup>۱۵</sup>

در مدارک تلّ برزو (در چند کیلومتری جنوب سمرقند)، از دو شاه دیگر سغد، طرخون (۷۰۰ تا ۷۱۰ میلادی) و اوگرک (۷۱۰ تا ۷۳۵)

نام برده شده است. طبق مراجع چینی، شاه سغد به نام اوغورک، پس از شکست از اعراب، در سال ۷۱۹ میلادی از امپراتور چین یاری خواست. به نظر می‌رسد که اوغورک مراجع چینی و اوغورک مراجع سغدی و غورک مراجع اسلامی یکی باشد، که احتمالاً آخرین پادشاه مستقل سغد بوده است.

مطالعه دست‌نوشته‌های کوه مغ، که شامل هفتاد و شش سند نوشته شده با مرکب چینی بر روی کاغذ، چرم، ابریشم و چوب است، و کتیبه‌ها، سفال‌نوشته‌ها و سکه‌هایی که در تاجیکستان و ازبکستان پیدا شد، روزنه جدیدی بر پژوهش‌های تاریخ و فرهنگ آسیای میانه گشوده است.

مطلبی که در باره مدارک پیدا شده، در خاستگاه سغدیان باعث شفتگی شده، عدم کشف متون دینی است. اطلاعات زبان‌شناسی ما در باره آیین مردم سغد در زمان کتابت این اسناد زیاد نیست. اما وجود نام مغ در نام چند محل، از جمله خود کوه مغ، امکان باور به نوعی آیین زردشتی را در میان مردم این مرز و بوم تأیید می‌کند. به ویژه آثار آتشدان و آتشگاه‌هایی که در پژوهش‌ها و کند و کاوهای باستان‌شناختی اخیر پیدا شده، گواه دیگری بر اثبات این نظریه است.

این مدارک همراه با آثار مکشوف در چین و پاکستان و شواهد تاریخی نویسندگان

چینی و اسلامی نشان می‌دهند که زبان سغدی، که کهن‌ترین اثر مکتوب آن در نامه‌های پیدا شده در چین (قرن دوم الی چهارم میلادی) و سنگ‌نوشته‌های نو یافته درّه علیای رود سند در شمال پاکستان (قرن پنجم الی ششم میلادی) است، تا قرن دهم میلادی و حتی کمی بعد از آن (شاید تا قرن سیزدهم میلادی) در روستاهای سمرقند و بخارا زبانی زنده بوده است و گویندگانی به این زبان سخن می‌گفته‌اند.

گفته‌های مقدّسی در احسن التّقاسیم<sup>۱۶</sup>، و ابن حوقل در صورة الارض<sup>۱۷</sup>، که سغدیان سمرقند و بخارا با وجود تفاوت‌هایی در کلامشان زبان همدیگر را می‌فهمند، گواه بر زنده بودن زبان سغدی تا آن دوره است. از طرف دیگر، نامه‌های سغدی مانوی بر وراج این زبان تا قرن دهم میلادی در نواحی ترفان چین شهادت می‌دهند.

به نظر می‌رسد که از قرن یازدهم میلادی به بعد نفوذ زبان عربی و فارسی از طرفی و ترکی از طرف دیگر، سیر نابودی زبان سغدی را شتاب بیشتری بخشیده باشد. امروز از زبانی که قرن‌ها واسطه انتقال فرهنگ بین شرق و غرب آسیا بود و از نظر تجاری زبان مسیر شرقی جاده ابریشم به شمار می‌رفت، تنها یک گویش دور افتاده در ناحیه کوهستانی درّه علیای رود زرافشان به نام گویش یغنابی به جای مانده است.

اما نقش قوم سغد همراه با اقوام دیگر آسیای میانه، چه در شکلگیری آغازین ادب فارسی و چه در پیدایش جنبش‌های سیاسی و فرهنگی در راه استقلال ایران در پیشگاه تاریخ همیشه جاودانه خواهد ماند.

#### آثار مکتوب

اولین کسانی که پرده از راز زبان خاموش سغدی برگرفتند، محققان آلمانی بودند، که در نخستین سال‌های قرن بیستم، با مطالعه یک متن مکشوف از تُرفان، این زبان تا آن روز ناشناخته را «سغدی» نامیدند. اگر چه بیرونی در حدود هزار و اندی سال پیش با ذکر نام روزها و ماه‌ها و جشن‌های سغدی، تلویحاً به این زبان اشاره کرده بود، اما در قرن بیستم است که زبان سغدی تولدی دوباره یافت. کشفیات آسیای مرکزی چین نشان داد که سغدیان تاجربیشه و هنردوست، که واسطه انتقال کالا، و فرهنگ و هنر بین دو دنیای شرق و غرب چین، ایران، هند و روم بودند، فعال‌ترین مبلغان ادیان بودایی، مانوی و مسیحی در میان اقوام آسیای میانه و چین نیز به شمار می‌رفتند. تنوع مدارک به دست آمده سغدی نیز فعالیت دینی این مهاجرنشین دور از وطن را جلوه‌گر می‌کند؛ زیرا به استثنای نامه‌های باستانی، اسناد کوه مغ، کتیبه‌های نویافته پاکستان و چند

کتیبه و متن کوچک‌تر، متون سغدی را باید در شمار متون دینی شمرد. موضوع جالب توجه این که متون سغدی، تنوع فرهنگی را در خط منعکس می‌کنند، زیرا پیروان هر آیین، خطی برای بیان عقاید و باورهای خود بر می‌گزیدند: متون سغدی بودایی به خط سغدی<sup>۱۸</sup>، متون سغدی مانوی به خط مانوی و متون سغدی مسیحی به خط سریانی نوشته شده‌اند. در متون سغدی بودایی، اطلاعات زیادی از سنسکریت و پراکریت، و در متون مانوی، وام‌واژه‌هایی از فارسی میانه و پارتی دیده می‌شود؛ متون سغدی مسیحی به شدت متأثر از اصل سریانی خود هستند. بسیاری از مشکلات و مسائل مورد تردید این متون را ناشی از عدم دریافت معنای متن اصلی دانسته‌اند.

با همه گسترش جغرافیایی زبان سغدی، اختلاف گویشی مدارک مکتوب اندک است. این بدان معنا نیست که ادعا شود متون سغدی از نظر زبانی وحدت کامل دارند، اما اختلاف موجود بیشتر بازتاب عوامل تاریخی و به ویژه کاربرد خطهای مختلف و سنت‌های املائی گوناگون است تا اختلافات گویشی. بی تردید گونه‌های گویشی سغدی در نواحی دور از پایتخت اصلی (سمرقند) وجود داشته که با زبان سغدی آثار مکتوب فعلی، تفاوت‌هایی دارد و احتمالاً گویش یغناپی امروزی ناحیه کوهستانی دره علیای



زرافشان باز مانده یکی از آن گونه‌هاست.

کهن‌ترین متون: نامه‌های باستانی

از نظر تاریخی، سگه‌نوشته‌های سغدی که تاریخ کهن‌ترین آنها به قرن دوم میلادی می‌رسد، کهن‌ترین نوشته‌های زبان سغدی است، اما بیشتر سگه‌ها از قرن پنجم به بعد ضرب و در زادگاه قوم سغد، به ویژه نواحی سمرقند و بخارا پیدا شده‌اند. سگه‌نوشته‌ها فقط اطلاعاتی در باره نام‌ها می‌دهند و محتوای زبانی قابل ملاحظه‌ای ندارند، و اعلام روی آنها در این فرهنگ جایی ندارد. بیشتر دانشمندان نامه‌های باستانی سغدی (*Anc. Lett.*) را که در سال ۱۹۰۷ میلادی در یکی از برج‌های مخروبه دیوار قدیمی چین، بین لولان و دون‌هوان (تون‌هوانگ) کشف شد، کهن‌ترین متن زبان سغدی می‌دانند. این نامه‌ها از طرف مهاجرین سغدی که در دوران هوان، (ثوروان یا ثروان سغدی) و کوتسانگ (کچان سغدی) دو شهر مرزی چین مستقر بودند، به خویشان و بستگانشان در سمرقند نوشته شده است. از متن یکی از نامه‌ها چنین برمی‌آید که این بازرگانان با نمایندگان تجاری خود در شهرهای بزرگ چین مثل شانگان (خومدان سغدی) و لویانگ (سرغ سغدی) ارتباط داشتند. در این نامه‌ها، علاوه بر مطالب خصوصی و خانوادگی، اطلاعات جالبی درباره اوضاع سیاسی چین و دوران

پراشوب تاریخ آن سرزمین مشاهده می‌شود. تاریخ نامه‌های سغدی، که بر کاغذ نوشته شده‌اند، بین قرن دوم و نیمه اول قرن چهارم میلادی تخمین زده شده است. اما کاشف نامه‌ها، سر اورل استاین که این نامه‌ها را به خود به موزه بریتانیا در لندن برد، آنها را قدیم‌ترین نوشته روی کاغذ می‌پنداشت. رایشت نامه‌های باستانی را در مجموعه دست‌نویس‌های سغدی موزه بریتانیا (جلد دوم، ۱۹۳۱) به آلمانی ترجمه کرد (که *HRii* علامت اختصاری این ترجمه است) و هنینگ نامه شماره ۲ را، که بلندترین نامه است و حدود ۶۳ سطر دارد، مورد بررسی قرار داد و تاریخ آن را حدود ۳۱۲ میلادی تعیین کرد. آخرین اطلاعات درباره نامه‌های باستانی را سیمز ویلیامز در دایرةالمعارف ایرانیکا (۱۹۸۵) داده است.

بعضی از پژوهندگان، کهن‌ترین متن سغدی را از نظر محتوای زبان‌شناختی دعای اشم و هوی زردشتی می‌دانند که احتمالاً صورت تحریف‌شده سغدی اواخر دوران هخامنشی است، گو این که نگارش آن هزار سال بعد انجام گرفته باشد. شاید این تنها متن سغدی زردشتی است که تاکنون پیدا شده، و محل کشف آن غارهای هزاربودا است.<sup>۱۹</sup>

متون بودایی

این متون، که شاید پرجمع‌ترین ادبیات

زبان سغدی را تشکیل می‌دهند، در صومعه‌های آسیای میانه از اصل چینی و هندی ترجمه شده‌اند. زبان و خط آنها از نامه‌های باستانی جدیدتر است و محتوای آنها بازتاب مکتب مه‌ایانه بودایی است که در آسیای میانه و چین بیشترین پیرو را داشت. تا کنون فقط یک متن به طور احتمالی تاریخ‌گذاری شده و آن را حدود ۷۲۸ میلادی می‌دانند. بیشتر متون بودایی، در اوایل قرن بیستم، در یکی از غارهای هزاربودای دون‌هوان چین کشف شده‌اند. در میان معابد تو در توی بناشده در دل غارها، کتابخانه‌ای با مجموعه قابل ملاحظه‌ای از دست‌نویس‌های سغدی کشف شد. این کتابخانه مدت ۹۰۰ سال با دیوار نازکی از غار اصلی جدا و از دستبرد زمان برکنار مانده بود و به همین جهت گنجینه متون آن نسبت به متون دیگر سغدی از کیفیت بهتری برخوردار است. مجموعه کتابخانه ملی پاریس بیشترین متون سغدی بودایی را که رهاورد سفر پُل پُلِیو به این غارها بود، دربر دارد. وِسَنَتْرَه جاتْگَه (VJ) ۲۰ یا داستان تولد بودا طولانی‌ترین این متون است که می‌توان آن را تألیفی مستقل از روایات دیگر دانست. در مجموعه متون سغدی پاریس (TSP) علاوه بر متونی که آموزه بودا را در منع خوردن گوشت و نوشیدن آشامیدنی مستی‌آور و نیز موضوع‌های دینی، چون علت و معلول کردارها و تناسخ

روح و پدیده بازپیدایی بیان می‌کند، متون کاملاً مستقل از دین بودا نیز دیده می‌شود. جالبترین آنها، داستان رستم<sup>۲۱</sup> و جنگ و گریزش با دیوان، طلسم باران<sup>۲۲</sup> شامل شرح خواص سنگ‌های مختلف و طریق آوردن باران با استفاده از خواص آنها، و چند متن کوتاه پزشکی و ستاره‌شناسی است.

گوئیو پیشگام رمزگشایی متون سغدی پاریس بود و با کمک روایات چینی همانند، دو متن آن را در همان سال‌های طلوع مطالعات سغدشناسی خواند و به فرانسه ترجمه کرد، که به متن‌های سوترای علّت و معلول (SCE) و برهن ناخن دراز (DN) معروفند. امیل بنونیست، دانشمند دیگر فرانسوی، بیشتر متون سغدی بودایی و غیربودایی مجموعه پاریس را ترجمه و منتشر کرد (TSP). متن اصلی سوترای علّت و معلول بعداً نیز توسط مکنزی تحت عنوان سوترای علّت و معلول کردارها به انگلیسی برگردانده شد. سیمز ویلیامز به اتفاق هامیلتون، هشت متن سغدی دیگر از کتابخانه ملی پاریس را در مجموعه دست‌نوشته‌های ایرانی (CHI) در سال ۱۹۹۰ به چاپ رسانیدند. بعضی از این متون اخیراً در میان اسناد اویغوری پیدا شده و با عبارات اویغوری درهم آمیخته است.

تعداد زیادی از متون بودایی دیگر در موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند. این متون نیز از غارهای هزاربودا توسط سر اورل

استاین به لندن آورده شد. او نخستین اروپایی بود که در سال ۱۹۰۷ به راز کتابخانه نه قرن پنهان‌شده غارها پی‌برد و با راهب محافظ غارها معامله کرد. بعد از او، هیأت‌های فرانسوی در سال ۱۹۰۸، ژاپنی در ۱۹۱۱ و روسی در ۱۹۱۴ و حتی فنلاندی در ۱۹۱۵ به غارهای هزار بودا سرزدند و اسناد بودایی و غیربودایی سغدی را به کشورهای خود بردند. تعدادی متون سغدی بودایی نیز در ترفان توسط هیئت‌های اکتشاف آلمانی و روسی کشف و به ترتیب به برلین و لنینگراد (سن‌پترزبورگ) برده شد. متون مجموعه کتابخانه لندن را رایشلت به آلمانی ترجمه و در دو جلد منتشر کرد (*HRi* و *HRii*). در سال ۱۹۷۶، مکنزی طولانی‌ترین متون بودایی آن مجموعه را با واژه‌نامه و تفسیر به انگلیسی برگرداند (*BSTBL*).

متون بودایی برلین را مولر و لنتز به آلمانی ترجمه کردند (*STii*)، و متون سن‌پترزبورگ را رُزبرگ به فرانسه ( $O^3, O^2, O^1$ )، و راگوزا به روسی (*Frag, Len.*) ترجمه کردند. بنویست در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ یادداشت‌هایی بر متون موزه بریتانیا نوشت (*Notes i, ii, iii, iv*) و سیمز ویلیامز نیز در سال ۱۹۷۶ بعضی از آنها را بررسی، و چند متن کوچک‌تر منتشر کرد. وی همچنین چند نقد بر متون لنینگراد که توسط خانم راگوزا

منتشر شده بود نوشت. ۲۳

جدیدترین اطلاعات در باره پژوهش متون سغدی بودایی را دیوید اوتس در کتابنامه ۱۹۷۸ (چاپ دوم ۱۹۸۰) منتشر کرده است. ۲۴ مقاله اوتس شامل تمام نوشته‌های منتشر شده از آثار مکشوف توسط سه هیئت انگلیسی، فرانسوی و روسی (استاین ۱۹۰۷، پلیو ۱۹۱۰ و الدنبرگ ۱۹۱۸) در تون‌هوانگ و دو هیئت آلمانی (گرونویدل و فونلو کوک، ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۶ میلادی) در تُرفان است، اما متون منتشر شده لنینگراد توسط خانم راگوزا را در بر نمی‌گیرد. موضوع رساله دکتری اوتس (دانشگاه هاروارد، ۱۹۷۶) یک متن منتشر نشده سغدی بودایی است که متأسفانه نگارنده تا زمان انتشار این فرهنگ به آن دسترسی پیدا نکرده است.

#### متون مانوی

بیشتر این متون، که در صومعه مخروبه‌ای در تویوق، نزدیک تُرفان، پیدا شده، مطالب فلسفی و بینادی آیین مانی را با بیانی آمیخته به تمثیل و داستان طرح می‌کنند. علاوه بر برگردان سغدی سرودها، موعظه‌ها و خطابه‌هایی که از فارسی میانه و پارسی ترجمه شده، متون اصیل مدون به زبان سغدی نیز دیده می‌شود. محتوای این متون، تاریخچه فعالیت مبلغان مانوی (KG)، خطابه‌ها، نیایش‌ها، اعترافات و توبه

(*BBB*) ، اسطوره آفرینش (*Cosm.*) ، تقویم و سالنامه‌های مربوط به روزه‌داری و جشن بما (*Fasts.*) ، نامه‌های مانوی (*Man. Lett.*) ، فهرست ملل و فهرست واژه‌ها (*Sogdica.*) ، کتاب گولها (*Giants.*) ، تمثیله‌ها (*MSP*) و داستان‌ها (*Tales*) است. متون مانوی، که با تشبیهات و استعارات داستان‌های زیبایی را به تصویر می‌کشند، به نظر می‌رسد زبان زنده زمان خود را بهتر بیان می‌کنند. با مشاهده تعداد زیاد واژه‌های فارسی میانه و پارتی موجود در متون سغدی، می‌توان استنباط کرد که بیشتر مراسم دینی مانویان در جامعه ایرانی‌تبار آسیای میانه، به این دو زبان برگزار می‌شده است. از طرف دیگر، مانویان سغدی‌زبان در انتقال داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی، هندی و یونانی به فرهنگ مردم آسیای میانه نقشی چشمگیر داشته‌اند. این متون که همراه با متون و کتاب‌های مانوی به زبان‌های دیگر توسط هیئت اکتشافی آلمانی کشف شده‌اند، اغلب به علت پاره پاره بودن و از هم گسیختگی، آسیب‌دیدگی و کیفیت نامناسب محل کشف، دیرتر از متون دیگر سغدی منتشر یا ترجمه شدند. محل کشف آثار مکتوب سغدی مانوی - کتاب‌های منقوش و دیوارنگاره‌های زیبا که بدجخانه از آسیب زمان مصون مانده‌اند - نیز گواه نقش گسترشی هنر مانوی و علاقه مانویان به تذهیب کتاب‌ها و نوشته‌هایشان

است. نخستین متن سغدی که پرده از راز خاموش این زبان بر گرفت، یک متن مانوی بود که به همراه دیگر متون مانوی به وسیله مولر ترجمه شد؛ لنتز، هنینگ و زوندرمان نیز، متون دیگر را ترجمه کردند. تعدادی از متون مانوی و بودایی تُرفان به دست هیئت روسی افتاد و به لنینگراد (سنپترزبورگ) منتقل شد. بعضی از این متون، در اوایل قرن بیستم، توسط زلمان و روزنبرگ به آلمانی و فرانسه، و سپس در سال ۱۹۸۰ به وسیله خانم راگوزا به روسی (Frag. Len.) ترجمه و منتشر شد. سیمز ویلیامز در ۱۹۸۱ در *BSOAS*، در ۱۹۹۰ در *Manichaica Selecta* و در ۱۹۹۱ در *Bulletion of the Asia Institute* بر این متون نقد نوشت.

به عنوان نمونه نظم سغدی، می‌توان از دو قطعه مجموعه هویدگمان، که از پارسی ترجمه شده، نام برد. هر قطعه شامل ۳۰ مصراع است که بعضی از مصراع‌ها نیز به علت آسیب‌دیدگی بازسازی شده است. این قطعات منظوم را مکنزی در سال ۱۹۸۵ میلادی در مجموعه *Acta Iranica* منتشر کرد.

در سال ۱۹۹۰ میلادی ورنر زوندرمان بیست و پنج قطعه سرود سغدی را که به خط سغدی نوشته شده بود، همراه با صد و سی قطعه سرود پارسی به خط مانوی و دو قطعه سرود پارسی به خط سغدی منتشر کرد. این سرودهای ایرانی (CII)، جلد دوم: تعلیقات،



به چاپ رسید. سرودهای سغدی از هر دو گزیده سرودهای مشهور مانوی هویدگمان و انگدروشان نمونه‌هایی را در بر دارند.

#### متون مسیحی

در کتابخانه یک صومعه ویران نسطوری، در بولایق، شمال تُرفان، روایت‌های سغدی انجیل، داستان‌هایی از آباء کلیسا و حکایت‌هایی از زندگی شهدا و قدیسان مسیحی به زبان سغدی و خط سریان‌ی کشف شد. آسیب وارده به این آثار کمتر از مدارک مانوی بود و در نتیجه قسمت‌های دست‌نخورده و کمتر آسیب‌دیده متون مسیحی، بیشتر از متون مانوی است. از طرف یگر، کشف اصل سریان‌ی متونی که هویت آنها مشخص شده بود، کمک شایانی به خواندن این نوشته‌ها کرد. علاوه بر قطعات کوتاهی از ترجمه انجیل و تورات و داستان پیامبران، این مجموعه شامل سرودهای نیایش، روایات آباء کلیسا، کتاب مزامیر، زندگی‌نامه قدیسان، کلمات قصار و عبارات کوتاه پندآمیز است. تقریباً بیشتر متون مسیحی را هیئت اکتشافی آلمانی در اوایل قرن بیستم یافت و اکنون در اختیار مجموعه برلین است. باز هم مولر نخستین محقق بود که یک متن سغدی مسیحی را تشخیص داد.

مولر همچنین در ۱۹۱۳ میلادی چند متن مسیحی از روایات انجیل را به آلمانی ترجمه کرد (STi)، و در ۱۹۳۴ میلادی به اتفاق

لنتز چند متن دیگر را در باره زندگی قدیسان، همراه با واژه‌نامه به آلمانی برگرداند (*STii*). بعد از مولر و لنتز، هانزن متون دیگر برلین را منتشر کرد: در ۱۹۴۱، *BSTi* داستانی از زندگی جرجیس مقدس، و در ۱۹۵۴ *BSTii* مجموعه بزرگی از متون مسیحی (قطعاتی از کتاب مقدس؛ آراء بزرگان کلیسا، شهادت قدیسان و عبارات پندآمیز) را به آلمانی ترجمه کرد. بنونیست در چند مقاله ترجمه‌های هانزن را نقد کرد (*Éti, ii*). سپس مارتین شوارتز متون *BSTii* را با دقت بیشتر مطالعه و همراه با قطعه‌ای از زبور سغدی، موضوع رساله خود، مطالعه دست‌نوشته‌های سغدی مسیحی (*STSC*) قرار داد (۱۹۶۷). نیکلاس سیمز ویلیامز مجموعه‌ای را که تصحیح شده *BSTii* است، با معرفی متون مشابه سریانی، ترجمه انگلیسی، واژه‌نامه، یادداشت‌ها و چکیده‌ای از ویژگی‌های دستوری این متون در سال ۱۹۸۵ منتشر کرد (*C2*).  
 متون مسیحی منتشر شده توسط مولر و لنتز، به همت زوندرمان مورد بررسی قرار گرفت. زوندرمان در *AoFi* (۱۹۷۴) و *AoFii* (۱۹۷۵) و *AoFiii* (۱۹۸۱) بعضی از نکات ناخوانده را کشف و با متون جدید منتشر کرد. وی چند متن جدید دیگر، از جمله قطعه‌ای در *Acta Iranica*، شماره ۲۹، سال ۱۹۸۸، را نیز به آلمانی ترجمه کرد.

## اسناد و کتیبه‌ها

مدارک تاجیکستان: اسناد کوه مغ. این اسناد که مهم‌ترین نوشته‌های غیردینی است که تاکنون به زبان سغدی کشف شده، در سال ۱۹۳۳ در پی حفاری‌های باستان‌شناختی، در ویرانه قلعه‌ای بر کوه مغ کشف شد، و اکنون در مجموعه لنینگراد (سنپترزبودگ) نگهداری می‌شود. قلعه مغ در مسیر علیای رود زرافشان، نزدیک دهکده خیرآباد و ویرانه‌های شهر قدیمی پنجیکند در شمال تاجیکستان و در ۱۲۰ کیلومتری شهر سمرقند، قرار دارد. اسناد کوه مغ، که در یک سبد پیچیده در چرم و مدفون در خاک بود و ابتدا توسط کشاورزان منطقه پیدا شد، بایگانی بسیار ارزنده‌ای است حاوی بیش از ۷۶ سند مربوط به ربع اول قرن هشتم میلادی، که برکاغذ، چرم، ابریشم و چوب نوشته شده‌اند. همه این مدارک به جز یک سند عربی<sup>۲۵</sup>، سه سند چینی و یک سند ترکی کهن، به زبان و خط سغدی است. دست‌نوشته‌های کوه مغ نخستین متون شایان توجهی است که به زبان سغدی در موطن اصلی سغدیان و زادگاه زبان سغدی، یعنی تاجیکستان، پیدا شده و مطالعه آنها روزنه جدیدی بر پژوهش‌های تاریخ و فرهنگ آن مرز و بوم گشوده است.

این اسناد مربوط به شاهزاده‌ای سغدی است به نام دیواستیج (دیواشتیج)، که بعد

از نبردی دلیرانه با اعراب به قلعه کوهستانی مُغ پناه برد، اما در جنگی نابرابر تسلیم و کشته شد. به نظر می‌رسد که وی توانسته باشد قبل از تسلیم و تصرف قلعه به دست اعراب، قسمتی از اسناد بایگانی حکومتی خود را در محلی پنهان کند. خرابه‌های قلعه مغ راز این گنج گرانبها را بیش از دوازده قرن در دل خود نگهداری در سده بیستم بر ما آشکار کرده‌اند. در بعضی از مآخذ اسلامی از شخصی که عنوان اخشیدِ سغد و افشینِ سمرقند داشت و با اعراب جنگید و کشته شد، سخن رفته و تاریخ طبری از دیواستیج نام برده است. این اسناد، با تقویم سال و ماه و روز سغدی تاریخ‌گذاری شده و شامل نامه‌های سیاسی، بایگانی اداری، صورت‌حساب‌های مالیاتی و اسناد حقوقی و قضایی است و اطلاعات سودمندی در باره وقایع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن زمان می‌دهد؛ طولانی‌ترین سند یک عقدنامه ازدواج است. ترجمه روسی این متون توسط فریمان و لیوشیتس، و بوگلیوئف و اسمیرنوا منتشر شده<sup>۲۶</sup>، و عکس دست‌نویس‌ها در مجموعه کتیبه‌های ایرانی (CHI 1963) منتشر شده است. کتیبه‌ها، سگه‌ها و دیگر مدارک غیردینی. در زادگاه سغدیان چند کتیبه در خرابه‌های پنجیکند تاجیکستان و در ویرانه‌های افراسیاب ازبکستان پیدا شده

است. کتیبه‌های پنجگانه بیشتر سفال‌نوشته و متعلق به سده‌های هفتم و هشتم میلادی است و در میان آنها سفال‌نوشته‌ای دارای شش سطر با محتوای ۲۲ حرف الفبای سغدی، نظر پژوهشگران را جلب کرده است. کتیبه‌های افراسیاب در خرابه‌های شهری به همین نام، نزدیک سمرقند، پیدا شده‌اند. کتیبه‌ها ده عددند، و محتوای آنها رابطه تنگاتنگ با دیوارنگاره‌ها دارد و بیشترشان در کناره‌های نقوش یا روی جامه افراد حک شده‌اند. این کتیبه‌ها، که متعلق به سده هفتم و هشتم میلادی است، در حقیقت شرح دیوارنگاره‌هاست که از نظر تاریخی ارزشمندند. طولانی‌ترین آنها، که ۱۶ سطر است، حکایت از سفر فرستادگان شاه چغانیان به دربار شاه سمرقند برای برقراری رابطه دوستانه و صلح‌آمیز می‌کند. لیوشیتس، کاشف دیوارنگاره و دیوارنوشته‌ها، تفاوت‌هایی میان دین چغانیان و سغدیان مشاهده کرده است. در خرابه‌های افراسیاب تعدادی سفال‌نوشته و همچنین قطعات نوشته بر چوب کشف شده که تاریخشان به سده پنجم میلادی می‌رسد. از آثار نویافته دیگر در مرز و بوم سغد، باید از نوشته‌های روی چوب در حفاری‌های اُسروشنه و از کتیبه‌های ظروف سفالی کشف شده در موضع ورخش (نزدیک بخار)، فرغانه، هفت‌رود و حصار نام برد. قدیمی‌ترین

سفال‌نوشته را به قرن چهارم میلادی نسبت داده‌اند. وجود چند سفال‌نوشته مکشوف در خرابه‌های شهر باستانی مرو در ترکمنستان، غربی‌ترین نقطه جغرافیایی که خط سغدی به آنجا راه یافته، می‌تواند قابل توجه باشد. نباید فراموش کرد که کتیبه‌هایی نیز در سمیراشیه در قرقیزستان پیدا شده است. حفاری‌های باستان‌شناختی که از ۱۹۳۰ تا کنون در تاجیکستان و ازبکستان انجام گرفته، آثار ارزنده‌ای از هنر سغدی را آشکار کرده است. دیوارنگاره‌های شهر قدیمی پنجیکند و ویرانه‌های افراسیاب، هنری آمیخته با عناصر پهلوانی جامعه فئودالی را متجلی می‌کند که با وجود پیوندش با هنر ایران اشکانی و ساسانی، با آن تفاوت‌هایی دارد.

در این کاوش‌های باستان‌شناختی، تعداد زیادی سکه، به ویژه در حوالی پنجیکند، پیدا شده است که نوشته‌های آنها، که از قرن دوم تا قرن هشتم میلادی تاریخ‌گذاری شده‌اند، نشان‌دهنده قدمت و تداوم خط سغدی است؛ افزون بر این که هر کدام مشخصه یکی از انواع خطوط بومی را می‌نمایند. مهمترین آنها، مجموعه سکه‌های معروف به بُخارخدا (بُخار خُداَت) است که کهن‌ترین آنها را متعلق به قرن دوم میلادی دانسته‌اند، اما ضرب آنها تا قرن دهم میلادی ادامه داشته و خط سغدی حتی تا قرن یازدهم بر آنها نوشته

می‌شده است. در سال ۱۹۶۳ میلادی، خانم اسمیرنوا سگه‌های سغد را به صورت کاتالوگ تنظیم و قسمتی از تاریخ سغد را با پژوهش بر این سگه‌ها بازسازی کرد. کتیبه‌های ظروف نقره نیز انواع خط بومی سغدی را که مهم‌ترین آنها سمرقندی و بخارایی است، می‌نمایانند.

کتیبه‌های مغولستان. کتیبه‌های بسیار مهمی در شمالی‌ترین نقطه مغولستان پیدا شده که گسترش خط سغدی و نفوذ فرهنگ آن قوم را می‌نمایاند. کهن‌ترین این کتیبه‌ها دیوارنوشته‌ای است در بوگوت (*Bugut. Insc.*) که در ناحیه مرکزی مغولستان کشف شده و تاریخ آن به نیمه آخر سده ششم (حدود ۵۸۰ میلادی می‌رسد و متعلق به اولین سلسله خاقان‌های ترک (أرخن) است. متن کتیبه، گرایش ترکان آن زمان را به دین بودا نشان می‌دهد- مطلبی که مآخذ چینی نیز آن را تأیید کرده‌اند.

در اوایل قرن بیستم، حدود ۱۹۰۹ میلادی، کتیبه‌ای سه‌زبانه (سغدی، ترکی اویغوری و چینی) در کارابال کاسون، مغولستان شمالی، کشف شد (*Karab. Insc.*) که مربوط به سده نهم میلادی است. محتوای این کتیبه، که به افتخار یکی از خاقان‌های اویغوری نوشته شده، نشانگر نفوذ دین مانی در میان ترکان و مهاجرنشینان شمالی و همچنین بیان‌کننده وسعت نفوذ زبان سغدی

است. ۲۷ افزون بر این دو کتیبه، چند سنگ‌نوشته کوتاه نیز در مغولستان جنوبی به سغدی و ترکی پیدا شد که تاریخ آنها بین قرن هشتم و نهم میلادی تعیین شده است. کتیبه‌ها لَدَخ. در سال ۱۹۲۵، چند کتیبه کوتاه دیگر در لَدَخ نزدیک مرزهای تبت و سرحدات کشمیر به دست آمد ( *Ladakh. Insc.* ) که یکی از آنها ممکن است اثر یک سغدی مسیحی اهل سمرقند یا یک سغدی مقیم چین، (سمرقندی‌نژاد) باشد. طول‌ترین کتیبه از عبور یک پیک سمرقندی، که به سوی خاقان تبت سفر می‌کرده، گزارش می‌دهد. مولر، بنویست، لیوشیتس و سیمز ویلیامز به ترتیب این کتیبه‌ها را خوانده‌اند و تفسیر کرده‌اند.

سنگ‌نوشته‌های شمال پاکستان. کتیبه‌های درّه علیای رود سند، در شمال پاکستان، که در اوایل ۱۹۸۰ کشف شد، با بیش از ۵۹۰ سنگ‌نوشته، بزرگ‌ترین مجموعه کتیبه‌های سغدی را تشکیل می‌دهد. محتوای این کتیبه‌های بسیار کوتاه، اسم، عنوان و تبارنامه نویسندگان و گهگاه نوعی تاریخ نگارش آنهاست. طولانی‌ترین سنگ‌نوشته از ۲۳ کلمه تجاوز نمی‌کند و تاریخ آن بین قرن چهارم و ششم میلادی تخمین زده شده است. این سنگ‌نوشته‌ها، مجموعه بزرگی از اعلام سغدی را در بر دارد و نقش برجسته‌ای در تحقیق این اعلام، که نمایشگر محیط فرهنگی و دینی نگارندگانشان می‌باشد، ایفا می‌کند. بیشتر نام‌ها به واژه «بنده» ختم می‌شوند و در بعضی از آنها، نام خدایانوی آسیای میانه نئی (ننئی) جلوه‌گری می‌کند. این



سنگ‌نوشته‌ها جنوبی‌ترین مرز پیشروی خط سغدی را می‌نمایاند. هومباخ و سیمز ویلیامز این کتیبه‌ها را خوانده و منتشر کرده‌اند.

### پانوشته‌ها:

1. Gharib, B. "Source Materials on Sogdiana", *Bulletin of the Iranian Culture Foundation*, 1, 1973, pp. 67-81.  
در مورد مراجع دیگر، ر. ک. مقدمه انگلیسی این فرهنگ.
- ۲ - قریب، ب. وستره جاتکه؛ داستان تولد بودا به روایت سغدی، تهران: نشر آویشن، ۱۳۷۱، ص ۸۳ تا ۹۲.
- ۳ - قریب، ب. «سغدی‌ها در آسیای میانه». مجموعه مقالات در باره آسیای مرکزی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۳۱ ص ۱ تا ۱۲.
4. Frye, R. N. *The History of Ancient Iran*, Munich, 1984, p. 191.
5. CHI, 3 (1) 1983, p. 542.  
(در مورد معنا یا عنوان کامل اختصارهایی که برای مآخذ استفاده شده، ر. ک. «فهرست اختصارات مآخذ».)
6. CHI, 3 (1) 1983, p. 243.
7. Grenet, F. "Cultes et Monuments Religieuses dans L'Asie Centrale Préislamique", *Apud. Abstacta Iranica* 11, 1988, pp. 20-30; "A-propos de la Typologie des Sanctuaires du Feu du Moyen Age dans la Sogdiane et Cač", *Abstacta Iranica* 11, 1988, p. 94. Filanovič, M. "La Culture de l'ancienne Oasis de Boxara", *Abstacta Iranica* 9, 1986, p. 223.
8. Ghrib, B. SI, 1994, pp. 131-5.
9. CHI, 3 (1) 1983, p. 250.
- ۱۰ - برای اطلاع از مآخذ، ر. ک. مقدمه انگلیسی.
11. Grenet, F., "Samarkand et La Route de Soie", *L'Histoire* 77, 1985, pp. 30-45
12. Bazin, L. "Turks et Sogdiens", *Melanges Linguistiques Offerts à E. Benveniste*. Paris, 1975
- ۱۳ - نرشخی، ابو بکر بن محمد. تاریخ بخارا. ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القبادی. تصحیح و تحشیه مدرّس رضوی. تهران: ۱۳۵۱.
- ۱۴ - بلینسکی، آ. آسیای میانه (خراسان و ماوراءالنهر). ترجمه دکتر پرویز ورجاوند. تهران: ۱۳۴۳.
- ۱۵ - خروموف، البرت لئونیدویچ. از رستم تا دیو اشتیج. ترجمه س. قربان اف؛ ج. و. شریفاف. تاجیکستان، دوشنبه: نشریات عرفان، ۱۹۸۷.
- ۱۶ - مقدّسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التّقاسیم. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.
- ۱۷ - ابن حوقل صورّه الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

۱۸ - خط سغدی در نامه‌ها، اسناد، سنگ نوشته‌ها و سفال‌نوشته‌ها، بعضی از متون مانوی، و تعداد کمی متون مسیحی به کار رفته است.

19. Sims-Williams, N. CHI, 3 (1) 1983, p. 243.

۲۰ - قریب، ب. وسنتره جاتکه؛ داستان تولد بودا به روایت سغدی، تهران: نشر آویشن، ۱۳۷۱، ص ۷۷ تا ۸۲.

۲۱ - قریب، ب. «رستم در روایات سغدی»، شاهنامه‌شناسی، شهریور ۱۳۵۷.

۲۲ - قریب، ب. «طلسم باران در سغدی»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، فروردین ۱۳۴۸.

23. Frag. Len. BSOAS 1981; Manichaica Selecta 1990; BAI 1991.

24. Utz, David A., "A Survey of Buddhist Sogdian Studies", *Bibliographia Philologica Buddhica*, Totyo, 1980.

۲۵ - قدیم‌ترین نوشته عربی مکشوف در آسیای میانه، که به خواندن نام شاهزاده سغدی، دیوتستیچ، کمک کرده است.

۲۶ - MDi، MDii و MDiii (از MDi در این فرهنگ استفاده نشده است).

۲۷ - یوتاکا یوشیدا و جمیز هامیلتون جدیدترین پژوهش را در باره این کتیبه کرده‌اند. در مورد مآخذ رجوع کنید به:

*Abstracta Iranica* 14, 1991, pp. 99, 155.

## مجرالدین علی زاده \*

چند پسوند سغدی در اسامی خاص جغرافیایی وادی زرافشان

پسوند -ud / -ut-

شکلهای -ud / -ut- ادامه همان پسوند سغدی -wδ می‌باشد. از ۶۰ توپونم (اسام خاص جغرافیایی) ذکر شده در اسناد سغدی، ۷ توپونم پایانه -wδ دارند و اکثر آنها با نامهای جغرافی امروزی وادی زرافشان موافقت می‌کنند. طبق فرضیه آ. ا. اسمیرنوا این عنصر یا با ایرانی باستان \*āwata- با سغدی 'wt(k) «ولایت» هم‌ریشه است. اسمیرنوا [۱۹۶۰: ۱۲] ذکر کرده بود که همان یک نام جغرافی ممکن است با پسوند -wδ و یا ممکن است بدون آن بیاید [لوری، ۲۰۰۴: ۱۲۶]. باید ذکر کرد که وابسته به صدا دار یا بی‌صدا بودن واجی که پیش از پسوند -ud / -ut- می‌آید، آن یا شکل -ut- و یا شکل -ud- را می‌گیرد.

Zemtud / Zemtut روستایی در ناحیه پنجیکند. این نام از دو جزء ترکیب یافته است: Zemt+ut. معنی جزء یکم هم تا اندازه‌ای

\* پژوهشگر انستیتو زبان و ادبیات رودکی آکادمی علوم تاجیکستان.

معلوم است: Zemt مأخوذ از سغدی zmē/i «هیزم، سوخت» [قریب. ۱۱۳۲۷]. جزء t- در Zemt، به نظر ما نشانه جمع است. در واقع، این ده در عمق دره جای گرفته، پُر از درختهای کوهی می‌باشد و هیزم در این جا فراوان است.

Keštut / Keštud نام روستا، رود و دره پهناوری در ناحیه پنجیکند. این نام در میان اهالی محلی به شکل Keštudak هم معروف است. جزء اول Kešt به معنی «کشت و کار» می‌باشد. در زبان سغدی هم به همین شکل و به همین معنی به کار رفته است: سغدی kšt- «کشت، کاشتن» [قریب. ۴۹۱۸]. قدیمی و سغدی بودن این نام مسلم است، زیرا آن در آثار سغدی یافته شده در قلعه مغ ذکر شده است [اسناد سغدی کوه مغ، ۲، ۱۷۲-۳. ۳. ۶۶، ۸۴ = ب۷، ۱، ب۲۰، ۱]. مطابق تحقیقات پ. لوری نام Kištūd نام دهی در حصار در «بابورنامه»ی ظهیرالدین بابور ذکر شده است [لوری، ۲۰۰۴: ۱۳۰]. پس معلوم می‌شود، که دهی با این نام در وادی حصار موجود بوده است و شاید این ده تا هنوز هم باشد. امروزه وادی حصار سرزمین وسیعی است که از دهنو تا رامیت و نزدیکی فیض‌آباد را فرا می‌گیرد.

Ürgut شهرکی بین سمرقند و پنجیکند. محقق توپونمهای سغدی لوری پ. حدس می‌زند که جزء اول Ürg- شاید به نحوی با واژه‌های سغدی

wyrk- «گرگ» یا wrkr «برگ» رابطه داشته باشد [لوری، ۲۰۰۴: ۱۳۰]. به نظر ما بیشتر با کلمه wyrk- «گرگ» رابطه دارد. باید گفت که شهرک Ūrgut در طول تاریخ به سبب قرار داشتن در همواری و نزدیک بودنش به راه ابریشم، یکی از مراکز تجاری آسیای مرکزی بود. شاید در بازارهای آن پوست گرگ می‌فروختند. غیر از این، در میان روستاها و شهرکهای وادی زرافشان، از زمانهای قدیم تا امروز، چنین رسم است که به هر ده یا شهر لقب یک حیوان را برای استهزا یا ملامت اهالی آن می‌دادند. شاید علت تسمیه Ūrgut نیز همین علت بوده باشد.

Pāxūt روستایی در ناحیه عینی تاجیکستان که زادگاه مؤلف این سطور نیز می‌باشد. پاول لوری آن را مرکب از دو جزء Pāx-ūt دانسته است [لوری، ۲۰۰۴: ۱۳۰]، که به نظر ما نیز درست است، ولی عنصر اول را نیافته است. به نظر ما جزء pād سغدی [قریب. ۶۴۲۴] به معنی «پا» ممکن است رابطه داشته باشد. در این جا مسئله بحث‌آمیز واج -x- است. از وجود واریانتهای گوناگون، تبدیل x, δ, γ در نامها و کلمه‌های باقیمانده سغدی می‌توان حدس زد که -x- در این جا، واریانت محلی واج δ در کلمه pād است. اگر چنین نباشد، پس این همخوان -x-، همخوانی غیراشتقاقی در میان دو مصوت -ā- و -ū- است: Pā+x+ūt.

با نظر داشت این نکات، این نام را می‌توان چنین معنی کرد: «مکان پایین». کلمه «پا» در گفتار مردم، غیر از عضو بدن، به معنی «پایین» نیز به کار می‌رود. لازم به یادآوری است، که نام Pāxūt در آثار سغدی یافته شده از قلعه مُغ در سال ۱۹۳۲م. آمده است و از قدیمی بودن آن گواهی می‌دهد [اسناد سغدی کوه مغ، ۱۱۱، ۸۳ = ب ۶، ۲].

Kurut / Kurud روستایی در ناحیه عینی تاجیکستان. از آن جا که این نام در آثار سغدی قلعه مُغ نیز آمده است [اسناد سغدی کوه مغ، ۱۱، ۱۷۴، ۱۱۱، ۸۵ = ب ۱۶، ۱]، بی‌گمان نامی قدیمی است. لوری آن را در گروه نامهای دارای پسوند -wt (-ut) جای داده است [لوری، ۲۰۰۴: ۲۷]، ولی اشتقاق آن را پیدا نکرده است. به نظر ما، این نام از کلمه‌های باقیمانده سغدی، با دو کلمه: kur «کودک، بچه»، مأخوذ از ایرانی کهن \*kuru- و kurč-wādē «پناهگاه» خیلی نزدیک است. kurč-wādē یا به معنای «پناهگاه، سرپناه» در زبان سغدی همان شکل قدیمی دیه کورگاود (ناحیه قلعه خُنب در درواز) می‌باشد. نام این ده بیش از همه با پناهگاه رابطه دارد و واقع شدن ده در دل کوه‌های بلند این فکر را ثابت می‌نماید. به عقیده برخی نیز Kurud از دو جزء Ku «کوه» و rud «رود»، یعنی «کوه‌رود» ترکیب یافته

است. ولی این فرضیه چندان صحیح نیست. Amšud مکانی در حوالی روستای غزّه ناحیه پنجیکند تاجیکستان. اشتقاق این واژه معلوم نشد.

Naynud مکانی در حوالی روستای غزّه ناحیه پنجیکند تاجیکستان. این نام از دو جزء مرکب شده است: Nayn+ud. واژه Nayn در سغدی به معنای «نان» است [قریب. ۵۹۰۸]. معنای عمومی این نام «مکان نان» است.

پسوند -āvat و -āvut-

Eskāvat محلی در حوالی ده اورمیتن ناحیه عینی. Esk «بلند، بالا، بلندی» + -āvat «پسوند مکان»؛ در مجموع به معنی «مکان بلند، بالا». بعضی از مردم آن را Eskābād هم تلفظ می‌کنند.

Zarāvatk دهی در نزدیکی مرکز ناحیه عینی. همچنین دشتی وسیعی نیز با نام Zerāvatk وجود دارد. این نام به شکل (')zr'wōkh در آثار سغدی آمده است [اسناد سغدی کوه مغ.، ۲: ۱۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۱۱، ۴۸، ۸۱، ۷۵، ۷۶، ۱۹۶، ب-۱۱، ۱، ۶؛ ب-۱۹، ۱، ۲؛ ب-۱۲، ۱]. این نام از ۳ عنصر مرکب شده است: Zar-āvat-k جزء Zar با واژه سغدی zrn مأخوذ از ایرانی کهن -zarnya\*؛ اوستایی zarnya [قریب. ۱۱۵۶۶] به معنی «طلا» و یا «زرین، زرفام» و همچنین مجازاً به معنی «زردگونه» است. جزء -āvat به معنی «جا،

مکان»، پسوند مکان است. جزء k- آخر، پسوند مکان بوده، معنی عمومی این نام، «مکان زر و طلا» و یا «جای زردگونه» است. Fatmāvut دهی و مکانی در ناحیه عینی. این نام در آثار سغدی قلعة مُخ ذکر شده است [اسناد سغدی کوه مغ. ۱۰۱، ۸۳-۶، ۱، ۳]. جزء اول این نام Fatm با جزء اول نام Fatmef (دهی در ساحل جنوبی رود زرافشان) ریشه مشترک دارد. لوری حدس زده است که آن به واژه Btm سغدی، مأخوذ از ایرانی باستان \*fratama «اولین، نخستین» مربوط است [لوری، ۲۰۰۴: ۱۲۶]. روستای کنونی Falmāut در مرز عینی و مسچاه، بین روستاهای ورز و آبودان در همسایگی روستای پاخوت واقع شده است.

#### پسوندهای -ad/-at/-vad/-evad

Sarmad محلی در حوالی روستای غزه، در دره کشتوت ناحیه پنجیکند. در نگاه اول نام این ده یک واژه کامل به نظر می‌رسد، ولی ساختار نامهایی مثل Rēvad (روستایی در ناحیه عینی) بدان دلالت می‌کند که این نام هم از دو جزء عبارت است: Sarm+ad. جزء -ad پسوند مکان است.

Agmat محلی در حوالی روستای غزه، در دره واروی ناحیه پنجیکند. این نام هم مانند سرمد از دو جزء عبارت است: Agm-at. Rēvad روستایی در ناحیه عینی. این نام



از دو جزء عبارت است: Rēv-ad. اشتقاق جزء اول معلوم نیست. مطابق پژوهش لوری (با تکیه بر «کتاب الانساب» سمعانی و «معجم البلدان» هموی) در عصرهای میانه در نزدیکی بخارا، جایی با نام Rēvad موجود بوده است [لوری، ۲۰۰۴: ۱۲۹، ۱۳۲]. بعضی از نامهای جغرافیایی بخارا و سمرقند و اطراف این شهرها، به نامهای جغرافی بالآب زرافشان یا شباهت دارند یا همسان بوده‌اند. مثال: ریود (عینی، فلغر)، ریود (بخارا)؛ اورمیتن (عینی)، رامیتن (بخارا)؛ اسکادر (عینی، فلغر)، ساکتزی (بخارا). شباهت استفاده از پسوندهای نامهای جغرافیایی و جزءها در نامهای جغرافیایی، از رابطه نزدیک و مهاجرت‌های داخلی در سراسر منطقه سغدی‌زبان گواهی می‌دهد. بعید نیست که بعد از ورود نیروهای یونانی، عرب و سپس مغول ساکنان شهرهای بزرگ سغد به کوهستان بالآب زرافشان مهاجرت کرده باشند.

Pušnēvad محلی در حوالی روستای غَزه، در دره کشتوت ناحیه پنجیکند. در زمینه مقایسه شود با سغد pšn- «دام» [قریب. ۷۵۰۸]

Maxšēvad روستایی در ناحیه عینی، نزدیک اسکادرکول. اشتقاق بخش اول آن دقیقاً معلوم نیست، ولی واژه‌ای نزدیک به آن، واژه makša «گوساله» در زبان یغناپی

موجود است [میرزایف، ۲۰۰۲: ۱۰۶]. کمی بالاتر این ده، مزار معروف خواجه اسحاق ختلانی در غاری در کوه جایگیر است. اسکلت انسانی در درون غار محفوظ مانده است. هنوز معلوم نیست که صاحب این اسکلت کیست، ولی مردم آن را به خواجه اسحاق، یکی از مریدان شوریده سر میرسید علی همدانی نسبت می‌دهند.

-esk

Eskādar دهی در ناحیه عینی. این نام چند بار در اسناد یافته شده از قلعه مُغ آمده است [اسناد سغدی کوه مغ. ۱۱، ۱۹۴ ب- ۱۳، ۵؛ ب ۱۱، ۲؛ ب-۱۵، ۵]. احتمالاً این کلمه مشتق از دو بخش Esk «بالا، بلندی» + -adar «در، اندر»، در مجموع به معنی «(محل) در بلندی». در واقع، این ده بر بالای کوه قرار گرفته است. از نگاه تاریخ این نام اهمیت خاص دارد. در سده ۱۶م. این ده مرکز منطقه **فلغر** بود و قرارگاه حاکم آن در همین ده واقع بوده است. در آخر سده ۱۹م. اسکادر پرنفوسترین آبادی فلغر محسوب می‌شد. دو کانال آبیاری آن نامهای سغدی خود را حفظ کرده‌اند: Parvāy و Varsēn. [اسناد سغدی کوه مغ. ۳، ۱۰۲] لوری پ. نام روستای ساکتری واقع در بخارا را مرادف نام اسکادر دانسته است [لوری، ۲۰۰۴: ۸۳].

**Eskādarkūl** دریاچه‌ای معروف در ناحیه عینی. ساختار این کلمه چنین است: Esk-ā-dar-kūl «کول واقع در بلندی». نکته مهم آن که نام اصلی کول معروف واقع در بالای سلسله کوه‌های زرافشان/حصار نیز «اسکادرکول» است که معنی آن «کول واقع در بلندی» است. تنها شباهت آوازی اسکادر به اسکندر باعث شده است که به غلط به نام «اسکندرکول» معروف شود. باید قاطعانه ذکر کرد که این کول یا دریاچه، هیچ رابطه‌ای با نام اسکندر مقدونی ندارد، زیرا هیچ گونه دلیل تاریخی در خصوص آمدن وی به این مکان و نیز مناسبت این کول با نام اسکندر در دست نیست. طبق پژوهش پ. لوری، مارکوارت به نام قدیم این کول، یعنی jan (جن) توجه داشته که در کتاب «صورت الارض» ابن حوقل و «مسالك الممالک» اصطخری ذکر شده است [لوری، ۲۰۰۴: ۱۳۱].

عجب نیست، که این کول در طول تاریخ دو نام داشته باشد: یکی جن و دیگری اسکادرکول.

**Eskāvat** محلی در نزدیکی روستای اورمیتن ناحیه عینی. مشتق از Esk «بالا، بلندی» + -āvat «پسوند مکان»، یعنی «(محل واقع) در بلندی، مکان بلند». بعضی از مردم آن را اسکآباد هم تلفظ می‌کنند.

**Eskedary** محلی در روستای درغ ناحیه عینی.

این نام از ۳ جزء عبارت است: Esk «بالا، بلندی» + -e- مصوت میانجی + dary «درغ»، یعنی «درغ بالا».

Eskat محلی در نزدیکی روستای راغ ناحیه مسچاه .

Esk-e rarz چنین نامی اکنون وجود ندارد، ولی در آثار سغدی قلعه مُغ آمده است [اسناد سغدی کوه مغ، ۱۱، ۱-۲۴]

Eskič روستایی در ناحیه حصار. معنی این نام «مکان بلند» است.

موجودیت بعضی نامهای سغدی در وادی حصار تا دره رامیت و منطقه رشت از آن گواهی می‌دهد که قبل از اسلام در این منطقه نیز زبان سغدی رایج بوده است.

منابع:

- Боголюбов М.Н., Смирнова О.И., Согдийские документы с горы Муг. Вып. III. (СДГМ III) М-Л, 1963.
- Лившиц В.А., Согдийские документы с горы Муг. Вып. II. (СДГМ II) М-Л, 1962.
- Лурье П.Б. Историко-лингвистический анализ Согдийской топонимии. Диссертация. СПб., 2004.
- Мирзоев С. Лугати ягнобӣ-тоҷикӣ. Душанбе, 2002.
- Офаридаев Н. Ойконимияи Вилояти мухтори кӯҳистони Бадахшон. Душанбе, 2002. –С 163.
- Расторгуева В.С., Эдельман Дж.И. Этимологический словарь иранских языков. Т.1, М.,2000.
- Розова Л.И., Словарь географических терминов и других слов, формирующих топонимию Таджикской ССР. М, 1975.
- Савина В.И.,– Словарь географических терминов и других слов, формирующих топонимию Ирана. М. 1971
- Смирнова О.И. Вопросы исторической топографии и топонимики Верхнего Зеравшана, СТАЭ МИА ССР. 1950, № 15.
- Смирнова О.И. Карта Верховьев Зеравшана первой Каменский и века//Страны и народы Востока, вып. 2. –М., 1969.
- Смирнова О.И., – Очерки истории Согда. М. 1970  
Душанбе, 1962.
- Хромов А.Л. К вопросу о топонимике Матчи//Известия АН Тадж.ССР. ООН, вып 1(32), 1963.
- Хромов А.Л. Еще раз о согдийском топоформанте –уβ // Известия АН Тадж.ССР. ООН, вып 3(53), 1968.

- Хромов А.Л. Очерки по топонимии и микропонимии Таджикистана. Душанбе, 1975.
- Хомидов Д.Р. Топонимияи водии Кешрӯд. Душанбе, 2002. –С 104.
- Фарҳанги масодирӣ забонҳо ва ғӯишҳои эронии Тоҷикистон. Ҷилди 2. Душанбе, 1997.
- Bartholomae Ch., 1904 Altiranisches Wörterbuch. Strassburg (Таҷдиди ҷоп: Berlin, 1962)
- Bailey Sir N.W., – Dictionary of Khotanese Saka. Cambridge. 1979.
- Gerschevitvh I., Grammar of Manichean Sogdian. Oxford. 1954
- Henning W.B., Sogdica. London, Etymologisches Wörterbuch des  
MacKenzie D.N., A concise Pahlavi Dictionary. London, 1971.
- Mayrhofer M., Kurzgefaßtes etimologisches Wörterbuch des altindisches. Heidelberg. Band I. 1953
- Minorsky V.F. Le nom de dvin //Revue des Etudes ArEtymological X/1, pp.117-123 1930 (- V.minorsky. iranica. Twenty Articles. Tehran, 1964, p.1-11).
- Morgensterne G. Etimological vocabulary of the Shughni Group. – Wiesbaden, 1974.

ولادیمیر لیوشیتس\*  
ترجمه مجالدین علیزاده

### واژگان سغدی در زبان تاجیکی

«بیستم صفر سال ۴۳۸ به شهر تبریز رسیدم... و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم؛ شعر نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد. دیوان منجیکه و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند. و هر معنی که او را مشکل بود، از من بپرسید. با او گفتم و شرح آن بنوشت. و اشعار خود بر من بخواند.»

این گزارش ناصر خسرو و ملاقات او با قطران، به تکرار توجه منتقدان ادبیات را به خود جلب کرده است.<sup>۲</sup> ادعای مؤلف «سفرنامه» در باره آنکه قطران زبان فارسی را نیکو نمی‌دانست، در نظر اول، با آنچه که از دیوان قطران (بیش از ۱۰۰۰۰ بیت) بر می‌آید، مغایر است. اگر زبان فارسی، همان گونه که پروفیسور ا.ا. برتلس حدس می‌زند، زبان مادری قطران نبود (در

---

\* ایران‌شناس فقید روس.

قرن ۱۱ میلادی در قلمرو آذربایجان هنوز لهجه‌های آذری رایج بودند که متعلق به گروه شمال غربی زبانهای ایرانی می‌باشند، ولی زبان فارسی را وی به طور کامل می‌دانسته است. در باره شهرت اشعار قطران در قرن ۱۵ میلادی، دولت‌شاه سمرقندی گواهی می‌دهد. عبدالرحمان جامی برای هنر شاعری قطران که از سبک خراسانی قرن ۱۰ میلادی پیروی می‌کرد، ارزش بلند قایل است. در نهایت، نباید از این نکته نیز چشم‌پوشی کرد که گروهی از محققان، یک سلسله منابع را که در تهیه قدیمی‌ترین فرهنگ تفسیری زبان فارسی استفاده شده، مدیون قطران می‌دانند.<sup>۳</sup> به هر حال در اعتمادبخش بودن گزارش ناصر خسرو شکی نیست. قطران که زاده و ساکن تبریز بوده و احتمالاً از حدود آذربایجان نیز بیرون نرفته، ممکن است ضمن خواندن اشعار منجیک و دقیقی دچار مشکل شود که همین امر باعث شده است تا ناصر خسرو چنین نتیجه‌گیری کند که قطران «زبان فارسی نیکو نمی‌دانست». در قرن ۱۱ میلادی، بخشی از لغات به کار رفته در آثار شعرای قرون ۹ - ۱۰ میلادی در غرب ایران قابل فهم نبود. در این باره همچنین اسدی مؤلف لغت فرس (سال ۱۰۶۵ م.) در این باره گواهی می‌دهد.

وی در پیشگفتار لغت فرس می‌نویسد: «و غرض ما اندر این لغات پارسی است که دیدم



شاعرانی را که فاضل بودند و لیکن لغات پارسی کم می‌دانستند ... پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیر ابن دیلمسپار النجمی الشاعر [ادام الله عزّه] از من که ابومنصور علی ابن احمد الاسدی الطوسی هستم، لغتنامه‌ای خواست، چنان که بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود و یا دو بیت...»<sup>۴</sup>.

اسدی برخاسته از خراسان و داننده اشعار قرن ۱۰ میلادی، به خوبی می‌توانست غرب ایران را با ویژگیهای لغات اشعار ماوراءالنهر و خراسان آشنا سازد. تحلیل اصول انتخاب لغات مندرج در لغتنامه اسدی طوسی، می‌تواند موضوع تحقیقی تخصصی باشد. اما، برای ما در حال حاضر این دلیل جالب است که هم در لغت فرس و هم در فرهنگهای بعدی که از جهات زیادی به لغتنامه اسدی طوسی پیوستگی داشتند، شمار زیادی واژگان سغدی دیده می‌شود که در زبان فارسی وارد شده‌اند و در آثار شعرای سده‌های ۹-۱۱ میلادی به کار رفته‌اند.

طبق گواهی جغرافی‌دانان عرب، در شهر بخارا در قرن ۱۰ میلادی، در کنار زبان فارسی، سخن گفتن به زبان سغدی نیز رایج بوده و در روستاهای بخارا هنوز شماری گویشهای سغدی موجود بوده‌اند.<sup>۵</sup> در قرون ابتدایی پس از استیلای اعراب، زبان سغدی تا اندازه‌ای جایگاه فرهنگی خود را حفظ

کرد. از جمله در این باره، فردوسی گواهی می‌دهد و در شاهنامه، زبان سغدی را در کنار پهلوی و فارسی می‌گذارد. بازیافته‌های باستان‌شناسی شهر مرو از جمله، کتیبه‌های سغدی (سده ۸ میلادی) و کتیبه‌های عربی فارسی میانه (همه بر روی سفالینه پاره‌ها) نیز شاهی دیگر بر این مدعا است.<sup>۷</sup>

گسترش زبان فارسی در قلمرو میان‌رودان آسیای میانه، در نهایت امر منجر به از بین رفتن کامل زبان سغدی گردید که در طول چند قرن تا استیلای اعراب، زبان فرهنگ، ادبیات و تجارت قلمرو بزرگ آسیای میانه و ولایات همسایه (به قول ر. گوتیو (R.Gauthiot) - از دروازه‌های آهنی تا دیوار بزرگ چین) بود. در حال حاضر تنها یکی از گویش‌های زبان سغدی، یعنی زبان یغنابی باقی مانده است که با برخی ویژگیهای تاریخی - آوایی و صرفی، از زبان آثار سغدی مکتوب قرون ۴-۱۰ میلادی تفاوت دارد.

روند دوزبانی سغدی و فارسی در شهرهای مرکزی آسیای میانه، در نهایت تا قرن ۱۰ میلادی (طبق گزارش اصطخری و مقدسی) نمی‌توانست به دایره واژگان زبان فارسی و آن هم نه تنها به دایره واژگان زبان گفتاری، بلکه به ترکیب واژگان زبان ادبی اثر نگذارد.<sup>۸</sup> برای تحقیق این روند، گردآوری واژگان لهجه‌های تاجیکی وادی زرافشان و قشقه‌دریا (گویشهای سمرقند،

بخارا و علیای زرافشان) اهمیت زیاد دارد. متأسفانه این کار تا به حال آغاز نشده است. از این رو، در حال حاضر می‌توان تنها بر مبنای مواد زبان ادبی پیرامون واژگان اقتباسی سغدی در زبان فارسی سخن گفت.

بار نخست پاول هرن به وجود عناصر زبانهای ایرانی شرقی در دایره واژگان زبان فارسی ادبی توجه کرده و به واژگانی که دارای صامت آغازین «غ» می‌باشند و نیز واژگانی مانند فغ، لاغیدن «دوشیدن» و غیره اشاره نمود که ظاهر آوایی آنها بیانگر خاستگاه ایرانی شرقی است.<sup>۹</sup> بعضی از وام‌واژه‌های سغدی در زبان فارسی نیز از جانب گوتیو (R.Gauthiot) قید شده است.<sup>۱۰</sup> اما، تحقیق به صورت جدی و ویژه در خصوص وام‌واژه‌های سغدی در زبان فارسی از جانب و.ب. هنینگ<sup>۱۱</sup> صورت گرفت. وی به بیش از ۵۰ واژه از جمله واژگانی مانند «آغاز»: سغدی nyz، «نغز»: سغدی nyz، «لطیف، خوب» اشاره کرد که در آثار مؤلفان دوره اول (از جمله فردوسی) به نظر می‌رسد و در زبان تاجیکی پرکاربرد و در فارسی کم‌استعمال می‌باشند؛ از همین قبیل وام‌واژه‌های سغدی در فارسی: پنانچ: سغدی pn'nč، تاجیکی پنانچ، پلانچ، پلانچ «زن دوم» (قس. یغناپی pinonč)؛ راغ: سغدی r'γ، تاجیکی راغ «دشت و دمن» و غیره.<sup>۱۲</sup> همچنین پسوند «-فام» به زبان سغدی

متعلق دانسته شده است که کاربرد زیاد خود را تا زمان حاضر نیز در زبان فارسی (و کمتر در زبان تاجیکی) حفظ کرده است. تعداد واژگان سغدی در زبان ادبی فارسی هیچ گاه زیاد نبوده است. تعداد بیشتر وام واژه‌های سغدی در اشعار رودکی و معاصران او (شاعرانی مثل شاکر بخاری، منجیک ترمذی) و نیز در اشعار عنصری موجودند. در اشعاری که از رودکی باقی مانده، واژگانی موجودند که ایقان یا احتمال زیاد سغدی بودن آنها محرز است. از این قبیل، می‌توان به این واژه‌ها اشاره کرد: آغاز، آرغده، آغده، الفغدن (الفغده) / الفختن، ایفوده (قس. ایفوده سری)، بت: واژه هندی که از طریق زبان سغدی pwt به فارسی وارد شده است، بلاده (شکل دیگر بلایه) «بدکاره، زشت» پالیک «کفش چرمی»، پتفوز «دهان»، پساک «دسته گل، تاج گل»، پسیچیدن «آماده کردن» (پسیچ در فردوسی)، تیم «کاروانسرا» (سغدی tym از چینی tien)؛ چُغد «چُغد» (سغدی čywt؛ تاجیکی چُغد، چُغد، یغنابی چُغد «دارکوب»؛ چرخشت «وسیله‌ای برای گرفتن عصاره انگور، مخزنی که آمیوه از آن می‌گیرند»، راغ «دشت، چمن»، ریژ «خواهش، آرزو»، زندواف (شکل دیگر: زندباف) «بلبل»، شمن «بتپرست» (سغدی šmn «روحانی»، از هندی šramana)؛ فام «رنگ، شکل» (هم به عنوان واژه مستقل و هم به

عنوان پسوند): غریو «بانگ و فریاد»، ژغر «بانگ»، فژه، فژاک «چرکین»، فژاگین، فژاکین، فژاگن «فرومایه و پست فطرت»، فغ «بت»، لاد «دیوار گلی» (قس. شمالی بنلاد «بنیاد، زیربنا»)، نُس «دور دهان»، نغز «خوب و گوارا»، وَرغ «سدّ آب» (به همین معنی بندورغ)، یافه «بیهوده، از دست رفته».

به طور کلی در واژه‌نامه آثار رودکی، ۲۷۰۰ واژه به کار رفته است. ۱۳ از میان واژگان سغدی نزدیک به یک درصد کل لغات رودکی را تشکیل می‌دهد. معیار اساسی تشخیص خاستگاه سغدی واژگان، ویژگیهای تاریخی و آوایی و نحوی (شکل واژه‌سازی) می‌باشد. تفاوت‌های مربوط به قسمت‌های گوناگون لغات ایرانی باستانی در زبانهای دیگر ایرانی، در این مورد، ممکن است به طور کامل استفاده نگردد، زیرا اطلاعات ما در باره ویژگیهای لغات سغدی در مقایسه با زبانهای ایرانی غربی، اکنون خیلی محدود است. این قبل از همه به اسم مربوط می‌شود که بیش از همه از زبان سغدی اخذ شده‌اند.

۱۴

در یک گروه از واژگانی که و. ب. هنینگ به عنوان وام‌واژه‌های سغدی تحلیل کرده، d باستانی (ایرانی شرقی δ) به l تبدیل می‌شود، مثلاً pil «پاشنه پا» (لغت فرس ۳۱۳؛ در لغتنامه اوبهی، دستنویس انستیتوی شرق

شناسی آکادمی علوم جمهوری ازبکستان، شماره ۴۴۵، ورق ۳۷ ب، پل) سغدی -pδ؛ مل «شراب»، سغدی mōw؛ بلاده «فاسد»، سغدی (')pδ'ty «نادرست، غیرقانونی، بیداد»؛ لاد «دیوار» سغدی δ't؛ پلندین، پلند «آستانه در»<sup>۱۵</sup>، سغدی pōynd (قس. فارسی میانه, bedād, pay, may, bunyād<bundāti طبق قانون سیستماتیک تحولات زبان فارسی (-d>y). هنینگ بر این نظر است که تبدیل δ به واج نزدیک به l، مخصوص گویشهای غربی سغدی است که از آنها قبل از همه، وامگیری واژه‌های سغدی در زبان فارسی صورت گرفته باشد.

ف. آندریاس و ر. گوتیو قبلاً نظری دیگر را بیان کرده بودند که طبق نظر آنها تبدیل d>l برای گویشهای شرقی زبان سغدی خاص بود که در این باره sywδyk// swyδyk مثل su-li (سیزان تزیان، سال ۶۳۰ قبل از میلاد) و نیز نوشتار متون مانوی سغدی گواهی می‌دهد که واج سغدی با علامت l بیان می‌شود.<sup>۱۶</sup> تحقیقات بعدی نشان داد که دلیلی وجود ندارد تا در نظر بگیریم که متون سغدی مانوی متعلق به گویش مخصوص منطقه‌ای زبان سغدی باشد و با زبان دیگر آثار سغدی مغایر باشد.<sup>۱۷</sup>

پروفسور ا. ا. فریمان ضمن بحث با هنینگ چنین فرضیه را بیان کرد که واژگان دارای واج l که واج ایرانی باستان d را بازتاب می‌کنند، ممکن است نه از زبان

سغدی، بلکه از دیگر زبان ایرانی شرقی وام گرفته شده باشند که همیشه واج باستانی d را انعکاس می‌دهند (از جمله پشتو). زبان یغناپی به عنوان ادامه دهنده یکی از گویشهای غربی سغدی، چنین تبدیل حروف را ندارد.<sup>۱۸</sup>

مهمترین شاهد در مورد آن که در زبان سغدی صامت صدادار **ḍ** گونه دیگری نزدیک به صدای -l- داشته باشد، تبدیل **ḍ** در خط زبان سغدی (یعنی سغدی ملى) مرتبط با لام (l) آرامی می‌باشد. این علامت در متون سغدی ضمن ثبت l در واژگان بیگانه (مثلاً **ḍykh** «نامه»، هندی **lekhā**) و همچنین در دیگر حالاتی که در دیگر زبانهای ایرانی همچون -l- ظاهر می‌شود (قس. **ḍyw** «ناستوار، فریبگر»، **pty'ḍ** «جام» - فارسی پیغاله). به نظر ر. گوتیو استفاده از حرف آرامی l برای ثبت همخوان سغدی **ḍ** باید نتیجه ادغام دو همخوان آرامی d با l است که در خط سغدی در هزوارشهای آرامی ظاهر می‌شود. ولی مقایسه با دیگر الفباهای آسیای میانه به مانند سغدی که از آرامی پیدا شده‌اند، با این فرضیه مغایرت دارد. در پارتی (متون از نسا، اسناد اورومان، سفالینه‌ها، کتیبه‌های (پارتی) پهلوی ساسانی) و خوارزمی (اسناد از توپراق قلعه) حرف d هیچ همانندی با L پیدا نمی‌کند. به دشواری می‌توان انتخاب علامت l برای ثبت سغدی **ḍ**

جهت تفاوت دقیق‌تر  $\delta$  و  $r$  (  $d$  و  $r$  در پارسی و خوارزمی تقریباً تفاوت ندارند) در این صورت انتظار می‌رفت که صدای  $r$  با  $L$  ثبت شود، همان‌گونه که آن در خط فارسی میانه بیان می‌شود.

ثبت  $\delta$  از طریق  $L$  در الفبای سغدی باید صرفاً با دلایل آواشناسی توضیح داده شود: تلفظ صدای اصطکاکی پیش‌زبانی نزدیک به  $L$ . چنین تلفظ احتمالاً بیش از همه برای گویشهای سغدی غربی<sup>۱۶</sup> و از جمله گویشهای سمرقند و بخارا خاص بود که اساس زبانی سغدی کتبی را تشکیل می‌داد (در نهایت یکی از «نوشته‌های قدیمی» سغدی ابتدای قرن ۴ میلادی از جانب یک سمرقندی و برای سمرقند نوشته شده است). در این باره همچنین ثبت فارسی میانه<sup>۱۷</sup> واژه سغدی  $syw\delta yk // swy\delta yk$  همچون  $s\ddot{u}lik$  گواهی می‌دهد:  $\delta$  همچون آوایی تلقی می‌شود که با فارسی  $\delta$  فرق داشت و به  $l$  نزدیک بود.

بازتاب آوای سغدی  $\delta$  همچون  $d$  نمی‌تواند ملاکی برای قضاوت در باره تبدیل  $\delta$  به  $d$  در دیگر گویشهای غربی سغدی<sup>۱۸</sup> باشد، زیرا این تبدیل در زبان یغناپی ممکن است نسبتاً دیرتر<sup>۱۹</sup> و احتمالاً تحت تأثیر زبان تاجیکی پیدا شده باشد.

بدین سان، دلیل کافی برای آن وجود ندارد که ثبت فارسی واج سغدی  $\delta$  همچون  $l$  در واژه‌های اقتباسی رد شود.



از دیگر ویژگیهای آوایی در تحقیق لغات سغدی که از طرف هنینگ بدانها اشاره شده، ثبت  $\delta$  با واج  $f$  قابل توجه است. واج سغدی  $\gamma$  (در متون مانوی و در سغدی مسیحی  $\gamma$ ،  $x$ ) در واژه‌های اقتباسی به صورت  $\gamma$  و  $x$  بازتاب می‌یابند و خوشه‌های آوایی  $\gamma d$  و  $\beta d$  (که در نوشته‌های سغدی به صورت  $\gamma t$  و  $\beta t$  ثبت می‌شوند) نیز مطابق فراگویی  $\gamma d$  و  $fd$  هستند.

به علاوه واژگان سغدی که در آثار هنینگ ذکر شده‌اند، می‌توان یک سلسله واژگانی را ذکر کرد که از سغدی به فارسی آمده‌اند که بعضی از آنها در حال حاضر تنها در زبان تاجیکی باقی مانده‌اند:

۱. واذیج  $vādič$ ، چفته رز، داربست تاک. اسدی طوسی (لغت فرس، ۶۰):  
واذیج - کوی چفته رز باشد. شاکر بخاری گوید:

همه واذیج پر انگور و همه جای عصیر  
زانچ ورزید کنون بر بخورد برزگرا  
واریانتهای وابسته به دستنویس‌های  
اسدی: <sup>۲۲</sup> فهرست منتشر شده هرن: کوی چفته  
رز باشد؛ چون انگور باشد که رسته باشد؛  
جایی که انگور رسته باشد. تفسیر آخری با  
تغییر نه چندان زیاد در لغت نامه‌های شمس  
فخر (نشر زامن، ص. ۱۷) <sup>۲۳</sup> و اوبهی (ورق  
۱۷۷ آ) و نیز فرهنگهای نسبتاً متأخر  
تکرار می‌شود.

Vādič ممکن است همچون لغت سغدی دانسته شود که با پسوند گسترش یافته صفت نسبی و مصدر ساز (اسم ساز) -ič(yč)<sup>۲۴</sup> ساخته شده است. ریشه vāḍ- به معنی «داربست انگور» (سغدی \*wāt) باید با ایرانی باستان vāiti- مرتبط باشد، قس.: اوستایی vāēti- «بید». روابط متقابل و تبدیل معنای واژگان «دار بست انگور؛ بید؛ داربست» به خوبی از جانب تدسکو در مثالهای مربوط به توسع معنای ایرانی باستان raza و اسلاویانی loza<sup>۲۵</sup> نشان داده شده است. رابطه مشابه معناها در یک سلسله زبانهای هند و اروپایی و هم تبدیل i-e \*veiati<sup>26</sup>, \*viti مشاهده می‌شود:

الف) «بید»: روسی vetla, vetluga، لاتینی vīmen «شاخه نرم، داربست از چوب بید»، هندی باستان vetasas (بید بوته)، اوستایی vaēti، تاجیکی «بید»، یغناپی «ویت»، افغانی «وله»، شغنایی wed، پراچی «غی».

ب) داربست انگور: لاتینی vitis، یزغلامی wiḍg، سغدی wāt در واژه از سغدی اخذ شده vādič که جزء vāḍ ایرانی باستان vāiti\* را بازتاب می‌کند. تبدیل ai به ā (با حذف i) در سغدی مشاهده شده است: pr''šy (frāšai) «فرستاد» از ایرانی باستان frāšaya؛ s-(ās) «گرفتن، ربودن»، مأخوذ از āyasa.<sup>۲۷</sup> مقایسه کنید تبدیل ai به a در افغانی wala «بید»، از ایرانی باستان \*waiti-<sup>۲۸</sup>. حرف صدادار باستانی -t در سغدی معمولاً همچون -t و به

ندرت به صورت  $-d^{۲۹}$ ،  $-δ$  - بازتاب می‌شود و در واژه  $vādič$  باید آن را نتیجه مطابقت سازی تلفظ واژه سغدی با معیارهای آوایی قرون ۹-۱۰م. به شمار آورد. نمونه مشابه این ثبت سغدی  $xutēn$  «خاتون، شهبانو» (بودایی  $(\gamma wt^{(۱)} yn h)$ ) است؛ همانند «خزینه» (طبری، ۲، ۱۴۴۷) - لقبی که سال ۷۲۰-۷۲۱ (ق.) به سعید ابن عبدالعزیز حاکم خراسان اعطا شده بود.<sup>۳۰</sup>

سغدی  $-t$  - همچون  $-δ$  - هم در واژه «آذرنگ» (لغت فرس ۲۸۲) مأخوذ از سغدی  $*tr^{(۱)}nk$  بازتاب می‌شود.<sup>۳۱</sup>

$Vādič$  از جمله واژگان قرضی سغدی می‌باشد که تا امروز در زبان تاجیکی باقی مانده است: تاجیکی  $Vāiš$  «چوب اتکا برای تاک» (فرهنگ تاجیکی روسی، ۱۹۵۴، ص ۹۳) و همچنین در گویشهای شمالی تاجیکی  $Vāič$ ،  $Vāij$  (در شهرسبز طبق گزارش ع. میرزایف)،  $Vāij$  (در کان‌بادام - طبق گزارش م. فاضل اف)  $Vāiš$  (در سمرقند طبق گزارش رسول هادی‌زاده) «پایه داربست تاک»؛ وایچ/وایج/وایش کردن، وایچ برداشتن «برداشتن داربست تاک بر روی پایه»؛ گاواره وایچ (گهواره وایچ) «داربستهای به هم پیچیده تاک». در لغات گویشهای جنوبی تاجیکی واژه  $Vāič$  وجود ندارد. در زبان فارسی معاصر، واژه وادیچ در فرهنگهای موجود مشاهده نشد.

قضاوت روشن در باره زمان تبدیل  $-δ$  - به

-y- در واژه تاجیکی وایچ (vovič) دشوار است. اگر بر اساس لغتنامه شمس فخری قضاوت کنیم، در قرن ۱۴ میلادی، این واژه به شکل vādič(j) یا vādič تلفظ می‌شده، زیرا نمونه ذکر شده در معیار جمالی، متعلق به خود مؤلف است.

وجود اشکال دوگانه با -d(-δ)- و -y- از طرف پاول هرن<sup>۳۲</sup> برای یک سلسله واژگان ذکر شده بود: xaδū «خدو، آب دهان» - xayū؛ piyāz «پیاز» عربی (وام‌واژه از فارسی)، - šašbiδāz - نام گیاه و ترجمه لفظ به لفظ آن شش پیاز (فارسی میانه paδāč, paδāz) و غیره. Vādič تنها واژه‌ای نیست که به تائیداری مربوط باشد و از زبان سغدی به فارسی آمده باشد. واژه mul «مُل، شراب» از سغدی mδw (W.B.Henning, BSOS X, Ch.1. p.98) نیز متعلق به این گروه واژگان است. احتمالاً واژگان غن، غنگ «تخته‌ای برای فشردن انگور و گرفتن آب آن» (لغت فرس، ۲۶۵، ۳۵۹) و همچنین چرخشت (لغت فرس، ۴۲) تاجیکی معاصر čorxišt، سغدی črxwšt، فارسی میانه karhoš.

مورخان چینی درباره گسترش کشت انگور در فرغانه (دَوَن) و در سغد (کن) را ذکر می‌کنند<sup>۳۳</sup> و در باره آشنایی چینیان با صنعت کشت انگور و شرابگیری، هنگام سفر چژان تسیان به فرغانه (سال ۱۲۸ قبل از میلاد) خبر می‌دهند. از جمله گیاهان قابل کشت که چانگ چین با خود به چین برد،

گیاه *Vitis vinifera* نیز بود. نام داربست تاک و انگور در زبان چینی - *p`u-tao* (و از همین جا واژه ژاپنی *budo*) احتمالاً واژه سغدی *muḍa* (*mwḍ*)، اوستایی *maḍu-*<sup>۳۴</sup> را منعکس می‌کند.

۲. پلغده «فاسدشده، خراب شده (تخم مرغ) و پوسیده (میوه)» (فرهنگ رشیدی، ۲، ۱۶۷). در زبان تاجیکی معاصر پلغده همچنین به معنی «پخش شده، پهن شده» (مثلاً در مورد نقش). خوشه گروه *-γd-* (در زبان فارسی تاجیکی با گروه *-xt-* مطابقت می‌کند)، قس. پسغده «استوار، مستقر»، آسغده «آماده» (به همین معنی سغده، فرهنگ رشیدی، ۱۱، ۲۳)؛ آسغده «نیم سوخته»؛ آلغده، آرغده «خشمگین، پرغضب»؛ **الفغده** «جمع کرده شده، حاصل شده» از سغدی به فارسی آمده است.<sup>۳۵</sup>

*Palayda* < سغدی *pryt-(parəyd-)* «گذاشته شده، ترک شده، رد شده» - صفت مفعولی زمان گذشته از *pryč, prys-*؛ قس. یغنابی *piraxs-*؛ *piraxta*، یزغلامی *raxs-: ragd* «باقی ماندن». در مورد کاربرد با هم *r:l* قس. آلغده، آرغده از سغدی *rwyt-* به معنی خاص «ترک شده، گذاشته شده، خراب شده، فاسدشده، گندیده» احتمالاً در زبان فارسی پیدا شده است. قس. سغدی *pryt*، تاجیکی مانده «خسته».

۳. ترغده *tarayda* «کرخت، فلج» (فرهنگ رشیدی، ۱، ۲۰۴، شعر منجک ترمذی) - سغدی

(-trayd)-tryt صفت مفعولی زمان گذشته از فعل trys- «فشار دادن، پخش کردن»، قس. سغدی بودایی  $\beta\text{tyn}\check{\text{c}}:-\beta\text{tryt-}$  «تابع کردن، غلبه کردن»، -try's «به هم فشردن».

۴. غریو «بانگ و فریاد» (لغت فرس، ۴۱۴؛ شمس فخری ۱۰۹؛ اوبهی ۱۲۰ ب؛ فرهنگ رشیدی ۲، ۸۶) تاجیکی معاصر «بانگ، فریاد» (قس. غریویدن، غریوان). قس. سغدی بودایی  $\gamma\text{r}'\text{w}$  «زوزه کشیدن، بانگ برداشتن» (TSP 3, 246)، یزغلامی  $\gamma\text{r}\text{aw}:-\gamma\text{r}\text{awd}$  «گریه کردن، نالیدن».

۵. چخ «مبارزه، کوشش»، چخیدن «جنگیدن، کوشش کردن» (لغت فرس، رشیدی ۱، ۲۳۶ و غیره). فعل اسمی (مصدری) چخیدن که در آثار کلاسیک فراوان استفاده شده است، در گویشهای معاصر زبان تاجیکی وجود دارد. چخ «مبارزه» و چخی نیز به همین معنی است. قس. همچنین چخاچخت «جنگال، دعوا»، چخان «بحث و دعوا» احتمالاً مقتبس از سغدی است: سغدی مسیحی  $\check{\text{c}}\text{x-}$  «مبارزه کردن، جنگ و جدال کردن» (BST II).

۶. کاک «کام، سقف دهان». اسدی طوسی (لغت فرس، ۳۰۱، تنها در نسخه ن):

کاک - سر زفان بود؛ فردوسی گوید:

بباید بریدن ورا دست و کاک

که تا چون از این کار نامدش باک<sup>۳۶</sup>

واژه «کاک» به همین معنی که در

فرهنگهای بعدی وجود ندارد، باید از

واژگان کاک «به معنی مرد» (در فرهنگهای اسدی و اوبهی ذکر می‌شود که این واژه مخصوص زبان ماوراءالنهر است) و هم کاک «به معنی مردمک» و کاک «به معنی نان نازک» در فرهنگهای تفسیری زبان فارسی جدا کرده شود.

کاک به معنی «کام، سق دهان» ممکن است همچون واژه قرصی از زبان سغدی k`kh «کام»، ایرانی کهن -kāk \*kāhaka\* > در نتیجه کشش دوره ابتدایی<sup>۳۷</sup> (شکل کامل در سغدی بودایی k`γ`kh, k`γk مق منجانی kāγako) مق شود همچنین سغدی مسیحی q`x «گلو».

۷. انفست «تار عنکبوت» (لغت فرس، ۴۳- ۴۴؛ شمس فخری، ۱۴؛ فرهنگ رشیدی، ۷۹؛ اوبهی ورق ۹ آ: انفست به جای انفست. ک.گ. زامن پیشنهاد می‌کرد که انفست باید از ایرانی باستانی -ham-basta\*<sup>۳۸</sup> باشد. ولی در زبان فارسی، شکل قانونمند آن «انبست»، قس «انبسته» «محکم بسته شده» وجود دارد.<sup>۳۹</sup> پاول هرن در Grundriss der Neupersichen Etymologie (شماره ۲۲، ص ۲۵۴) «انفست» را معرب «انبست» فارسی محسوب کرده است. بعدها خود هرن احتمال داده است که «انفست» ممکن است صورت گویشی «انبست» باشد.<sup>۴۰</sup> هوبشمان هم «انفست» را با -ham-basta\* مرتبط دانسته، ولی اشتقاق دیگری پیشنهاد نمی‌کند.

انفست ممکن است واریانت فارسی واژه سغدی (amβast// anβast) -nβst «بسته شده»،

استوار شده» از ایرانی باستان \*ham-basta باشد.<sup>۴۱</sup>

تحوّل و نوسان در ثبت مصوت هجای دوم -a- در اسدی و -i- در اوبهی آهنگ مبهم را در بیان مصوت در شکل‌های مفعولی سغدی بازتاب می‌دهد: بودایی -bst-، مانوی -bst-، -byst-، مسیحی -byst-.<sup>۴۲</sup>

قابل ذکر است که محدودیت معنی واژه سغدی -nβst- به عنوان وام‌واژه (بسته شده - تار عنکبوت) به تضعیف ارتباط آن با واژه مشابه anbast از نگاه اتیمولوژی شده است. در فرهنگها انبست و انفست به عنوان واژگان متفاوت ذکر می‌شوند.

۸. فرخشته (farxašta) «گسترده، بر زمین کشیده» (فرهنگ رشیدی، ۲، ۹۷). در فرهنگهای اسدی طوسی (فهرست منتشر شده هرن و دستخط ن، لغت فرس، ۴۳۷) و محمد تبریزی (برهان قاطع، ۱۷۸) واژه مذکور به معنی «قطایف» ذکر شده است و اسدی بدان اشاره می‌کند که واژه مذکور متعلق به «زبان ماوراءالنهر» است. به معنی اخیر در فرهنگها (لغت فرس ۴۳۷، اوبهی، برگ ۱۲۸ ب، برهان ۱۷۸، رشیدی ۲، ۹۷) همچنین واژه فرخشه آورده شده است.<sup>۴۳</sup>

معنی اصلی واژه فرخشته احتمالاً «کشیده، پهن شده» بوده و از اینجا معنی «به زمین خوابیده» پیدا شده است و بعداً معناهای ویژه مانند «پهن کرده، خمیر ورقی» گرفته



است. قس. فرخاک، فرخواگ «گوشتابه و قلیه ای است که بر بالای آن تخم مرغ ریزند»، از سغدی *fraxwāk* «شکسته شده، پاره شده، خردشده» مانوی *frxw`k* «شکسته، پاره کرده شده»، بودایی *βryw`y* «خرد کردن».<sup>۴۴</sup>

*faraxša* و *faraxša* (از *\*farxaša*) ممکن است همچون واژگان قرضی از زبان سغدی به شمار آیند: سغدی *\*βry(C)št* و *\*βry(C)šy* - صفت مفعولی زمان گذشته و اسم از فعل *\*βry(C)š*، قس. سغدی بودایی *-γrš*، *-γnš*، مانوی *-xrš*، *-xnš*، *-xš*، مسیحی *-xrš*، *-xnš* «کشیدن، در آوردن، بیرون آوردن»، یغناپی *-xaš* «کشیدن، فشار دادن». واژه سغدی *-xaš*، در زبان فارسی با *(kaš- (kašidan)*، فارسی باستان *\*krš-*، اوستایی *karš-* مطابقت می‌کند.<sup>۴۵</sup>

ژکاره «ستیهنده، لجوج، کینه‌ور» (لغت فرس، ۴۳۸، شمس فخری، ۱۲۴) اوبهی ۹۳ آ؛ فرهنگ رشیدی، ۱، (۳۲۸). ژکاره واژه سغدی *žakāre* را از ایرانی باستان *\*duš/ž-kāraka-* بازتاب می‌دهد. قس. سغدی مانوی *jkryy* (*zəkare*) «بدکاره، خشمگین، گنهکار» از ایرانی کهن *\*duš/ž-kāraka-*<sup>۴۶</sup>. واژه سغدی *žakāre* از جهت ساختار، مشابه با واژه فارسی «دشمن» است.

۱۰. سیچغنه «صعوه، پرنده ای شکاری» (فرهنگ رشیدی، ۲، ۳۹؛ برهان قاطع، ۷۰). سغدی *\*syčyn(C)k* قس. سغدی *syč*، یغناپی *siča* «گنجشک»<sup>۴۷</sup>، *sičak* «گنجشک» - *sičaki sarkalla*

نام گیاه «سر گنجشک». قس. کنید همچنین  
 سغدی w'r'y'y ، w'r'y'n'k ، w'r'y'y «نام  
 پرنده ای»، اوستایی -vārəyna. احتمالاً با  
 واژه سغدی sīč و واژه «موسیچه» مرتبط است  
 که امروزه در زبان تاجیکی فراوان  
 استفاده می‌شود.

انستیتو زبان و ادبیات جمهوری شوروی  
 سوسیالیستی تاجیکستان  
 سپتامبر ۱۹۵۶

## پانوشتها:

۱. ۲۷ آگوست سال ۱۰۴۶ میلادی
۲. مثلاً رجوع کنید ای.ا. برتلس. «فارسی تاجیکی دری» مجله ساوتسکایا اتنوگرافیا (مردم شناسی شوروی) شماره ۴، ۱۹۵۰. دکتر رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران ۱۳۲۱، ص ۱۴۸.
۳. نک: پیشگفتار لغت فرس اسدی طوسی، نشر عباس اقبال، تهران ۱۹۴۱، ص. ۱. از این پس، همه ارجاعات به لغت فرس مطابق این نشر داده می‌شود. در خصوص فرهنگ قطران که به ما نرسیده، در مقدمه فرهنگ صحاح الفرس نیز اشاره‌ای بدان شده است که در سال ۷۲۸ هجری (۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ میلادی) در تبریز (مؤلف: شمس الدین محمود ابن هندوشاه نخجوانی) تهیه شده است. نک. صادق کیا. «کهن‌ترین دستنویس لغت فرس اسدی طوسی»، مجله دانشکده ادبیات، شماره ۳، سال سوم، ص ۲-۳. مؤلف کشف‌الظنون، فرهنگی را که توسط قطران تألیف شده، «تفاسیر» می‌نامد.
۴. لغت فرس، ص ۱-۲. ترجمه روسی پیشگفتار (با مقابله با برخی از نسخه‌بدلها با متن عباس اقبال) نک. مقاله ک. ای. چایکین، «اسدی اکبر و اسدی اصغر». مجموعه فردوسی، لنینگراد ۱۹۳۴، صفحه ۱۲۷-۱۲۸.
۵. مقایسه کنید: عبارات سغدی ذکر شده در تاریخ بخارای نرشخی. نک:  
F.Rosemberg, Sogdica. Prace linguistyczne ofiar. Janowi Baudouinowi de Courtenay. Krakow, 1921, p.96.
۶. قس. زبان بخاری در نرشخی: جموک به زبان بخاری به معنای مروارید است. نک.:  
R.N.Frye, Jamuk, sogdian 'pearl'? JAOS, 71, #2, p.142-145.  
در منابع بعدی ذیل عنوان «زبان بخاری»، گویشهای تاجیکی فهمیده می‌شود. ای.م. پیشیروا برای نگارنده توضیحات ذیل را در مورد واژه کلال (به معنای سفالگر) ارائه داد: «... به زبان بخارا کلال داشگر را گویند». کلال واژه هندی بوده، در زبان تاجیکی و کابلی (کلال) فراوان استفاده می‌شود، ولی در زبان فارسی معاصر وجود ندارد.

۷. به جز کتیبه‌های سغدی، عربی و فارسی میانه، در همان ناحیه، چهار سفال‌پاره دیگر با نوشته‌هایی پیدا شده‌اند که خط آنها دقیقاً مشخص نشده است (خطی احتمالاً منشعب از برهمی).
۸. پیرامون روند مخالف - تأثیر زبان فارسی در زبان مکتوب سغدی، می‌توان بر مبنای وام واژه‌های فارسی میانه در سغدی قضاوت نمود. مثلاً اصطلاحات تقویمی مانند  $\text{ny}\delta\text{ zm}^n$  روز آنهایتا یعنی روز جمعه؛  $\text{wry}n^{\text{}}\text{ z m}^n$  روز ورهران - روز سه شنبه؛  $\text{``}\delta\text{yn}^{\text{}}\text{h}$ ،  $\text{``}\delta\text{yn}\gamma$  «جمعه» و غیره. نک: آ.آفریمان، ودی ۲ (۳) ۱۹۳۸، ص. ۴۱) و نیز یک سلسله کلمات دیگر دارای معانی گوناگون:  $\text{w}^{\text{}}\text{x}\delta\text{y}k$  "خداوندی" (صفت فارسی از وام‌واژه فارسی میانه  $\text{wax}\delta$  «روح»);  $\text{p}^{\text{}}\text{m p w}\delta\text{t}$  «کاتب»،  $\text{d y x}^{\text{}}\text{w}$  «ده، روستا»،  $\text{z y r}$  «خردمند، عاقل»؛  $\text{p r x y}$  «پاداش»؛  $\text{p}^{\text{}}\text{m p w}\delta\text{t}$  W.B.Henning, Sogdica, L., 1940, p. 17. BBB, نک. «ملکه، شهبانو» و غیره. نک. p.57, 69, 86, 105, 138, 140; E.Benveniste, BSOS IX, p.3, 515; I.Gershevich, A grammar of Manichean Sogdian, Oxford, 1954, §§ 44, 49, 63 et.al.
9. P.Horn, Gr.d.Ir.Ph. 1,2, p.8. 14,57, 69.
10. R.Gauthiot, JA, 1911, p.53, 57; Essai de grammaire sogdienne. I.Paris, 1914 -1923, p.II.
11. W.B.Henning, Sogdian loan-words in New-Persian. BSOS X, p.1; I.Gershevich, A grammar of Manichean Sogdian, Oxford, 1954, §§ 44, 49, 63 et.al. E.Benveniste, Textes sigdiens de la Mission Pelliot, Paris, 1940 (); JA, 1951, p.114. et.al.
۱۲. م.س.آندریاف در مقاله «در باره زبان تاجیکی معاصر (مجموعه مواد پیرامون تاریخ تاجیکان و تاجیکستان»، استالین آباد، ۱۹۴۵، ص.۶۷) واژگان  $\text{katta}$  به معنی «کلان، بزرگ» و  $\text{k}\ddot{u}\text{p}$  به معنی «زیاد» را از زبان ازبکی (همچنین در یک سلسله گویشهای تاجیکی و زبانهای یغناپی و پامیری) به زبان سغدی متعلق دانست. با این حال ثابت کردن برخاست سغدی این واژگان غیرممکن است.
۱۳. واژه‌نامه از جانب آ.ی. مجی کارمند علمی انستیتوی زبان و ادب آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان تهیه شده است.
۱۴. قس. از جمله سغدی  $\text{ka}\delta$ ,  $\text{kan}\delta$  «شهر» فارسی شهر (از پارتی) مکان جغرافی در قلمرو آسیای میانه  $\text{-kat, kant/d}$  دقیقاً مرزهای گسترش زبان سغدی را نشان می‌دهند؛ نک: نقشه سغدیان در دستور ر. گوتیو؛ سغدی  $\text{me}\delta$ ، فارسی روز.

۱۵. اسدی طوسی (لغت فرس، ۳۶۳) این واژه را همچون واژه متروک ذکر کرده است: پلندین - پیرامون در بود و به زمان ما چهار چوب خوانند. قس. پلندر در در گویشهای معاصر تاجیکی.
16. \* F.C.Andreas, SPAW, 1910, XV, p.307; R.Gauthiot, Essai de grammaire sogdienne, I, p 13, 139.
۱۷. نک: ک.و. کوفمان. بعضی مسئله های تاریخ زبان سغدی. آثار انستیتوی زبان شناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی. جلد ۶، ۱۹۵۶. ص. ۴۵۹-۴۹۸.
۱۸. گزارش ۳ مارس سال ۱۹۵۰ در انستیتوی شرق شناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی خوانده شده است.
۱۹. به تلفظ  $\delta$  همچون  $d$  در گویشهای شرقی سغدی به طور غیرمستقیم نامه ایغوری اشاره می کند که در آن نشانه  $d$  به سغدی  $\delta$  مربوط می شود. (نک. W.B.Henning, BSOS X, Ch.1. (p.97
۲۰. مقایسه شود R.Gauthiot, Essai..., I, p. 139; K.V.Kaufman. Nekotorie voprosi istorii sogdiyskogo yazika, p.463.
۲۱. دلیل مذکور از جمله به این اشاره می کند که تبدیل  $\delta > d$  در یغناپی همچنین به فعل قرضی  $gudar$  (گونه دیگر  $dugar$ ) «گذشتن» (فارسی  $gu\delta ar$ ) هم اثر کرده است. گذار سغدی  $\delta$  در یغناپی به  $t$  (شرقی)  $s //$  (غربی) دیرتر از تبدیل  $\delta > d$  صورت گرفته است. فرضیه م.ن. بوگالیوبوف (زبان یغناپی. تحقیقات و مواد. چکیده رساله برای دریافت درجه علمی دکتر علم فیلولوژی. لنینگراد ۱۹۵۶، ص. ۱۴) در باره آنکه زبان یغناپی مستقیماً واج ایرانی باستانی  $d$  را با صرف نظر از دوره گذر از  $\delta$  به میراث گرفته است، دور از احتمال به نظر می رسد.
۲۲. نک: پیشگفتار اقبال بر نشر لغت فرس، ص و - یح.
۲۳. نمونه ذیل استفاده از واژه آورده شده است:  
به نام خسرو تاک رز نشانند مرد  
به جای خوشه همه لعل آرد از واذیح
۲۴. مثلاً سغدی مانوی  $qy\delta ty\check{c}$  «کنست غلات»، مسیحی  $qwpyty\check{c}$  «کبوتر»،  $mty\check{c}$  «واقعی، حقیقی». نک: I.Gershevitch, A grammar... §§ 1010-11.
25. P.Tedesco, Persian raz, Slav.loza, JAOS, 1943, p.151.  
قس. فرهنگ تفسیری زبان روسی، زیر نظر د.ن. اوشاکوا، جلد ۲، مسکو ۱۹۳۸، ص. ۸۵.
۲۶. قس. همچنین هندی باستانی  $t\bar{a}las$  "Weinpalme"،  $t\bar{a}l\bar{i}$  - نام درخت؛ آسی  $tala$  «جوانه»، روسی  $tala, tal, talnik$  «بید بوته ای»، نک:.

- Muller, Die Sprache der Osseten, Gr.d.Ir.Ph., Anhang, p.25.
27. I.Gershevitch, §§ 129, 233, 539. اثر ذکر شده
28. G. Morgensterne. EVP, p.86.
29. I.Gershevitch, §§ 129, 233, 539. اثر ذکر شده
۳۰. خذینه در طبری همچون دهقانه، رباطالبیت توضیح داده می‌شود. این لقب همچنین در این‌التیر، بلاذری و ثعالبی آمده است. نک: ای. کروچکوفسکی: قدیمی‌ترین سند عربی از آسیای میانه «مجموعه سغدی»، لنینگراد، ۱۹۳۴، ص ۶۴. در مورد خذینه و گونه سغدی آن  $\gamma wt(\text{ })ynh$  اینجانب در گزارشی در باره خط سغدی بخارا اشاره کرده بودم که ماه می سال ۱۹۵۱ در LO IIMK ارائه شد. و. هنینگ (نک. Gershevitch اثر مذکور، ص ۱۱۳، ضمیمه ۱) پیشنهاد می‌کند که به جای خذینه، خدینه خوانده شود. نک: M.Sprengling, JNES, 1953, July, p.189-196.
۳۱. در مقاله والتر هنینگ (BSOS X, Ch.1. p.97) در یک سلسله واژه‌های اقتباسی از سغدی، انتقال سغدی -t- با -d- مشاهده می‌شود، مثلاً: بلاده: سغدی  $(\text{ })p\delta^{\text{ }t}y$ ؛ لاد: سغدی  $\delta^{\text{ }t}$ ؛ تدرنگ «چوب، چوبدستی» - سغدی  $\beta tr(\text{ })nk$ .
32. P.Horn, Gr.d.Ir.Ph. 1,2, p.8. 14,57, 69
33. Sin-shu, ch.97. 6 c.
۳۴. نک: W.B.Henning, اثر مذکور، ص. ۹۸؛ قس. و.و.برتولد، تصویر تاریخی - جغرافیای ایران، سن پترزبورگ ۱۹۰۳، ص ۱۱؛ B.Laufer, Sino-Iranica, Chicago, 1919, p.225.
35. W.B.Henning, BSOS X, p.1, p.96, 98, 103.
۳۶. در چاپهای شاهنامه بیت مذکور پیدا نشد. در فهرست ف.ولف (ص ۶۲۹) واژه کاک تنها به معنی «مردمک» (کاکوار) ذکر شده است.
37. W.B.Henning, Sogdica. P.6. Errate-sheet, p.6.
38. Shamsi Fachrii lexicon persicum... ed.C.Salemann, p.155. comment a.
۳۹. لغت فرس ۴۴۱، انفسته... هر چه بسته شود که حل نکنند
40. Gr.d.Ir.Ph., 1,2,p.78.
41. R.Gauthiot, Essai..., p.47, 61,69,159; Ф.Розенберг, ИАН 1927, № 15-17, cep 1381-1382.
42. W.B.Henning, BBB, p.53.
۴۳. لغت فرس ۴۳۷، اوبهی، ورق ۱۲۸ ب: فرخسه قطایف باشد بازبان ماوراءالنهر؛ دستخط «ن» لغت فرس: فرخسه را قطایف خوانند در ماوراءالنهر.
44. W.B.Henning, BSOS X, p.1, p.101.

۴۵. قس. سغدی بودایی -nγtš- مسیحی -nxs- «پرتاب کردن، طول کشیدن»، بودایی -wγ'rs-، مانوی -wnxš-، مسیحی -wxšn-، «آزاد کردن»، نک.: BBB ص ۵۴، I.Gershevitch, A Grammar..., §343
۴۶. قس. یزغلامی -xərax-، اشکاشیمی -xaš-، منجانی -xaš-، افغانی -kxel.
۴۷. نک.: س.ای. کلیمچیتسکی. مطابقت‌های یغناپی و سغدی، Z.I.V.5, pp.19-20.

سیفالدین میرزازاده\*  
 یغناپ میهنیم هستی، زیواکیم سغدی  
 (یغناپ میهنیم است، زبانم سغدی)

در سرزمین تاجیکستان کهن‌تاریخ، مردمی به نام یغناپیان زندگی می‌کنند که زبان این مردم را می‌توان از گرانبهاترین و نادرترین زبانهای موجود در جهان شمرد. این قوم در طول قرن‌ها در موضعی افسانه‌ای و دره‌ای دشوارگذر به نام یغناپ زندگی می‌کنند. یغناپیان میراث‌داران و میراث‌بران سغدیان کهن بوده، در زمانهای دولتداری سغد و باختر، با فرهنگ عالی خود شهرت داشتند. این مردم تمام جفاهای سیاسی و تاریخی را از سر گذرانیده، مقدس‌ترین دارایی- زبان سغدی که تنها بازمانده آن امروز با نام یغناپی مشهور است، حفظ کرده، فرهنگ مادّی و معنوی خویش را نگاه داشته، تا زمان ما رسانده است. یغناپ‌شناسی از جمله موضوع‌های مهم ایران‌شناسی است که اهمیت خود را تا حال حفظ نموده است. زبان معاصر یغناپی ادامه یا یکی از گویشهای زبان سغدی است که به

\* رئیس شعبه یغناپ‌شناسی انستیتو رودکی آکادمی علوم تاجیکستان.



گروه زبانهای شرقی ایرانی تعلق دارد. شاید موقعیت جغرافیایی یغناپ و کوههای سر به فلک کشیده و کسناگذر بود که علت پابرجایی این زبان گشته است. از این رو، ما را واجب است که این گنج بی‌بها را همچون گوهر چشم‌گرامی داریم. امروزه، یغناپ‌درّه در بین سلسله‌کوههای زرافشان (از شمال) و سلسله‌کوههای حصار (از جنوب) جایگیر بوده، تابع ناحیه عینی ولایت سغد می‌باشد. یغناپ در بلندی ۲۵۰۰-۳۰۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد. شغل اساسی اهالی یغناپ کشاورزی و چارواداری است.

یغناپ‌درّه موضعی است که تاریخی کهن و پرافتخار دارد. متأسفانه، یغناپ امروزی نه آن یغناپی است که مورخان گذشته وصف آن را کرده‌اند. از شکوه پیشینه یغناپ، به جز روستاهای ویرانه و نیم‌ویرانه که مزارهایی ناآبادی را می‌مانند، چیزی نمانده است.

در سال ۱۹۷۰م. رهبران کوتاه‌اندیش، مردم این سرزمین باستانی را به طور اجباری با بالگردها به دشت سوزان و شوره‌زار ناحیه ظفرآباد، برای بنیاد آن کوچاندند. در آن زمان، یغناپ ۳۲ روستای آباد و زیبا و نزدیک به ۴۰۰۰ اهالی داشت. از این تعداد، بر اساس فهرست مهاجرت اجباری، ۳۱۹۴ نفر را به ناحیه ظفرآباد بردند و

مابقی به دوشنبه و ناحیه‌های حصار و ورزاب رفتند.

در زمان مهاجرت اجباری، اشخاصی که تمرد می‌کردند، دست و پایشان را بسته به داخل بالگرد پرت می‌کردند. دیدن چنین منظره، بسیار دهشت‌آور بود.

زن‌ها در لحظه ترک خانه‌های سنگی خود ناله‌های جانخراش کشیده، بعضی مو و روی خود را می‌کنند، لیکن چاره‌ای نبود. از شنیدن ناله و شیون آنها دل ریش می‌گشت و دیده اشک حسرت می‌ریخت. پیرزن‌ها از ناامیدی، با ناله و آه به خلبانان التماس می‌کردند که چرخبال را کمی پست‌تر فر آورند (پایین آورند)، تا بار آخر دیهه و سرزمین خود را ببینند:

الوداع ای وطنم، الوداع ای وطنم!

الوداع ای وطن به جان و دل برابرم!

ای چرخبال پست‌تر فرآ، کار دارم،

یک بار دیگر خیال یغناپ دارم.

چنین صداهاى امدادطلبانه، هزاران

مرتبه تکرار می‌شد، ولی هیهات!

بدین ترتیب، منطقه‌ای آباد و زیبا که

مردمی بسیار مهمان‌نواز داشت، در مدتی

کوتاه به کلی تبدیل به ویرانه و به

چراگاه تابستانی تبدیل شد.

مردم این موضع در هر دور و زمان تحت

فشار قرار داشت و پیوسته با دشواریهای

زیاد سیاسی و تاریخی رو به رو گردیده

است که در این جا حق به جانب شاعر  
شیرین سخن و نکته سنج لایق است که در شعر  
«به یغنا بی وطن خراب» این نکته را چنین  
بیان کرده است:

چند گم کرده زبان قصد زبانت کردند  
چند نادیده جهان قصد به جانت کردند...

لیک امروز ز موری تو می پیچد دود،  
مثل آه تو که پیچیده است بر چرخ  
کبود.

چون در آتشگه تو شعله پیچان دیدم،  
شاد گشتم که فروزنده شده آتش سغد...

شاد گشتم که ز نو زندگی آغاز شود،  
مردمت مثل سر قلّه سرافراز شود.  
شاد گشتم چو جگر بند سعادت خواهی،  
همه درهای تو بر روی جهان باز شود.

گر ز بیداد زمانه بزنی هر دم داد،  
می شود خانه اجدادیت از نو آباد.  
... گور آنان که چنین خانه خرابت  
کردند،

هیچ آباد مباد! هیچ آباد مباد!

از تاریخ و گردش ایام بر ما معلوم  
است که بخت با یغنا بیها چندان همراه نبوده  
است. آنها همواره با دشواریهای زیاد زندگی  
رو به رو شده اند. این حال باعث آن گردید

که مردم یغنا بدره پریشان گردیده، قریب بود که سنتهای محلی و زبان خود را فراموش سازند.

بعد از گذشت سالها، دقیقتر پس از ۸ سال مهاجرت اجباری، بعضی از یغنا بیهای میهنپرست پی بردند که زبان و فرهنگ و سنتهای محلیشان در این دیار آهسته آهسته از بین خواهد رفت. از همین سبب، برای از بین نرفتن زبان، به یاد فراموشی نسپاریدن سنتهای محلی، برای فروزان کردن چراغ خاموشگردیده **اجدادی** سغدی، سال ۱۹۷۸ م. گروهی اندک ولی باجرات یغنا بیها به وطن عزیزشان به طور پنهانی برگشتند و شعارشان این بود:

Šavīm čirāy ālxašānīm

Tik xutannāt laksānīm

رویم چراغها را فروزان کنیم  
باز آسیابها را گردانیم

همین حس وطنپرستی بود که وطن تدریجاً از نو آباد می‌شود و مهمتر از همه در کوهستان یغنا ب، زبان شیوا و گوارای «یغنا بی یا سغدی نو، سنتهای محلی باز احیا می‌گردد». حالا ۱۶ دیهه یغنا بدره کم و بیش آباد بوده، در آنها بیش از ۸۰ خانوار و نزدیک به ۵۰۰ نفر زندگی می‌کنند که از ۱۴ دیهه یغنا بی زبان و دو دیهه

تاجیک‌زبان عبارت می‌باشد (نک. جدول ۱) :

جدول شماره ۱

تعداد نفوس	شمار خانوار	نام روستاهای یغنا	
۲۰	۴	بیدیف	۱
۲۰	۲	کشی	۲
۱۲	۲	پُراوت	۳
۲۳	۴	تگی چنار	۴
۱۲	۲	مرغیمین	۵
۱۵	۳	وغینزای	۶
۸	۱	شاویته // شاویته	۷
۲۱	۴	نومیتکان	۸
۷۱	۱۱	پیسکان	۹
۲۱	۲	پدیپست	۱۰
۳۳	۵	غرمین بالا	۱۱
۱۸	۲	غرمین پایین	۱۲
۵	۲	ساکن	۱۳
۵۵	۸	قل	۱۴
۱۰۷	۲۱	کریانتی (تاجیک‌زبان)	۱۵
۴۸	۸	خشارتاب (تاجیک‌زبان)	۱۶
۴۸۹	۸۱		جمع :

مقایسه شود با شمار خانوار و اهالی

پیش از مهاجرت اجباری که آلبرت خروموف در سال ۱۹۶۶م. در تحقیق میدانی خود قید کرده است (نک.: جدول ۲).

جدول شماره ۲

ش	نام روستا	شمار خانوار	شمار نفوس
۱	مُشتیف	۱۰	۴۲
۲	وَغین زای	۱۷	۹۵
۳	مَرغَتیمین	۷	۱۷
۴	بیدیف	۶	۳۲
۵	شَخسره	۳	۱۳
۶	شاویته	۱۶	۸۷
۷	دُمزای	۱۴	۵۴
۸	خِساکیدَرَف / خِساکیدور	۱۶	۶۹
۹	نومیتکان	۲۲	۸۷
۱۰	چوگت	۹	۴۲
۱۱	کشی	۱۴	۷۵
۱۲	پُلراؤت	۲۱	۱۰۴
۱۳	تِگِ چنار	۸	۴۱
۱۴	پیتیپ	۲۴	۹۹
۱۵	غرمین بالا و پایین	۲۰	۱۰۲
۱۶	ساکن	۱۴	۸۴
۱۷	سیمیچ	۲	۱۳
۱۸	دَهنه	۸	۳۱

۶۵	۱۳	قُل میانه	۱۹
۹۱	۲۰	قُل بالا	۲۰
۱۳۶	۲۹	پیسکان	۲۱
۱۳۰	۲۷	ده بلند	۲۲
۱۵۰۹	۴۰۱		جمع :

اکنون بینیم شمار یغنا بیانی که در ناحیه ظفرآباد زندگی می‌کنند، چه میزان افزایش یافته است. این معلومات سال ۱۹۸۸ م.، یعنی پس از ۱۸ سال مهاجرت اجباری ثبت شد (نک. جدول ۳).

جدول شماره ۳

شمار نفوس (تا سال ۱۹۸۸ م.)	محل زیست امروزه یغنا بی‌ها در ناحیه ظفرآباد	نام روستا پس از مهاجرت اجباری	
۲۱۰	ساوخاز عینی	پیسکان	۱
۲۰۰	ساوخاز پخته کار	ده بلند	۲
۱۱	-//-	غرمین بالا	۳
۲	-//-	پیتیپ	۴
۹۵	ساوخاز سغدیان	ساکن	۵
۵۰	-//-	غرمین بالا	۶
۸۰	-//-	وغین زای	۷

۲۸	-//-	مَرغْتیمین	۸
۳۴	-//-	شخسره	۹
۸۵	-//-	بدیف	۱۰
۲۶	-//-	چوکت	۱۱
۱۴۵	-//-	پیتیب	۱۲
۱۰۵	-//-	کشی	۱۳
۹۸	-//-	دُمزای	۱۴
۱۶۵	-//-	پُلراؤت	۱۵
۹۱	-//-	نومیتکان	۱۶
۹۶	-//-	مُشتیف	۱۷
۳۴	-//-	شاوِیته	۱۸
۲۷	-//-	تگ چنار	۱۹
۱۱۵	-//-	خِساکیدور	۲۰
۲۰	ساوخاز کُمسومول	ساکن	۲۱
۱۳	-//-	غرمین بالا	۲۲
۹۴	-//-	قُل میانه	۲۳
۴۹	-//-	قُل بالا	۲۴
۱۸	-//-	دهنه	۲۵
۷۸	-//-	نومیتکان	۲۶
۲۷	-//-	چوکت	۲۷
۷۶	-//-	شاوِیته	۲۸
۱۵	-//-	شیمین	۲۹
۲۰۸۷	جمع:		

باید یادآور شد که این تعداد، شمار



یغناپی‌زبانهاست. شمار عمومی یغناپی‌های ظفرآباد (هم یغناپی‌زبانها و هم تاجیک‌زبانان) که سال ۲۰۰۱ م. ثبت شده است، در جدول شماره ۴ می‌آوریم. در این جدول شمار اهالی و خانوارها که در آبادیهای ناحیه ظفرآباد، که یغناپی‌ها در چهار آبادی آن زندگی می‌کنند، قید شده‌اند.

جدول شماره ۴

	نام آبادی	خانوار	شمار اهالی	جنسیت	
				مرد	زن
۱	شهرک حمید علی‌اف	۲۸۲	۲۱۶۱	۱۰۸۳	۱۰۷۸
۲	آبادی روشن	۷۵۵	۲۶۹۵	۱۲۲۴	۱۴۷۱
۳	شهرک ظفرآباد	۱۲۹	۶۸۸	۳۲۳	۳۶۵
۴	آبادی محنت‌آباد	۱۶۳	۱۰۰۵	۵۱۵	۴۹۰
جمع:		۱۳۲۹	۶۵۴۹	۳۱۴۵	۳۴۰۴

شایان ذکر است که گروهی از یغناپی‌ها تقریباً در اواخر سده ۱۹ م. یا پیش از آن، به روستاهای ناحیه امروزی غانچی (روستاهای کجراؤت، پُشت آت‌خانه، قلعه‌چه) کوچیدند. بیشتر آنها خود را یغناپی می‌شمارند، ولی زبان مادری را فراموش

کرده اند.

گروهی دیگر به ناحیه ورزاب آمدند. مثال روشن آن، باشندگان روستاهای زومند، گراب، سفیدارک می‌باشند. به گفته سالمندان روستای زومند، آن روستا تقریباً بین سالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۴م. با محنت و زحمت زیاد از جانب یغنابیان آباد شده است. مردم زومند اصلاً از چهار دیهه یغناپ- غرمین، ساکن، نومیتکان و وسراوت بدانجا کوچیده‌اند. یغنابیهای زومند برعکس یغنابیهای دیهه‌های ناحیه غانچی زبان مادری را حفظ کردند و حتی یغنابیهای روستای وسراوت که تاجیک‌زبانند، به زبان یغنابی گفتگو می‌کنند. زومند یکی از بزرگترین روستاهای یغناپ‌نشین در ناحیه ورزاب به شمار می‌رود. در جدول شماره ۵، یغنابی‌هایی که در روستاهای ناحیه ورزاب شناسایی شده‌اند، آمده است.

جدول شماره ۵

شمار اهالی	شمار خانوار	نام بعضی از روستاهای یغناپ‌نشین ورزاب	
۶۴۹	۹۸	زومند	۱
۳۶۴	۶۸	سفیدارک	۲
۱۱۰	۱۵	گراب	۳
۴۰	۸	نوآبادک (تگاب)	۴

۳۵۲	۴۶	دوغابه بالا	۵
۱۵۱۵	۲۳۵		جمع :

این معلومات ماه می سال ۲۰۰۴ م. طبق سرشماری از خانوارها به دست آمده است. مردم روستای نوآبادک تگاب سالهای ۵۰ سده ۲۰ م. از زومند به این جا آمده، این جا را مکان زیست اختیار کردند. دیهه گراب هم نظر به تعداد امروزه، اهالی بیشتری داشت. مردم این روستا را سال ۱۹۸۳ م. به موضع ایسن‌بای ناحیه رودکی (لنین سابق) کوچاندند که بیش از ۵۰ خانوار داشت. بعضی برای رفتن به آن جا راضی نشدند. آنها اختیاراتاً به روستای زومند و دیگر روستاها رفتند و پس از یک سال، باز به دیهه خود برگشته، چراغ خاموش گشته را فروزان کردند. بیشتر مردم دیهه گراب از دیهه گرمین بالای یغناپ می‌باشند.

یغناپیهای دیهه دوغابه بالا یا گذر یغناپی‌ها، اصلاً از دیهه‌های گرمین بالا و پایین، سیمیچ، ده‌بلند، قُل، ده‌کلان از یغناپ به اختیار خود کوچیدند. از ابتدای سالهای ۶۰ سده ۲۰ م. یغناپی‌ها به اینجا آمدند. پیش از مهاجرت اجباری یغناپ، یکباره یک قبیله از دیهه ساکن و باشندگان دیهه گرمین پایین به طور کامل

به این دیهه کوچیدند. همچنین طبق مواد موجود، معلوم می‌شود که ۲۶ خانوار با تعداد ۲۵۰ نفر یغناپی تا سال ۱۹۹۰م. در دیهه مولان‌جر بالای ناحیه حصار زندگی می‌کنند. مردم یغناپ سالهای ۵۰ سده ۲۰م. بدین محل کوچیده‌اند. در ناحیه یاوان ولایت ختلان، یغناپیان در سه دیهه چوچو، غرو و سبزه‌زار به سر می‌برند. در دیهه چوچو ۱۳ خانوار: ۲ خانوار از دیهه قُل و ۱۱ خانوار از دیهه ده‌کلان یغناپ؛ در دیهه غرو ۱۶ خانوار از دیهه و غین‌زای.

پرنفوس‌ترین روستای یغناپی‌نشین این ناحیه، دیهه سبزه‌زار بوده، از ۳۲ خانوار عبارت است. ساکنان این دیهه، از دیهه‌های تگ چنار، پیسکان، شاوئته، نومیتکان و و غین‌زایی یغناپ می‌باشند. باید یادآور شد که بیشتر ساکنان این دیهه از یغناپ (پیش از مهاجرت اجباری) ابتدا به دیهه بیش‌بلاق ناحیه حصار کوچیده بودند. بعداً آنها را از دیهه بیش‌بلاق به دیهه سبزه‌زار کوچاندند. برخی نیز اختیاراً از جانب بیش‌بلاق به دیهه چغتی ناحیه حصار کوچیدند. مثال روشن آنها، قبیله مردم ده‌بلند است که امروزه ساکن موضع شمیری (دهه‌های چغتی و بگرک حصار) می‌باشند.

به غیر از این، یغناپیان در شهر دوشنبه و اطراف آن، در بیشتر دیهه‌های

ناحیه ورزاب، برخی از دیه‌های ناحیه  
حصار و شهر نو و وحدت به سر می‌برند.

سیفالدین میرزا زاده  
سرودهای شفاهی مردم یغناپ

شعر و سرودهای یغناپی از جمله موضوعاتی است که تاکنون به طور مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است. قابل ذکر است که شعر و سرودهای یغناپی، از زمان شکلگیری این زبان، دچار تغییر و تحولات بوده است. همان طور که از مواد گردآوری شده محققین زبان یغناپی پیداست، چنین به نظر می‌رسد که گویی به زبان یغناپی شعر و سرود گفته نشده است و همه سرودها به زبان تاجیکی تصنیف شده است. سبب این را دانشمند روس ش. اکیبیتوف چنین شرح می‌دهد: «یغناپیها می‌گفتند که به زبان آنها، نه کتاب، نه افسانه، نه ضرب‌المثل و مقال و نه شعر وجود ندارد».

محقق آلمانی گ. یونکر سال ۱۹۱۳م. از یغناپ بازدید کرد. او نیز به چنین نتیجه‌ای رسیده بود که «یغناپیها بر آن عقیده‌اند که به زبان مادری آنها افسانه موجود نیست. آنها تصدیق می‌کنند که یغناپیها حتی سرودها را به زبان تاجیکی می‌گویند و می‌سرایند».

دانشمند دیگر روس س. کلیمچیتسکی نیز بر آن عقیده است که فلکلور یغناپیان به

فولکلور محلات تاجیک‌زبان اطراف یغناپ منسوب است.

با وجود این، در بین مواد گردآورده م.س. اندریاف و ا.م. پیشیریوا چند شعر مشاهده می‌شود که به زبان یغناپی می‌باشند. همچنین سغدشناس معروف روس م.ن. باگالیووف که سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۶۲ م. در یغناپ سفرهای علمی داشت، دو شعر به زبان یغناپی گرد آورد.

آلبرت خروموف هم به این مسئله توجه خاصه ظاهر نموده، به غیر از موضوع خویش که مربوط به مسئله‌های زبان‌شناسی (واج‌شناسی، لغت‌نامه، دستور - صرف و نحو) می‌باشد، به جمع‌آوری شعر و سرودهای یغناپی نیز مشغول شده است. وی در سفرهای علمی سالهای ۱۹۶۳-۱۹۶۵ م.، چندین افسانه، لطیفه و سرود به زبان یغناپی را در کاست ثبت نموده، بخشی از آنها را نشر کرده است.

چنان که برخی از پژوهشگران زبان و فرهنگ یغناپی معتقدند، سرودن ترانه و اشعار شفاهی به زبان یغناپی در بین مردم یغناپ گویا عادت نبوده است که البته، این عقیده سندیت ندارد.

همچنان که از تاریخ تمدن سغد و اسناد خطی زبان سغدی از ترکستان چین، ترفان سغد افراسیاب، ورخشه، پیکند، سرزم، قلعه مَغ پیداست، آثار منثور و منظوم به این زبان، طی قرن‌ها انشا شده است. شاید علت

عدم وجود اسناد غیردینی تاریخی این زبان آن باشد که آثار دینی به دلیل تقدس توسط پیروان آیین‌های گوناگون نگهداری شده و به دست ما رسیده‌اند و در حفظ سایر آثار غیردینی کوشش چندانی نمی‌شده است.

سغدیان قومی متمدن و شهری بودند که موسیقی نیز یکی از ارکان تمدن هر قوم به شمار می‌رود. در حیات فرهنگی مردم سغد، صنعت موسیقی، جایگاهی خاص داشت. تندیس‌های گلی زیادی در سرزمین سغد پیدا شده‌اند که برخی از آنها به شکل مردان و زنانی هستند که نی، سرنا، بربط و دف می‌نوازند. همچنین در دیوارنگاره‌های پنجیکند قدیم، نوازندگان طبل، بربط، نی، دونایی و غیره را می‌توان مشاهده کرد. مردم سغد نه تنها به موسیقی خویش، بلکه به هنر والای رقص نیز شهرت داشته، آهنگها و سرودهای مخصوص رقصی داشته‌اند. رقص‌ها گاه تک‌نفره و گاه دسته‌جمعی اجرا می‌شده‌اند.

در سغد انواع هنر نقاشی مرسوم بوده است. در دیوارها، منظره‌های قربانی، نیایش به آتش، رقصهای مراسمی، سوگواری، بزم و ضیافت، زورآزمایی جنگاوران و پهلوانان و دیگر لحظه‌های حیات فرهنگی سغدیان تصویر یافته است. در اکثر منظره‌ها، زنها همراه با مردان در بزم و ضیافتها شرکت ورزیده، سازهای گوناگون



موسیقی نواخته، می‌رقصیدند و یا لباس جنگی پوشیده، در مسابقه‌ها و نبردها شرکت می‌کردند.

کاسته شدن سنت محلی یغناپی در ایجاد سرودهای مردمی را می‌توان تأثیر زبان تاجیکی و سرودهای مردمی تاجیکی بر فرهنگ مردم یغناپ قلمداد کرد.

اگر سنت ایجاد سرود و ترانه‌های مردمی، زمانی میان یغناپیان و سغدی‌زبانان تا جایی قطع گردیده باشد، امروز این سنت در بین مردم، بویژه جوانان و سرایندگان و مطربان سغدی‌زبان از نو احیا می‌گردد. از اشعار آفریده شاعران مردمی و آثار فولکلوری چنین برمی‌آید که زبان یغناپی در آفرینش اشعار سنتی و سرود و ترانه‌های مردمی نقشی خاص داشته، ریتم آن از نگاه موسیقی در اشعار محلی موزون است.

رویکرد به سرودن شعر و خلق سرودهای اصیل یغناپی، مربوط به سالهای پس از دهه نهم سده ۲۰م. است. در این سالها خواننده مردمی تاجیکستان عبدالله سلطان‌اف، مطرب خوش‌سلیقه مرادعلی نورعلی‌اف، خواننده مردمی تاجیکستان محرمه شریفاوا و دیگران رو به سرودهای یغناپی آوردند.

موضوع اساسی سرودهای مردم یغناپ بیشتر به آب و خاک یغناپ، زبان، جدایی از وطن و یار و آشنا است.

یغنابیان سرودهای شفاهی خود را بیشتر در زمینه وقایع تاریخی (مهاجرت) سالهای دهه هشتم سده ۲۰م. و زیبایی طبیعت افسانه‌ای این سرزمین می‌سرایند. ابیات ذیل نمونه‌ای از این سرودهاست:

1. Ay, Yaḡnābi Suyd, āpat yirēkit mirām!

Tu kad ābāt viiš, man tav ritisa tirām!

ای یغناپ سغد، به آب و خاکت میرم!  
تو کی آباد می‌شوی، که من به نزدت  
بروم!

2. Yaḡnāb baland hastī, vēštiš dāvru

Ay ḡayakaki jun, vāw, sanim aftāru

یغناپ، بلند است، علفهایش دارو،  
ای دخترجان، بیا برآیم آفتابرو.

3. Xišiftat sinčāvak, varzay ruymasta,

Daldayt talqun, umāčšint fasta

Čangālī amullānār, Nava sāl awā!

Čubātiat kumāčī Yaḡnābšint vasta,

شیر و کولچه، در طبق مسکه،  
دل‌دیت تلقان، آش بریده مالیده‌اند.  
چنگالی مالیدند، سال نو گفت!  
چپاتی و کماچ را در یغناپ بسته‌اند.

4. Ay yār, tu vāw xānaābādīm kun,

ī misrai šēri Rūdakiipi yādīm kun.  
 Inūr zi bad āxirin suydī manim,  
 Ay banda, dar nasli ajdādīm kun  
 Yaynābi mirum, tagābi Yaynābi mirum!  
 Ham xalqi azizi Tājikistānim mirum!

ای یار بیا و خانه آبادم کن،  
 با یک مصرع شعر رودکی یادم کن.  
 امروز به بعد آخرین سغدی منم،  
 ای بنده در نسل اجدادیم کن.  
 یغنا بی میرم، ته آب یغنا بی میرم!  
 هم برای خلق عزیز تاجیکستان میرم!

در این دوره، همچنین بسیاری از جوانان یغنا بی وارد میدان گردیدند که به زبان مادری خود شعر می‌سرایند. این نشانه آن است که چراغ خاموش گشته نیاکان-سغدیان از نو فروزان می‌شود.

از این رو، مؤلف این سطور به جمع‌آوری مواد فولکلوری، بویژه شعر و سرودهای شاعران یغنا بی نیز مشغول است. تا جایی که ممکن بود با کمک و یاری همدیاران خود، دردانه‌های سخن و شعر و سرودهای شاعران جوان یغنا بی را جمع‌آوری کردیم. در این ردیف شاعران مردمی یغنا بی می‌توان از سعیدمراد سغدمهر، جوره‌بای جمعه‌یف، رحمت رضانی‌اف، زُهرآب بانظراوا، شربت عشوراف و میرزاشریف قربان‌علی‌اف برد.

نمونه‌های سرودهای یغناپی:

زُهر ا بابانظر او ا:

1- Man katta aviim Zafarābād,  
Hušat xayālim tu išt, Yaynāb  
Tu kad viišt ābāt?  
Man ārzu nihēš xast umrbād.

من بزرگ شدم در ظفرآباد،  
در هوش و خیالم تو هستی،  
یغناپ، تو کی می‌شوی آباد؟ آرزوی من  
همین است عمرباد.

2. ĩyūm man šavum Yaynāb,  
Či junat dilim kunum fayrād.  
wāvum, man suydzabunim!  
Agar pursant: či Numitkānim.

۲- یک بار من روم یغناپ،  
از جان و دلم کنم فریاد،  
گویم، من سغدزبانم!  
اگر پرسند: از نومیتکانیم\*.

3. Ay Yaynābi jun, āpat yirēktit ārī dāvru,  
Man kay riti šavum, kunum nālaat zārī  
Man ārzu xast, ziyārat kunum vādiyim,

\* نومیتکان: نام روستایی در یغناپ.

**Hasrat navarum, agar rasām ārzuyim.**

۳- ای یغنا بجان، آب و خاکهایت هستند  
دارو،

من نزد که روم کنم ناله و زاری.  
من آرزو دارم، زیارت بکنم وادی ام،  
حسرت نبرم، اگر برسم بر آرزویم.

**4.Xālakim xastī suydzabun,**

**Inūr Ērānx, firāk Ālmun.**

**Či māx dast, ay suydzabunt!**

**Sayfiddin viči sarsun**

**Id arkipiš jahān kunāt hayrun,**

**Ki māx mirim bēārmun.**

دایی ام هستند سغدزبان،  
امروز در ایران است، فردا در آلمان.  
از دست ما، ای سغدزبانها!  
سیفالدین می شود سرگردان.  
با این کارش جهانیان را کند حیران،  
که بعد از ما بمیریم بی آرمان.

سعیدمراد سغدمهر:

Nava Sāl nubārak vām!  
 Ğarti sari gul īkta  
 Tavuši bulbul īkta.  
 Ğarti paray mary damta,  
 Suydī mēni id vāw ma,  
 Sari sāl avāw virām!  
 Nava mēm avāw virām!  
 Nižs, ğarti sartivik ğārt!  
 Gul nižta arasāt.  
 Raxšini pullāt ğurāsāšt,  
 Nava sāl nubārak vāāšt!  
 Iš suyđiti tamul xast,  
 Kat par kativik laksāšt,  
 Nava sāl nubārak vāāšt.  
 Suydmēhr šumāxsa vāčī:  
 Šavt, žāyt idi numāčī!  
 Hamašint kunt xušvaxtī,  
 Sari Sāl nubārak vātī!

سال نو مبارک باشد!  
 بالای کوهها گل سبزیدست،  
 آواز بلبل شنیدست.  
 روی کوهها مرغ روییدست،  
 در ده سغدی عید آمدست.  
 سر سال آمد دادر!  
 روز نو آمد دادر!

برآیید، به بالای کوهها بنگرید!  
گل سزیدست بی‌شمار.  
صبح بچه‌ها بیدار می‌شوند،  
سال نو مبارک می‌گویند!  
این سنت سغدیان است،  
خانه به خانه می‌گردند،  
سال نو مبارک می‌گویند!  
سغدمهر به شما می‌گوید:  
روید، خوانید نماز عید را!  
همه‌تان کنید خرسندی،  
سر سال مبارک باشد!

جوره‌بای جمع‌یف:

**Zivāki baxša**

**Dastim anāsim qalamim,**  
**AWĀIM, adā kunām alamim,**  
**Bēkār nanidām či γamim,**  
**Man car dēhām qalamim,**  
**Yādīm aras xēp mēnim,**  
**Dili gaptim apēnim.**  
**Qadisak Yaγnābī zivāk vām,**  
**Bāwc, Yaγnābī maktab pēnim!**  
**Iš gapt nipišāmišt či γamī,**  
**Zivākmāx aparaxs sitamī.**  
**Bāwc, Yaγnābī zivāk rimi varim!**  
**Ki jidā viyim či γamī!**  
**Bāwc, zivākmāx ī kunim!**  
**Bāwc, mēntmāx qatī kunim!**

Šavim čirāyt ālxašānim!  
 Tik xutannāt laksānim.  
 Yaṅnābit hamašint jam vis!  
 ī gap dēhs, ī qam vis!  
 Maylaš zivākmāx kam vām,  
 Arvāhti dilmāx jam vām,  
 Iš Šēr anipiš Jūrabāy  
 Duyštagiš bēyam vām.

### به خاطر زبان

دستم گرفتم قلمم،  
 گفتم ادا کنم المم.  
 بیکار نشینم از غم،  
 من سر زخم قلمم.  
 یادم رسید ده خودم،  
 سخنهاي دلم گشادم.  
 تا زمانی که زبان یغنايي باشد،  
 بياييد، مکتب یغنايي گشاييم!  
 اين سخنها مي‌نويسم از غم،  
 زبانتان بماند عقب.  
 بياييد، زبان یغنايي را پيش بريم!  
 بعد جدا شويم از غم!  
 بياييد، ده‌هايمان همراه کنيم!  
 رويم چراغها فروزان کنيم!  
 باز آسيابها گردان کنيم.  
 یغنايها همه‌تان جمع شويد!  
 يک گپ زنيد، يک قوم شويد!  
 مَيلش (باشد)، زبانتان کم باشد،  
 دل ارواحمان جمع باشد.



این شعر نوشت جوره بای،  
شنیدگی اش بی غم باشد.

رحمت رضانی اف:

**Pullagim**

Āxir agudar pullagim,  
Afsūs, agudar pullagim!

Gāh māl apāyim pādabun,  
Mētim agudar yābun<sup>1</sup>

Gāh xari vāra jurajun,  
Nēki agudar pullagim.

Hičiyki parvām naāi,  
Har mēt mēntivik ravun  
Či Xišārtāv<sup>2</sup> tā Dēkalun<sup>3</sup>

Man vitaim mēhmān  
Āxir agudar pullagim,  
Afsus, agudar pullagim

بچگی ام (جوانیم)

آخر گذشت جوانیم،  
افسوس، گذشت جوانیم!  
گاه مال پاییدم پاده بان،  
روزم گذشت در یابان.  
گاه سوار خر جوره جان،  
لیکن گذشت جوانی ام.  
پروای چیزی نداشتم،  
هر روز به ده ها روان،

از خشارتاب تا ده کلان،  
 من شده ام مهمان.  
 آخر گذشت بچگی ام،  
 افسوس، گذشت بچگی ام!

قربانعلی اف میرزا اشریف:

Yaṅnābi mēnti baxša  
 Yaṅnābisa agar vām  
 Či čapaat raska rām,  
 Mardumš jam agar vām  
 Ani ārmunim navāt.  
 Či car avēsī agar  
 Kašisa<sup>1</sup> īγum gudar,  
 Xākī āpi lapiš nid  
 Mundagit živar.  
 Yaṅnāb astī ī galay mēn,  
 Či hamai xušruš Γarmēn  
 Agar saništ Qulisa  
 Sākan tim ī γum vēn.  
 Či Čukkat gard agar γār,  
 Passarāvt xastī hamvār  
 Pilitkaki āpi lap  
 Xutannāt āri qatār.  
 Či Pullarāt sēcitar  
 Avēnim ī katta γar  
 Rāvtipi xast barābar  
 Numš xastī Lāγari γar

در وصف دهات یغناپ  
 به یغناپ اگر شود  
 از چپ و راست راه  
 مردمش جمع اگر شود  
 دیگر آرمایم نباشد.  
 از بالا آمدی اگر  
 به «کشی» یک بار گذر،  
 بر لب چشمه خاکی اش نشین  
 خستگیت برآر.  
 در یغناپ هست روستا بسیار  
 از همه زیبایش گرمین  
 اگر برای تا کول  
 ساکن را هم یک بین  
 از «چوگت» گشته اگر نگاه کنی  
 «پسراوت» هست هموار  
 در لب رود «پلیتکک» آسیابهایند قطار.  
 از پولراوت بالاتر  
 دیدم یک کوه کلان  
 با «راوت» هست برابر  
 نامش هست «کوه لاغر».

## منابع:

1. Акимбетов Ш. Очерки Когистана // Туркестанские ведомости. - 1881.-№2-3.
2. Junker G. Arische Forshungen Yaghnobi – Studien-1. - Leipzig, 1930, S. 23.
3. Климчицкий С.И. Ягнобцы и их язык // Труды Таджикистанской базы Академии наук СССР - Т.1X. История - язык - литература. - М., Л., 1940. С. 139.
4. Андреев М.С. и Пещерева Е.М. Ягнобские тексты. - М., Л., 1957. - С.211-212.
5. Боголюбов М.Н. Ягнобский (новосогдийский) язык. Исследование и материалы. Автореф. дисс. докт. филол. наук.- Л.1956.- С.26.
6. Khromov A.L. The problem of the Yaghnobi Folklore. – ye Jan Rypka.- Prague, 1967.- p. 255-260.
۷. میرزایف س. سرودهای یغناپی. پژوهشنامه (مجموعه مقالات). دوشنبه، ۲۰۰۲. ص. ۴۴-۵۱.
۸. میرزازاده س. «فلک» و نقش آن در ایجادیات شفاهی واحه یغناپ. «فلک» و عنعنه‌های بدیعی مردمان آسیای مرکزی. دوشنبه، ۲۰۰۴. ص. ۹۱-۱۰۰.
۹. میرزازاده س. خوانش کتاب (کتاب خوانش) - دوشنبه «معارف»، ۱۹۹۳. ص. ۶۹.
۱۰. میرزازاده س. یغناپی زیواک ۲-۳ (زبان یغناپی ۲-۳). دوشنبه، ۲۰۰۷. ص. ۴-۵.
۱۱. میرزازاده س، علوی ب. دستور زبان یغناپی. دوشنبه، ص. ۶۹.
12. Мирзозода С. Хо - Рустами зиварт пару вазарк ширнам. Маҷаллаи «Гардиш». - Душанбе, 2004, №2. - С.23-28.

عالمجان محمدجان\*

نام‌واژه‌های یغناپی در بافت‌شناسی اسامی جغرافیایی وادی حصار

نام‌واژه‌های جغرافیایی منطقه شمالی حصار همچون دیگر مناطق تاجیکستان در طول سده‌ها، لایه لایه شکل گرفته و به نظام درآمده است. این است که در نامهای خاص این کهن‌دیوار، امروز می‌توان نام‌واژه‌هایی مشاهده کرد که خاستگاه آنها در زبانهای گوناگون است.

عالم زبان‌شناس و. ا. نیکونوف (B. A. Никонов) مجا قید می‌کند که «... توپونم‌ها (اسامی خاص جغرافیایی) عناصر دوره‌های گوناگون زبان را وابسته به حیات وارثانشان در خود تجسم می‌کنند و بنا بر این، آنها پیش از همه، برای حلّ و فصل یک سلسله مسائل بحث‌طلب و هنوز حل نشده زبان‌شناسی معاصر ضرور می‌شوند» (۹، ۱۲). در این حوزه، یکی از مناطقی که از نظر دانشمندان دورمانده، ولی از جهت زبان‌شناسی ارزشمند و خیلی مهم و سودمند می‌باشد، منطقه شمالی وادی حصار- دره ورزاب و رامیت به شمار می‌رود که از

---

\* پژوهشگر.

قدیم‌ترین دوران مسکن اقوام ایرانی‌زبان بوده است.

بخش عمده نام‌واژه‌های جغرافی در قسمت شمالی وادی حصار و جزئی از توپونم‌های زبانهای شرقی ایرانی به شمار می‌روند. در ادبیات علمی زبان‌شناسی معاصر، این نمود نام‌واژه‌ها را به گروه توپونم‌های زیرقشری (بقیای زبان پیشین) نیز شامل نموده‌اند. اصطلاح توپونم‌های زیرقشری، چنین نام‌واژه‌های جغرافیایی محل را در نظر دارند که آنها را محققان نام‌شناس بر اساس طبقات زبانی، به زبانهای قوم و ملّتی منسوب دانسته‌اند که این زبانها در این واحه جغرافیایی از نظر تاریخی گسترش داشته‌اند و یا مردمانش به این زبانها زمانی در این منطقه گفتگو می‌کرده‌اند. در دایرة مواد اسامی خاص جغرافیایی وادی، شمار این نوع نام‌واژه‌ها بیش از نیمی از مجموع کل نامهای محل را تشکیل می‌دهند. به این گروه در مدّ اوّل نام‌واژه‌هایی داخل می‌شوند که آنها را تنها بر اساس مواد زبانهای شرق ایرانی (سغدی، باختی، یغناپی و زبانهای امروزه پامیری) می‌توان شرح و توضیح داد.

تحلیل و بررسی مآخذ تاریخی و باستان‌شناسی و جغرافیایی آسیای میانه نشان می‌دهند که از زمانهای قدیم این مناطق مکان زیست دائمی و حدود رفت و آمد

و کوچ و گذر اقوام و قبایل گوناگون زبان و مختلف‌نژاد قرار داشته است. بر این گفته‌ها می‌توان نقشه تاریخی شاهراه ابریشم را علاوه نمود که چندین سده‌ها خط تجاری مردمان منطقه‌های بزرگ عالم از حدود این سرزمین باستانی عبور نموده است و تا امروز در بعضی اماکن تاجیکستان آثار این شاهراه بزرگ تجاری و فرهنگی را می‌توان دید. البته همه این پدیده‌های تاریخی در زندگی و حیات روزمره مردمان این سرزمین آثار خود را باقی گذاشته‌اند. علاوه بر این، ما از پژوهش دانشمندان دایر به خصوصیت‌های قومی‌زبانی این منطقه جغرافیایی می‌توان چنین نتیجه گرفت که اهالی قسمی از دیهه‌های موضع ورزاب و بالآب دره وادی رامیت، مردمان یغناپی و مستچاییانی بوده‌اند که در اوایل سالهای ۷۰ سده ۱۹م. از زرافشان به این جا آمده، ساکن شده‌اند (۱۹، ۴۰۵).

حال در بعضی دهات وادی ورزاب یغناپی‌زبانان به طور پراکنده و همجوار با مردمان تاجیک‌زبان زندگی می‌کنند و اکثر آنها با زبان یغناپی گفتگو می‌کنند. هرچند که بیشتر نام‌واژه‌های محل سکونت مردم یغناپی‌زبان مربوط به زبانهای ایرانی شرقی و مخصوصاً، زبان باستانی سغدی می‌باشند، با این که ما تا حال سندی دال بر سکونت مردم یغناپی‌زبان در این منطقه در دست

نداریم. مردمان یغناپی زبان منطقه هموار شمالی وادی حصار همیشه تأکید می‌نمایند که پدر و بابایانشان صد و پنجاه-دو صد سال پیش از کوهستان وادی یغناپدره به این جا کوچیده‌اند.

با نظر داشت خصوصیت‌های مربوط به توپونمی وادی حصار، زرافشان (وادی یغناپ و مستچاه) گفتن ممکن است که اهالی این منطقه‌ها تاریخاً عمومیت یگانه قومی و فرهنگی داشته‌اند که با نام یک محل (کوهستان) شناخته می‌شدند و نام مردمانش «غلچه» (کوهستانی) بود.

با وجود آن که زبان یغناپی در گویش مردم بومی وادی حصار از بین رفته است، ولی در نظام اسامی خاص جغرافیایی آن همچون اجزاء استوار در شکل واژه‌های زیرقشری سغدی (یغناپی) در طول قرن‌ها حفظ شده است. به این گروه، می‌توان توپونم و اسامی خاص جغرافیایی را شامل نمود که با چنین واسطه‌های توپونم‌ساز زبان یغناپی (سغدی) تشکل یافته‌اند:

توپونم‌هایی با واژه غر // غعر. واژه «غر» (موضعهای کوهی) در زبان یغناپی به معنای «کوه» به کار می‌روند. این اصطلاح جغرافیایی در نظام توپونم محلهای وادی حصار غالباً در ترکیب واژه‌هایی مانند بی‌غر، زیر غر، غر پاد، غر پاد، وراز غر، تغر، غرزای، آوتغر، لیف غر، شوغر/



شاوغر، روفیغر محفوظ مانده است. اسامی مذکور در دیگر منطقه‌های گسترش زبانهای ایرانی نیز به چشم می‌خورد. از جمله، در افغانستان نام سپینغر (در پشتو «کوه سفید یا مرمرین») و زبانهای پامیری (روشانی، شغنایی) به معنی «سنگ» استفاده می‌شود و همچون جزئی اسم‌ساز در نظام توپوئی منطقه معنای «کوه» دارد. این شکل توپوئی در دیگر مناطق جمهوری در ترکیب نام‌واژه‌های جغرافی نواحی ولایت ختلان (دنغره / دانغره)، طویلدره (پشعمر)، درواز (ایع‌غر)، خاولینگ (ایع‌غره) نیز موجود است. این اسامی تاریخی در منابع باستانی زبان سغدی به شکل -γr «کوه» است (۵، ۴۱۹). این واژه از ریشه -gari «کوه» مشتق شده است (۱۲، ۴۴).

همچنین در مواد توپوئی منطقه شمالی وادی حصار، شکل‌های گویشی نام‌واژه به صورت غعر سرخ، پس غعر، سر غعر مشاهده می‌شود که به اندیشه ما، گونه‌های لهجه‌ای کلمه مذکور می‌باشند. البته چنین طرز کوتاه‌شوی و یا حذف واکه‌ها در ترکیب کلمه، مربوط به دستگاه فراگویی جنوبی کشور است که آن را گویش‌شناسان در ترکیب برخی کلمه‌ها ثبت نموده‌اند و این عامل را از نظر تاریخی تبدیل واکه a به واج حلقی ɔ (ع) می‌دانند (۸، ۴۵-۴۸).

توپونماها با جزء رود // روت. در زمینه

این جزء در نظام نام‌واژه‌های جغرافیایی  
 محله‌های شمالی وادی حصار اصولاً بر اساس نام  
 رودها و دریاچه‌ها به وجود آمده‌اند. این  
 نامهای جغرافیایی در مواد توپونمی منطقه  
 شمالی وادی حصار تا اندازه‌ای پر استعمال  
 محسوب می‌باشند و نام‌واژه‌های زیادی را  
 می‌توان دید که در ساختارشان جزء مذکور  
 موجود است، نامهایی که به نوعی با نام  
 آنها در ارتباط‌اند، مانند غچرود (غچروت)،  
 نم‌رود، درّه و تروته، پکرود، غژرود،  
 آوروت، دهن آوروت، زگرود (نام شاخه‌ها).  
 احتمال می‌رود که با ساختار روت / راوت  
 زبان امروزه یغناپی که به معنی «دریاچه  
 کوهی» (۱۶، ۹۶). استفاده می‌شود، مرتبط  
 باشند. همچنین این جزء در ترکیب نام‌واژه  
 زمجرود در درّه ورزاب به نظر رسید. باید  
 تأکید نمود که چنین طرز تشکیلی توپونمیها  
 بیشتر خاص محله‌های اطراف نواحی ورزاب و  
 رامیت وادی حصار می‌باشند و اساساً در  
 حدود این منطقه انتشار یافته‌اند.

توپونمیها با جزء «ناو» (درّه، دره  
 کوچک). جزء «ناو» در زبانهای شرقی ایرانی  
 به معنای «درّه» استفاده می‌شود، مانند  
 یغناپ/ یغناو. این جزء در اسامی خاص  
 جغرافیایی گردآوری شده خیلی پرکاربرد  
 است و در ترکیب اسامی جغرافیایی مناطق  
 درّه رامیت و ورزاب مشاهده می‌شود. از  
 قبیل: ناو، ناوک، ناوک پایان، ناوک بالا

(نام دیه‌ها)، تگه‌ناو، ناو شادی، ناو راست (نام گردنه‌ها)، ناو تیرکا، ناو چارمغزک، ناو شاخ تگه (نام دره‌ها) و غیره.

توپونمها با جزء -کنت // -کت. این جزء در ترکیب نام‌واژه‌های جغرافیایی اماکن همجوار وادی یغناپ و فلخر به چشم می‌رسد. به مانند کُرکت (نام گردنه‌ای در کوه همجوار ناحیه کُرکت ولایت سغد)، پیسکنت (دیه‌های در دره رامیت). این جزء در زبانهای ایرانی به شکل -kaδ، -kat، -kand، -gand، -kent وجود دارد. شکل -kaδ از همه معمول‌ترین و پراستعمال‌ترین آنها به شمار می‌رود و قرینه‌های صوتی آن به شکل -qand / -kand - عربی شده و شکل -kent / -kant ترکی شده آن می‌باشند. در زبانهای ایرانی باستان از جمله زبان سغدی قدیم، شکل‌های -kaδ، -kat، -kand- پرکاربرد و پرمحصول بوده، از طریق این پسوند نام‌واژه‌های باستانی زیادی تشکل یافته‌اند، مانند چاچکت / چاچکند / شاشکند / تاشکند، سمرقند / ثمرکنت، کُرکت / کُرکنت، پنچکت / پنچیکند / پنچکینت، و غیره که در همه این نام‌واژه‌های جغرافیایی، جزء مذکور به معنای «شهر، زیستگاه و محل سکونت» آمده است.

معلوم است که پس از استیلای عرب و تا اندازه‌ای تنگ شدن دایرة استعمال زبان سغدی در ماوراءالنهر، در سده‌های ۱۰-۱۱م.

شکل سغدی این پسوند کم‌محصول گردیده است، ولی معادل ترکی آن در این دوره و منبعلد پرمحصول و پراستعمال شده است (۱۸، ۱۰). در زبان امروزه یغناپی شکل «کت//کذ» موجود است که به معنای «خانه، حجره، منزل» می‌آید (۹، ۳۸۵؛ ۶، ۱۱۰). همچنین باید یادآور شد که عنصر توپونم‌ساز دیگری را در این منطقه هنگام گردآوری مواد توپونمی محل مشاهده کردیم که از جهت معنی به این پسوند خیلی نزدیک است. این پایانه نام‌واژه‌ساز باستانی-کنس//کس در ترکیب توپونمهای تیکنس (دره رامیت) و یا نام‌واژه کنسی (دره یغناپ) از جهت معنایی به پسوند «-کنت / -کت / -کذ» نزدیک است. بعضی باستان‌شناسان منطقه‌های آسیای میانه، سرچشمه برآمد هردوی این واژه‌ها را از یک ریشه دانسته‌اند (۴، ۱۹۳۶) که به اندیشه ما نیز تا اندازه‌ای رابطه منطقی در آنها دیده می‌شود.

توپونمها با جزء زای//زای//زی. کلمه «زای» در زبان باستانی سغدی و همچنین یغناپی امروزه معنای «زمین» و «کشتزار» دارد و در نظام توپونمی منطقه شمالی حصار امروزه خیلی پراستفاده و پرمحصول می‌باشد. در دایرة مواد گردآوری شده نام‌واژه‌های جغرافی زیادی می‌توان مشاهده کرد که به همین معنی نیز دلالت می‌کنند: زای، جامزی، آخزاو / آقزای، ناو ورزای، فرک زای، سر

زای، رویِ غریزای، تیغزای، زایخاک. محققان زبان یغنابی این جزء را به z'yh سغدی نسبت داده‌اند که به معنی مذکور را تأیید می‌نماید (۱، ۲۸۵).

توپونماها با جزء مین/ مین. جزء مذکور در نظام توپونمی محلهای مورد نظر دایرة استفاده نسبتاً محدود داشته، در زبان یغنابی کلمه مین/ مین/ مین به معنای «زیستگاه، دیهه، اقامتگاه» (۶، ۱۰۶) آمده است. در مناطق دره رامیت و ورزاب، نام‌واژه‌های جغرافیایی ذیل را با این جزء می‌توان دید که به همین معنی اشاره دارند: سر مین، تگ مین، میانهمین، زوغوتمین و غیره. خصوصیات جغرافیایی محلهای مذکور و جایگیری آنها نیز افاده‌کننده معنی بالا می‌باشند.

توپونماها با جزء خُف (خوف / کاف) / خُفک. مسلّم است که اصطلاح جغرافیایی تاجیکی «کوه» که در زبانهای قدیمی ایرانی از جمله در زبانهای اوستایی و پارسی باستان -kaufa و در فارسی میانه kōf // kōh وجود داشت (۱۴، ۱۳)، حالا در زبانهای پامیری به شکل خُف یا خوف / خوف (با واو مجهول) به کار می‌رود (۳، ۳۷). چنین شکل اسم‌ساز در اسامی جغرافیایی محلهای مختلف ولایت مختار کوهستان بدخشان به خوبی مشاهده می‌شود و از طرف پژوهندگان این منطقه همه‌جانبه مورد تحقیق قرار گرفته‌اند (۳؛ ۱۰-۱۱؛ ۷).

در نظام توپونمی منطقه شمالی حصار در نامواژه جغرافی کافِ جنرَهه (دیبه کاخوی دره رامیت) مشاهده گردید که قسمت اول آن به معنی «کوه» آمده است. همچنین در این منطقه، روستای خوف / خوفک موجود است که بر اساس نام محل و موقعیت جغرافیایی آن، به تپه و بلندی دلالت می‌کند. احتمال می‌رود که این توپونمها با جزء خُف / خوف زبانهای پامیری مرتبط باشد، زیرا در هر دو مورد هم به موضعهای کوهستانی و تپه‌های محل اشاره می‌کنند.

در کنار اسامی جغرافیایی مذکور، در نظام توپونمی منطقه شمالی وادی حصار، یک مجموعه عناصر نامواژه‌ساز زبانهای شرقی ایرانی دیده می‌شود که بیشتر خصوصیت پسوند یا پایانه‌ای دارند. چنین نوع پسوندهای نامهای جغرافیایی در دایرة نامواژه‌های جغرافی اماکن آسیای میانه و حتی بیرون از آن، منجمله در حدود انتشار و گسترش زبانهای شرقی و غربی ایرانی خیلی پرکاربرد و معمول است.

به چنین واسطه‌های توپونم‌ساز، یک مجموعه پسوندهای نامهای جغرافیایی را می‌توان داخل نمود که در چارچوب مواد گردآوری شده، نسبتاً پرکاربرد هستند. به این گروه پایانه‌های نامواژه‌ساز - میت، خَرَف / -خَرَو، -وَرَه / -بَرَه، -لاخ، -گَلَف و غیره را می‌توان داخل نمود.

پایانه نامواژه‌ساز -میت. این پایانه

اسم مکان‌ساز *-mit / -með* با واژه اوستایی *maeða-* که به معنی «جای زیست، جایگاه» (۲، ۱۰۷۳) است، مربوط می‌باشد. همچنین در منابع خطی این پایانه نام‌ساز در ترکیب یک مجموعه نام‌واژه‌های جغرافی محلیها نیز به شکل *meðan*، *metan* آمده است. پایانه مذکور اکثر در ترکیب نام روستاها و شهرها می‌آید و با واژه سغدی *m'y'd'n* (2, 1073) و اوستایی *maeðana-* «میهن، خانه، جای زیست» مرتبط است. حدود انتشار این نوع توپونمها منتهای قلمرو زبان سغدی به حساب می‌رود و این پایانه نامهای جغرافیایی در سده‌های ۹-۱۰م. همچون عنصر نام‌واژه‌ساز منسوخ به شمار می‌رفته است (۱۸، ۱۰).

همزمان باید ذکر نمود که از همین واژه باستانی ایرانی *mihan > mehan > maiðanam* آمده است که در ادبیات کلاسیک فارس و تاجیک و زبانهای امروزه فارسی و دری به شکل «میهن» خیلی معمول است. هم‌ریشه با این واژه در زبان هندی قدیم (سنسکریت) *metah* است که اکنون در زبان هندی به «اقامتگاه، زیستگاه» می‌باشد و در نظام توپونمی محلی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در زبانهای پامیری این واژه به شکل *mēð//muð* آمده است و در نام‌واژه‌ها به همین معنا مورد استفاده می‌باشد. در دایرة مواد گردآوردی شده، توپونمهای رامیت / راثومیت، کُمیت / کِمیت، ریمیت با همین جزء شکل یافته‌اند.

پایانه توپونم‌سازی-خَرْف / -خَرَو / -عَرَف

/ -عرو / -أرف که در نظام نامهای جغرافیایی محلهای گوناگون آسیای میانه و منجمله تاجیکستان به طور فراخ استفاده دارند و اکثر محققان تاریخ زبان تاجیکی بر آن اندیشه‌اند که همه این قرینه‌های گویشی منسوب به یک واژه ایرانی می‌باشند که در منطقه‌های گوناگون انتشار زبانهای ایرانی گونه‌های زیادی وابسته به خصوصیات فونتیکی گویشهای محلی پیدا نموده‌اند. از جمله، یکی از محققان ورزیده لهجه‌شناس ایرانی، ا.ز. رزنفیلد پایانه نام‌واژه‌ساز مذکور را در دایرة توپونم‌های منطقه‌های وَنج و درواز به شکل-خرف/ -خرو (در نامهای تیخرف، ویشخرو)، در حدود ناحیه‌های وادی رشت به شکل-خرف // -قرف (مُجخرف / مُجخرف / مُجخرو، هَلقرف / هَلقف) و در منطقه زِدّه ورزاب- خورف / خرف (محل آو خرف) (۱۴، ۸۰) ثبت و تحقیق نموده و به خلاصه‌ای رسیده که این ساختار اسم‌ساز به معنی «وادی، دشت و یا دریاچه کوهی که از میانه وادی می‌گذرد» آمده می‌باشد (۱۳، ۴۰۸).

علاوه بر این، پایانه نام‌واژه‌ساز مذکور به شکل -خرو/ -خرف در یک گروه زبانهای پامیری با واریانتهای šarv / šorv / šurv به عنوان کلمه‌ای مستقل به معنی «تپه، بلندی، آب- دریاچه کوهی» استفاده می‌شود. دانشمند نام‌شناس ر.خ. دادخدایف قالب



مذکور را به مجموعه پایانه‌هایی داخل می‌نماید که معنی لغوی آنها را تنها در زمینه پژوهش خصوصیت‌های معنایی نام‌واژه‌های جغرافی محلها ممکن است تعیین کرد (۳، ۷۳-۷۴). اگر به محیط جغرافی این نوع توپونمها و جایگاه جغرافیایی آنها نظر افکنیم، به خوبی مشاهده می‌کنیم که نام‌واژه‌های جغرافی با پایانه خرو / خرف، واقعاً در اماکنی هستند که از دو طرف با وادی‌ها احاطه شده‌اند و یا نهری یا دریاچه‌ای از بین آنها می‌گذرد. در مواد گردآوردی شده توسط نگارنده، نیز توپونمهای تَنخرف / تونخرو، چیخرف، لاشخرف / لاشخرو، کودخرف / کودیخرف، شغرف (دیهه‌ها) و غوسخرف (دیهه) به همین معنی آمده‌اند و موقعیت جغرافیایی آنها نیز به این معنی گواهی می‌دهد. اکثر پژوهندگان نام‌شناس پایانه مذکور را در این یا آن محل گسترش زبانهای ایرانی به رشته تحقیق کشیده و از آن نتیجه‌گیری نموده‌اند که واژه‌های خَرودیک (یزغلامی)، خَریف / خَرویک (اشکاشمی)، شرویداج (شغنانی) و چیرو (وخانی) به یک معنی «وادی، دره‌ای که از میان آن رود کوهی جاری می‌شود» دلالت می‌کنند (۱۵، ۱۶۳).

پایانه اسم‌ساز -خاک/ -خا. این پایانه نام‌واژه‌ساز در نظام توپونمی وادی و رزاب و رامیت، انواع گوناگون واژه‌های جغرافی را

ساخته است که آنها با اصطلاح گیدرانیمیه (نامهای جغرافیایی که به نوعی با نام رودها و دریاها پیوستگی دارند) - موضعیهای مربوط به آب و آبیاری را تشکیل داده‌اند. به این گروه نام‌واژه‌های پنج‌خاک (دیهه)، خاکسارک (دره‌ای پرآب)، خاک تَغْر (چشمه‌ته کوه)، خوجی سنگخاک (نام چشمه‌ای شفا بخش) و غیره را می‌توان شامل نمود که یکی از جزء‌هایشان با این پایانه ساخته شده است. همچنین این ساختار اسم‌ساز در زبانهای پامیری و یغناپی به شکلهای گوناگون استفاده می‌شود و در نظام توپونمی این محلها پر استعمال می‌باشند: مثلاً، در زبان یزغلامی واژه «خیک» به معنی آب، چشمه؛ در روشارویی واژه «خای» «شاخاب»، دریاچه؛ در ونجی قدیم «خیک» به معنی «آب، جوی»؛ در منجانی «خوگه» به معنی «چشمه»؛ در وخانی «کاک» «چشم»؛ در زبان روشانی (خوفی) خای «آب، چشمه»؛ در یغناپی «خاک» «آب، چشمه» آمده است و در منابع خطی زبانهای باستانی ایرانی قرینه این واژه را در شکل *xa, xā* «چشمه» (در اوستایی) (۲۱، ۱۵۸؛ ۱۹، ۵۶) می‌توان دید که همه آنها از یک منشأ ریشه گرفته‌اند. باید ذکر نمود که این واژه در همه موارد به معنی «آب، جوی، چشمه و یا دریاچه» آمده است. در زبان امروزه آستینی کلمه *xi* نیز موجود است که به معنی «آب، جوی و

حتی دریا» استفاده می‌شود (۲۱، ۲۵) که اکثر دانشمندان باستان‌شناس آن را قرینة آوایی پایانه مذکور محسوب کرده‌اند.

پایانه نام‌واژه‌ساز -این. Mulin (موضع اقامتی)، Sālin (جای غیرمسکونی)، Kišin (محل زیست)، Alaxčīn (نام روستا). چنین پایانه نام‌واژه‌ساز در زبان سغدی به شکل -yyn(-yyn) موجود بوده که اساساً با اسمها می‌آید (۱۷، ۹۶) و در نظام توپونمی اماکن زرافشان نیز استفاده زیاد دارند.

خلاصه، تحلیل و بررسی مواد نام‌واژه‌های شرقی ایرانی (سغدی) منطقه شمالی وادی حصار تاجیکستان نشان می‌دهد، که:

الف) در حدود منطقه مذکور، تأثیر متقابل و مؤثر دو گروه زبانه‌های ایرانی (غربی و شرقی) وجود داشته است که در سیستم نام‌واژه‌های جغرافیایی محل آشکارا منعکس گردیده است؛

ب) عناصر نام‌واژه‌ساز شرقی ایرانی در تشکّل مواد توپونمی منطقه نقش برجسته و فعال دارند که بر اساس خصوصیت‌های جغرافیایی محل ظهور نموده‌اند؛

ج) سرنوشت تاریخی اکثر توپونم‌های زیرقشری منطقه با نام‌واژه‌های جغرافیایی مناطق گسترش زبانه‌های سغدی و پامیری (پامیر و قسمت علیای زرافشان) عمومیت زیادی دارند و این عمومیت نشانگر آن است که نام‌واژه‌های مذکور میراث زبانه‌هایی می‌باشند

که سالیانی دراز در این منطقه انتشار داشته و در گفتار مردم وادی مورد استفاده قرار داشته‌اند؛

(د) نامهای جغرافیایی و پسوندهای نامهای جغرافیایی زیرقشری این منطقه را تنها با تطبیق مقایسه‌ای با نام‌واژه‌های جغرافیایی دیگر نواحی جمهوری تاجیکستان و مخصوصاً نواحی همجوار آن فلغری و یغناپ، مستچاه و عینی، رشت و درواز می‌توان شرح و تفسیر نمود.

## منابع:

1. Андреев М.С., Пещерова Е.М. Ягнобские тексты. – М. - Л., 1957. - 256 с.
2. Bahrami E. Dictionary of the Avesta. – V. 1/2/3/4/- Balkh, 1369, - 3552 p.
3. Додихудоев Р.Х. Памирская микропонимия (Исследование и материалы).- Душанбе: Ирфон, 1975. – 164 с.
4. Климчицкий С.И. Название Согдианы в топонимике Таджикистана// Записки Института восточных языков АН СССР. – М.-Л., 1936, №6.- С.6.
5. Лившиц В. А., Хромов А. Л. Согдийский язык // Основы иранского языкознания. Т.2. – М., 1981, - С. 347- 514.
6. Мирзозода С. Лугати ягнобӣ – тоҷикӣ. – Душанбе, 2002, - С. 106
7. Насридиншоев А.Н. Микропонимияи Помири Шарқӣ (тахқиқоти забоншиносӣ) – Душанбе, 2005. – 122 с.
8. .....а Р.Л., Чураев Ф. Шеваи ҷанубии забони тоҷикӣ. Ҷ.1. – Душанбе, 1980.- С. 45 – 48.
9. Никонов В.А. Краткий топонимический словарь. – М., 1966.- С. 365.
10. Офаридаев Офаридаев Н. Микропонимическая грамматика Душанбе, 1991. – 175 с.
11. Офаридаев Н. Лингвистическое исследование ойконимии Горного Бадахшана: АДД, - Душанбе, 2002. – 38 с.
12. Расторгуева В.С. Опыт сравнительно-историческая грамматика западно-иранских языков. Фонология. – М., 1990. – 353 с.
13. Розенфельд А.З. Материалы по этнографии и топонимии Ванджа // Издательство ГО, Т. 85, № 4. – М., 1953. – С. 394 - 404.
14. Розенфельд А.З. Топонимика Ванджа //Топонимика Востока. – М., 1962. – С. 273 – 280.
15. Розенфельд А.З. Заметки по гидронимии Юго-восточного Зерафшана. // Топонимика Востока. – М., 1964. – С.173 - 176.
16. Саимидинов Д. Лексика среднеперсидского языка: АДД, – Душанбе, 1998. – 38 с.
17. Хромов А. Л. Еще раз о согдийском топоформанте – УВ // Изв. АН. Тадж. ССР. Отд. общ. наук. – 1968. – Вып. 3 (53). – С. 85 – 87.
18. Хромов А.Л. Согдийская топонимия верховьев Зеравшана // Топонимика Востока. – М., 1969. – С. 57 – 99.
19. Хромов А.Л. Историко- лингвистическое исследование Ягноба и Верхнего Зерафшана. Топонимия Ягноба и Верхнего Зерафшана: Дисс. докт. фил. наук. - Душанбе, 1970 – 478 с.
20. Хромов А. Л. О структурных особенностях иранской топонимии Маверуннахра в период IX – XI вв.// Восточная филология. – Душанбе, 1974. – С. 3-25.
21. Цагаева А.Дз. Топонимы Северной Осетии. – Орджоникидзе, 1971. – Т. 1. – 228 с.
22. Эдельман Дж. И Язгулямский язык. – М., 1966. – 219с.